



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

فردا، نهستان  
ایران، مکارم شیرازی



تفسیر نمونه

با همکاری  
جمعیت ازواج دانشندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۴	تفسیر نمونه جلد ۱۳
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	(۱۹) از آغاز سوره مریم-جزء ۱۶ قرآن مجید این سوره در مکه نازل شده و ۹۸ آیه است
۲۴	اشاره
۲۸	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۶]
۲۸	اشاره
۲۹	ترجمه:
۲۹	تفسیر:
۳۲	نکته ها:
۳۲	اشاره
۳۲	۱- منظور از ارث در اینجا چیست؟
۳۶	[۲-منظور از جمله "إِذْ تَأْتِي رَبَّهُ نَدَاءً خَفِيًّا"]
۳۷	[۳-منظور از جمله "وَبَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ"]
۳۸	[سوره مریم (۱۹): آیات ۷ تا ۱۱]
۳۸	اشاره
۳۸	ترجمه:
۳۹	تفسیر:
۴۳	نکته ها:
۴۳	اشاره
۴۳	یحیی پیامبر وارسته الهی
۴۵	زکریا به آرزوی خود رسید
۴۶	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۲ تا ۱۵]
۴۶	اشاره

۴۶ ..... ترجمه:

۴۶ ..... تفسیر:

۴۸ ..... نکته ها:

۴۸ ..... اشاره

۴۸ ..... ۱- کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!

۴۹ ..... ۲- سه روز مشکل در سرنوشت انسان -

۵۰ ..... ۳- نبوت در خردسالی

۵۲ ..... ۴- شهادت یحیی -

۵۴ ..... [سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۲۱]

۵۴ ..... اشاره

۵۴ ..... ترجمه:

۵۵ ..... تفسیر:

۵۹ ..... نکته ها:

۵۹ ..... اشاره

۵۹ ..... ۱- منظور از "روح خدا" چیست؟

۵۹ ..... ۲- "تمثل" چیست؟

۶۱ ..... [سوره مریم (۱۹): آیات ۲۲ تا ۲۶]

۶۱ ..... اشاره

۶۱ ..... ترجمه:

۶۲ ..... تفسیر:

۶۶ ..... نکته ها:

۶۶ ..... اشاره

۶۶ ..... ۱- مریم در لابلای مشکلات ورزیده شد -

۶۷ ..... ۲- چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد -

۶۸ ..... ۳- پاسخ به یک سؤال -

۶۸ ..... ۴- روزه سکوت -

۵- یک غذای نیرو بخش - ..... ۶۹

[سوره مریم (۱۹): آیات ۲۷ تا ۳۳] ..... ۷۲

اشاره ..... ۷۲

ترجمه: ..... ۷۲

تفسیر: ..... ۷۳

نکته ها: ..... ۷۷

اشاره ..... ۷۷

۱- روشنترین تصویر از تولد عیسی(ع) - ..... ۷۷

۲- مقام مادر - ..... ۷۹

۳- بکرزایی - ..... ۸۱

۴- چگونه نوزاد سخن می گوید ..... ۸۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۴ تا ۳۵] ..... ۸۳

اشاره ..... ۸۳

ترجمه: ..... ۸۳

تفسیر: ..... ۸۳

اشاره ..... ۸۳

مگر فرزند برای خدا ممکن است؟! ..... ۸۳

نفی فرزند یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا. ..... ۸۵

یک نکته مهم تاریخی پیرامون نخستین هجرت ..... ۸۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۳۶ تا ۴۰] ..... ۹۱

اشاره ..... ۹۱

ترجمه: ..... ۹۱

تفسیر: ..... ۹۲

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۴۵] ..... ۹۸

اشاره ..... ۹۸

ترجمه: ..... ۹۸

تفسیر: ..... ۹۹

نکته ها: ..... ۱۰۳

اشاره ..... ۱۰۳

۱-راه نفوذ در دیگران- ..... ۱۰۳

۲-دلیل پیروی از عالم ..... ۱۰۳

۳-سوره رحمت و یادآوری ..... ۱۰۴

[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۶ تا ۵۰] ..... ۱۰۵

اشاره ..... ۱۰۵

ترجمه: ..... ۱۰۵

تفسیر: ..... ۱۰۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۵۳] ..... ۱۱۲

اشاره ..... ۱۱۲

ترجمه: ..... ۱۱۲

تفسیر: ..... ۱۱۲

نکته ها: ..... ۱۱۴

اشاره ..... ۱۱۴

۱-"مخلص" چه کسی است؟ ..... ۱۱۴

۲-فرق رسول و نبی ..... ۱۱۴

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۴ تا ۵۵] ..... ۱۱۷

اشاره ..... ۱۱۷

ترجمه: ..... ۱۱۷

تفسیر: ..... ۱۱۷

[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۶ تا ۶۰] ..... ۱۲۰

اشاره ..... ۱۲۰

ترجمه: ..... ۱۲۰

تفسیر: ..... ۱۲۱



نکته ها: ..... ۱۲۵

اشاره ..... ۱۲۵

ادریس کیست؟ ..... ۱۲۵

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۱ تا ۶۳] ..... ۱۲۷

اشاره ..... ۱۲۷

ترجمه: ..... ۱۲۷

تفسیر: ..... ۱۲۷

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۴ تا ۶۵] ..... ۱۳۲

اشاره ..... ۱۳۲

ترجمه: ..... ۱۳۲

شان نزول: ..... ۱۳۲

تفسیر: ..... ۱۳۳

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۷۰] ..... ۱۳۵

اشاره ..... ۱۳۵

ترجمه: ..... ۱۳۵

شان نزول: ..... ۱۳۵

تفسیر: ..... ۱۳۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۱ تا ۷۲] ..... ۱۴۰

اشاره ..... ۱۴۰

ترجمه: ..... ۱۴۰

تفسیر: ..... ۱۴۰

اشاره ..... ۱۴۰

همه وارد جهنم می شوند؟! ..... ۱۴۰

پاسخ به یک سؤال [فلسفه ورود همه در جهنم] ..... ۱۴۳

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۳ تا ۷۶] ..... ۱۴۴

اشاره ..... ۱۴۴

ترجمه: ..... ۱۴۴

تفسیر: ..... ۱۴۵

اشاره ..... ۱۴۵

[معنی "ندی" و "نادی"] ..... ۱۴۶

[سوره مریم (۱۹): آیات ۷۷ تا ۸۲] ..... ۱۴۹

اشاره ..... ۱۴۹

ترجمه: ..... ۱۴۹

تفسیر: ..... ۱۵۰

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۳ تا ۸۷] ..... ۱۵۴

اشاره ..... ۱۵۴

ترجمه: ..... ۱۵۴

تفسیر: ..... ۱۵۴

اشاره ..... ۱۵۴

چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟ ..... ۱۵۴

معنی "عهد" چیست؟ ..... ۱۵۸

[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۸ تا ۹۵] ..... ۱۶۱

اشاره ..... ۱۶۱

ترجمه: ..... ۱۶۱

تفسیر: ..... ۱۶۲

اشاره ..... ۱۶۲

خدا و فرزند داشتن؟! ..... ۱۶۲

نکته ها: ..... ۱۶۵

اشاره ..... ۱۶۵

۱- هنوز هم او را فرزند خدا می پندارند! ..... ۱۶۵

۲- چگونه آسمانها متلاشی می شود؟ ..... ۱۶۵

[سوره مریم (۱۹): آیات ۹۶ تا ۹۸] ..... ۱۶۶

۱۶۶ ..... اشاره

۱۶۶ ..... ترجمه:

۱۶۷ ..... تفسیر:

۱۷۰ ..... نکته ها:

۱۷۰ ..... اشاره

۱۷۰ ..... ۱- محبت علی(ع) در دل‌های مؤمنان

۱۷۲ ..... ۲- تفسیر جمله " یَسْرَتَاہُ یَلْبَسَاہُکَ "

۱۷۴ ..... (۲۰) سوره طه این سوره در مکه نازل شده و ۱۳۵ آیه است

۱۷۴ ..... اشاره

۱۷۸ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸]

۱۷۸ ..... اشاره

۱۷۸ ..... ترجمه:

۱۷۹ ..... شان نزول:

۱۷۹ ..... تفسیر:

۱۷۹ ..... اشاره

۱۷۹ ..... این قدر خود را به زحمت نیفکن

۱۸۷ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۱۶]

۱۸۷ ..... اشاره

۱۸۸ ..... ترجمه:

۱۸۸ ..... تفسیر:

۱۹۵ ..... نکته ها:

۱۹۵ ..... اشاره

۱۹۵ ..... ۱- منظور از " فَأَخْلَعُ نَعْلَہِکَ " چیست؟

۱۹۶ ..... ۲- پاسخ به یک اشکال-

۱۹۷ ..... ۳- نماز بهترین وسیله یاد خدا-

۱۹۹ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۲۳]

۱۹۹ ..... اشاره

۱۹۹ ..... ترجمه:

۲۰۰ ..... تفسیر:

۲۰۴ ..... نکته ها:

۲۰۴ ..... اشاره

۲۰۴ ..... ۱- دو معجزه بزرگ:

۲۰۵ ..... ۲- استعدادهای فوق العاده اشیاء

۲۰۶ ..... ۳- تورات در این باره چه می گوید:

۲۰۷ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۲۴ تا ۳۶]

۲۰۷ ..... اشاره

۲۰۸ ..... ترجمه:

۲۰۸ ..... تفسیر:

۲۱۴ ..... ۱ نکته ها:

۲۱۴ ..... اشاره

۲۱۴ ..... ۱- شرائط رهبری انقلاب:

۲۱۴ ..... ۲- مبارزه با طغیانگران-

۲۱۵ ..... ۳- برای هر کار برنامه و وسیله لازم است-

۲۱۵ ..... ۴- تسبیح و ذکر-

۲۱۶ ..... ۵- پیامبر اسلام همان خواسته های موسی را تکرار می کند-

۲۱۹ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۳۷ تا ۴۱]

۲۱۹ ..... اشاره

۲۱۹ ..... ترجمه:

۲۲۰ ..... تفسیر:

۲۲۹ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۴۲ تا ۴۸]

۲۲۹ ..... اشاره

۲۲۹ ..... ترجمه:

تفسیر: ..... ۲۳۰

نکته ها: ..... ۲۳۵

اشاره ..... ۲۳۵

۱- قدرت نمایی عجیب خدا ..... ۲۳۵

۲- برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان ..... ۲۳۵

۳- آیا وحی به غیر پیامبران می شود؟ ..... ۲۳۶

۴- پاسخ به یک سؤال [چرا موسی با آن همه وعده های الهی دچار تردید و دلهره شد] ..... ۲۳۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۵۵] ..... ۲۳۹

اشاره ..... ۲۳۹

ترجمه: ..... ۲۴۰

تفسیر: ..... ۲۴۰

نکته ها: [۱- معنی کلمات: "مهد" و "مهاده" "ازواج" و "اولوا النهی"] ..... ۲۴۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۵۶ تا ۶۴] ..... ۲۴۹

اشاره ..... ۲۴۹

ترجمه: ..... ۲۵۰

تفسیر: ..... ۲۵۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۶۹] ..... ۲۵۸

اشاره ..... ۲۵۸

ترجمه: ..... ۲۵۸

تفسیر: ..... ۲۵۹

نکته ها: ..... ۲۶۳

اشاره ..... ۲۶۳

۱- حقیقت سحر چیست؟ ..... ۲۶۳

۲- ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟ ..... ۲۶۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۰ تا ۷۶] ..... ۲۶۷

اشاره ..... ۲۶۷

ترجمه: ..... ۲۶۸

تفسیر: ..... ۲۶۸

نکته ها: ..... ۲۷۵

اشاره ..... ۲۷۵

۱- علم سرچشمه ایمان و انقلاب است ..... ۲۷۵

۲- ما تو را بر "بینات" مقدم نمی داریم ..... ۲۷۶

۳- "مجرم"، کیست؟ ..... ۲۷۷

۴- جبر محیط افسانه است؟ ..... ۲۷۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۷ تا ۷۹] ..... ۲۷۹

اشاره ..... ۲۷۹

ترجمه: ..... ۲۷۹

تفسیر: ..... ۲۷۹

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۰ تا ۸۲] ..... ۲۸۳

اشاره ..... ۲۸۳

ترجمه: ..... ۲۸۳

تفسیر: ..... ۲۸۳

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۳ تا ۹۱] ..... ۲۸۸

اشاره ..... ۲۸۸

ترجمه: ..... ۲۸۹

تفسیر: ..... ۲۹۰

نکته ها: ..... ۲۹۸

اشاره ..... ۲۹۸

۱- شوق دیدار! ..... ۲۹۸

۲- حرکت‌های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء ..... ۲۹۹

۳- مراحل رهبری ..... ۳۰۱

۴- پاسخ به یک اشکال ..... ۳۰۱

۳۰۴ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۹۲ تا ۹۸]

۳۰۴ ..... اشاره

۳۰۵ ..... ترجمه:

۳۰۵ ..... تفسیر:

۳۱۳ ..... نکته ها:

۳۱۳ ..... اشاره

۳۱۳ ..... ۱- در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد

۳۱۴ ..... ۲- سامری کیست؟

۳۱۶ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۰۴]

۳۱۶ ..... اشاره

۳۱۶ ..... ترجمه:

۳۱۷ ..... تفسیر:

۳۲۲ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲]

۳۲۲ ..... اشاره

۳۲۳ ..... ترجمه:

۳۲۴ ..... تفسیر:

۳۳۰ ..... نکته ها:

۳۳۰ ..... اشاره

۳۳۰ ..... ۱- فرق "طلم" و "هضم"

۳۳۱ ..... ۲- مراحل رستاخیز

۳۳۲ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۴]

۳۳۲ ..... اشاره

۳۳۲ ..... ترجمه:

۳۳۲ ..... تفسیر:

۳۳۶ ..... نکته ها:

۳۳۶ ..... اشاره

۱- حتی در گرفتن وحی عجله مکن- ..... ۳۳۶

۲- در علم افزون طلب باش- ..... ۳۳۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۲] - ..... ۳۳۹

اشاره ..... ۳۳۹

ترجمه: ..... ۳۴۰

تفسیر: ..... ۳۴۰

اشاره ..... ۳۴۰

آدم و فریبکاری شیطان ..... ۳۴۰

آیا آدم مرتکب معصیتی شد؟ ..... ۳۴۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷] - ..... ۳۴۸

اشاره ..... ۳۴۸

ترجمه: ..... ۳۴۸

تفسیر: ..... ۳۴۹

نکته ها: ..... ۳۵۰

اشاره ..... ۳۵۰

۱- غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن - ..... ۳۵۰

۲- نابینایی درون و برون ..... ۳۵۳

۳- اسراف در گناه ..... ۳۵۴

۴- "هبوط" چیست؟ ..... ۳۵۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۸ تا ۱۳۰] - ..... ۳۵۷

اشاره ..... ۳۵۷

ترجمه: ..... ۳۵۷

تفسیر: ..... ۳۵۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵] - ..... ۳۶۳

اشاره ..... ۳۶۳

ترجمه: ..... ۳۶۳



تفسیر: ..... ۳۶۴

(۲۱) سوره انبیاء این سوره در "مکه" نازل شده، و دارای ۱۱۲ آیه است - - - - - ۳۷۰

اشاره - - - - - ۳۷۰

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۵] - - - - - ۳۷۴

اشاره - - - - - ۳۷۴

ترجمه: - - - - - ۳۷۴

تفسیر: ..... ۳۷۵

نکته: ..... ۳۸۰

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۶ تا ۱۰] - - - - - ۳۸۲

اشاره - - - - - ۳۸۲

ترجمه: - - - - - ۳۸۲

تفسیر: ..... ۳۸۳

اشاره - - - - - ۳۸۳

پیامبران همه از نوع بشر بودند - - - - - ۳۸۳

اهل ذکر کیانند؟ - - - - - ۳۸۴

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۱ تا ۱۵] - - - - - ۳۸۸

اشاره - - - - - ۳۸۸

ترجمه: - - - - - ۳۸۸

تفسیر: ..... ۳۸۹

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۱۸] - - - - - ۳۹۲

اشاره - - - - - ۳۹۲

ترجمه: - - - - - ۳۹۲

تفسیر: ..... ۳۹۲

نکته: ..... ۳۹۵

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۹ تا ۲۵] - - - - - ۴۰۰

اشاره - - - - - ۴۰۰

۴۰۱ ..... ترجمه:

۴۰۱ ..... تفسیر:

۴۰۱ ..... اشاره

۴۰۱ ..... شرک از پندار سرچشمه می گیرد

۴۰۴ ..... برهان تمنع

۴۰۶ ..... سؤال:

۴۱۱ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۶ تا ۲۹] -

۴۱۱ ..... اشاره

۴۱۱ ..... ترجمه:

۴۱۱ ..... تفسیر:

۴۱۶ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۳] -

۴۱۶ ..... اشاره

۴۱۶ ..... ترجمه:

۴۱۷ ..... تفسیر:

۴۲۲ ..... نکته ها:

۴۲۲ ..... اشاره

۴۲۲ ..... ۱-تفسیر "كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ"

۴۲۳ ..... ۲-آسمان سقف محکمی است-

۴۲۵ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۴ تا ۳۵] -

۴۲۵ ..... اشاره

۴۲۵ ..... ترجمه:

۴۲۵ ..... تفسیر:

۴۲۹ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۶ تا ۴۰] -

۴۲۹ ..... اشاره

۴۲۹ ..... ترجمه:

۴۳۰ ..... تفسیر:

نکته ها: [۱- اگر انسان ذاتا عجول آفریده شده چرا نهی از عجله می کند؟] ..... ۴۳۳

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۱ تا ۴۵] ..... ۴۳۵

اشاره ..... ۴۳۵

ترجمه: ..... ۴۳۵

تفسیر: ..... ۴۳۶

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۶ تا ۴۷] ..... ۴۴۱

اشاره ..... ۴۴۱

ترجمه: ..... ۴۴۱

تفسیر: ..... ۴۴۱

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۵۰] ..... ۴۴۵

اشاره ..... ۴۴۵

ترجمه: ..... ۴۴۵

تفسیر: ..... ۴۴۵

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۵۸] ..... ۴۵۰

اشاره ..... ۴۵۰

ترجمه: ..... ۴۵۱

تفسیر: ..... ۴۵۱

نکته ها: ..... ۴۵۶

اشاره ..... ۴۵۶

۱- بت پرستی در اشکال گوناگون- ..... ۴۵۶

۲- گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم- ..... ۴۵۶

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۹ تا ۶۷] ..... ۴۵۷

اشاره ..... ۴۵۷

ترجمه: ..... ۴۵۸

تفسیر: ..... ۴۵۸

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۶۸ تا ۷۰] ..... ۴۶۶

۴۶۶ ..... اشاره

۴۶۶ ..... ترجمه:

۴۶۶ ..... تفسیر:

۴۷۰ ..... نکته ها:

۴۷۰ ..... اشاره

۴۷۰ ..... ۱-سبب سازی و سبب سوزی

۴۷۱ ..... ۲-نوجوان قهرمان

۴۷۲ ..... ۳-ابراهیم و نمرود

۴۷۴ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۱ تا ۷۳]

۴۷۴ ..... اشاره

۴۷۴ ..... ترجمه:

۴۷۴ ..... تفسیر:

۴۸۱ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۷۵]

۴۸۱ ..... اشاره

۴۸۱ ..... ترجمه:

۴۸۱ ..... تفسیر:

۴۸۴ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۶ تا ۷۷]

۴۸۴ ..... اشاره

۴۸۴ ..... ترجمه:

۴۸۴ ..... تفسیر:

۴۸۷ ..... نکته:

۴۸۸ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۸ تا ۸۰]

۴۸۸ ..... اشاره

۴۸۸ ..... ترجمه:

۴۸۸ ..... تفسیر:

۴۹۳ ..... نکته:

۴۹۵ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۸۱ تا ۸۲]

۴۹۵ ..... اشاره

۴۹۵ ..... ترجمه:

۴۹۵ ..... تفسير:

۵۰۰ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۸۳ تا ۸۴]

۵۰۰ ..... اشاره

۵۰۰ ..... ترجمه:

۵۰۰ ..... تفسير:

۵۰۲ ..... نکته ها:

۵۰۲ ..... اشاره

۵۰۲ ..... فشرده ای از داستان ایوب

۵۰۴ ..... [بیماری نفرت انگیز برای پیامبران ممکن نیست]

۵۰۵ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۸۵ تا ۸۶]

۵۰۵ ..... اشاره

۵۰۵ ..... ترجمه:

۵۰۵ ..... تفسير:

۵۰۵ ..... اشاره

۵۰۵ ..... اسماعیل و ادريس و ذا الكفل

۵۰۶ ..... ادريس و ذا الكفل

۵۰۷ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۸۷ تا ۸۸]

۵۰۷ ..... اشاره

۵۰۷ ..... ترجمه:

۵۰۷ ..... تفسير:

۵۰۹ ..... نکته ها:

۵۰۹ ..... اشاره

۵۰۹ ..... ۱- سرگذشت یونس

۲-ظلمات در اینجا چه معنی دارد؟- ۵۱۰

۳-یونس چه ترک اولایی انجام داد؟- ۵۱۰

۴-درس سرنوشت ساز ۵۱۱

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۹ تا ۹۰] ۵۱۳

اشاره ۵۱۳

ترجمه: ۵۱۳

تفسیر: ۵۱۳

[سوره الأنبياء (۲۱): آیه ۹۱] ۵۱۶

اشاره ۵۱۶

ترجمه: ۵۱۶

تفسیر: ۵۱۶

نکته ها: ۵۱۷

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۹۴] ۵۱۹

اشاره ۵۱۹

ترجمه: ۵۱۹

تفسیر: ۵۱۹

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۵ تا ۹۷] ۵۲۴

اشاره ۵۲۴

ترجمه: ۵۲۴

تفسیر: ۵۲۴

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۸ تا ۱۰۳] ۵۲۸

اشاره ۵۲۸

ترجمه: ۵۲۸

تفسیر: ۵۲۹

[سوره الأنبياء (۲۱): آیه ۱۰۴] ۵۳۵

اشاره ۵۳۵

۵۳۵ ..... ترجمه:

۵۳۵ ..... تفسیر:

۵۳۸ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۵ تا ۱۰۶]

۵۳۸ ..... اشاره

۵۳۸ ..... ترجمه:

۵۳۸ ..... تفسیر:

۵۴۱ ..... نکته ها:

۵۴۱ ..... اشاره

۵۴۱ ..... ۱-روایات پیرامون قیام مهدی(ع)

۵۴۳ ..... ۲-بشارت حکومت صالحان در مزامیر داود

۵۴۴ ..... ۳-حکومت صالحان یک قانون آفرینش است

۵۴۸ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲]

۵۴۸ ..... اشاره

۵۴۸ ..... ترجمه:

۵۴۹ ..... تفسیر:

۵۴۹ ..... اشاره

۵۴۹ ..... پیامبر رحمت برای جهانیان

۵۵۸ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

(۱۹) از آغاز سوره مریم - جزء ۱۶ قرآن مجید این سوره در مکه نازل شده و ۹۸ آیه است

اشاره





این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است:

۱- مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح ع و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

۲- قسمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آنست.

۳- بخش دیگر مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.

۴- بالاخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعاً برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

فضیلت سوره

از پیامبر اکرم ص چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ

و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند. (۱) در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف میکند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان، و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می دانیم این ثوابهای بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل. در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم هر کس مداومت بخواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه خدا به برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند. ۱۲ این غنا و بی نیازی مسلماً بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

ص: ۴

---

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
(1) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِياً (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيّاً (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي  
وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِمُدْعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمِيَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً  
فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً (5) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً (6)

## ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- کهیحص ۲- این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا.

۳- در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.

۴- گفت پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم.

۵- و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آئین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش.

۶- که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرار ده.

## تفسیر:

دعای گیرای زکریا بار دیگر به حروف مقطعه در آغاز این سوره برخورد می کنیم (کهیحص).

و از آنجا که تفسیر این حروف مقطعه را به طور مشروح در آغاز سه سوره مختلف قرآن در گذشته (سوره بقره و آل عمران و اعراف) بطور مشروح بحث کرده ایم در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم. (۱)

آنچه لازم است در اینجا اضافه کنیم این است که در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء

ص: ۶

---

۱- ۱) به جلد اول آغاز سوره بقره و جلد دوم آغاز سوره آل عمران و جلد ششم آغاز سوره اعراف (تفسیر نمونه) مراجعه فرمائید.

بزرگ خداوند(اسماء الحسنی) می داند "کاف" اشاره به "کافی" که از اسماء بزرگ خداوند است، و "ه" اشاره به "هادی"، و "یاء" اشاره به "ولی"، و "عین" اشاره به "عالم" و "ص" اشاره به "صادق الوعد" (کسی که در وعده خود صادق است).

(۱)

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین ع در کربلا- تفسیر کرده است: "کاف" اشاره به "کربلا" "ه" اشاره به "هلاک خاندان پیامبر" ص و "یاء" به "یزید" و "عین" به مسئله "عطش" و "صاد" به "صبر و استقامت" حسین و یاران جانبازش. (۲)

البته همانگونه که گفته ایم آیات قرآن تاب معانی مختلفی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می کند که در عین تنوع منافاتی هم با هم ندارند در حالی که اگر معنی را منحصر به یک تفسیر کنیم ممکن است از نظر وضع نزول آیه و زمان آن گرفتار اشکالاتی بشویم.

\*\*\* بعد از ذکر حروف مقطعه، نخستین سخن از داستان زکریا شروع می شود و می فرماید: "این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا" (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا). (۳) در آن هنگام که از نداشتن فرزندی، سخت ناراحت و غمناک بود، رو به درگاه خدا آورد "آن گاه در خلوتگاه و آنجا که صدایش را دیگری نمی شنید، پروردگارش را خواند" (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا).

\*\*\*

ص: ۷

۱- ۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۲۰

۲- ۳) در حقیقت کلمه "ذکر" خبر است از برای مبتدای محذوف و در تقدیر چنین بوده "هذا ذکر رحمه ربك".

۳-

"گفت: پروردگارا! استخوانهای من که ستون پیکر من و محکمترین اعضای تن من است سستی گرفته" (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي).

"و شعله های پیری تمام موهای سر مرا فرا گرفته است" (وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْئًا).

تشبیه آثار پیری به شعله ای که تمام سر را فرا می گیرد، تشبیه جالبی است زیرا از یک سو خاصیت شعله آتش این است که زود گسترده می شود و هر چه در اطراف آنست فرا می گیرد، و از سوی دیگر شعله های آتش درخشندگی خاصی دارد و از دور جلب توجه می کند، و از سوی سوم هنگامی که آتش محلی را فرا گرفت چیزی که از آن باقی می ماند همان خاکسترها است.

"زکریا" فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن، و خاکستر سفیدی را که بر جای می گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا.

سپس می افزاید: "پروردگارا من هرگز در دعاهایی که کرده ام از درگاه تو محروم باز نگشتم" (وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا).

تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچگاه محرومم نساخته ای، اکنون که پیر و ناتوان شده ام سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی.

در حقیقت "شقاوت" در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز درخواستی که از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت.

\*\*\* سپس حاجت خود را چنین شرح می دهد: "پروردگارا! من از بستگانم

بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش" (وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا).

\*\*\* "جانشینی که از من ارث ببرد، و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده" (يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- منظور از ارث در اینجا چیست؟**

مفسران اسلامی بحث فراوانی پیرامون پاسخ سؤال فوق کرده اند، گروهی معتقدند "ارث" در اینجا ارث در اموال است، و گروهی آن را اشاره به مقام نبوت دانسته اند.

بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور معنی جامعی است که هر دو را شامل می شود.

بسیاری از دانشمندان شیعه معنی اول را انتخاب کرده اند در حالی که جمعی از علمای تسنن معنی دوم را، و بعضی مانند "سید قطب" در "فی ظلال" و "آلوسی" در "روح المعانی" معنی سوم را.

کسانی که آن را منحصر به ارث مال دانسته اند به ظهور کلمه "ارث" در این معنی استناد کرده اند، زیرا این کلمه هنگامی که مجرد از قرائن دیگر بوده باشد به معنی ارث مال است، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن در امور معنوی به کار رفته مانند آیه ۳۲ سوره فاطر **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا**

ص: ۹



مِنْ عِبَادِنَا: "ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود به ارث منتقل کردیم" به خاطر قرآنی است که در اینگونه موارد وجود دارد.

به علاوه از پاره ای از روایات استفاده می شود که در آن زمان بنی اسرائیل هدایا و نذور فراوانی برای "احبار" (علمای یهود) می آوردند، و زکریا رئیس احبار بود. (۱)

از این گذشته همسر زکریا که از دودمان سلیمان بن داود بود، با توجه به وضع مالی فوق العاده سلیمان و داود، اموالی را به ارث برده بود.

زکریا از این بیم داشت این اموال به دست افراد ناصالح و فرصت طلب و زراندوز، یا فاسق و فاجر بیفتد و خود منشا فساد در جامعه گردد.

لذا از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.

روایت معروفی که از فاطمه زهرا ع دختر پاک پیامبر اسلام ص نقل شده که برای گرفتن فدک در برابر خلیفه اول به آیه فوق استدلال کرد خود شاهد دیگری بر این مدعی است.

مرحوم طبرسی در کتاب "احتجاج" از بانوی اسلام ع چنین نقل می کند:

هنگامی که خلیفه اول تصمیم گرفت فدک را از فاطمه ع منع کند و این سخن به بانوی اسلام رسید نزد او آمد و چنین گفت: ای ابو بکر!

افى كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابى لقد جئت شيئا فريا! فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم؟ اذ يقول فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا:

"اذ قال رب فهب لى من لدنك وليا يرثى و يرث من آل يعقوب "

"آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من نبرم؟ چیز عجیبی است! آیا عمدا کتاب خدا را ترک گفته اید و پشت سر افکنده اید؟ در آنجا که در داستان

ص: ۱۰

یحیی ابن زکریا می گوید: زکریا گفت خداوندا از سوی خودت جانشینی (فرزند)ی به من ببخش تا از من و خاندان یعقوب ارث ببرد". (۱)

اما کسانی که معتقدند "ارث" در اینجا همان ارث معنوی است به قرائنی که در خود آیه، یا خارج از آن است تمسک جسته اند مانند:

۱- بعید به نظر می رسد که پیامبر بزرگی همچون زکریا در آن سن و سال، مشغله فکری مهمی از ناحیه وارثان ثروتش داشته باشد، به خصوص اینکه بعد از ذکر این جمله "يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" این جمله را اضافه میکند وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا: "خداوندا او را مورد رضایت خویش قرار ده" و بدون شک این جمله اشاره به صفات معنوی آن وارث است.

۲- در آیات آینده وقتی که خدا بشارت تولد یحیی را به او می دهد مقامات معنوی عظیم از جمله مقام نبوت را برای او ذکر می کند.

۳- در سوره آل عمران آیه ۳۹ هنگامی که انگیزه زکریا را برای تقاضای فرزند شرح می دهد اشاره می کند: او زمانی به این فکر افتاد که مقامات مریم را مشاهده کرد که به لطف پروردگار غذاهای بهشتی در برابر محراب عبادتش نمایان می شد. هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ).

۴- در پاره ای از احادیث از پیامبر ص مطلبی نقل شده که تأیید میکند ارث در اینجا اشاره به جنبه معنوی است، خلاصه حدیث چنین است: امام صادق از پیامبر ص نقل می کند عیسی بن مریم ع از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود، سال آینده نیز عبورش از آنجا افتاد ملا-حظه کرد که صاحب قبر در عذاب نیست، از پروردگارش در این زمینه سؤال کرد، وحی الهی به او فرستاده شد که صاحب این قبر فرزند صالحی داشته است جاده ای را اصلاح کرده

ص: ۱۱

و یتیمی را پناه داده، خداوند او را به خاطر عمل فرزندش بخشیده است، سپس پیامبر ص فرمود: میراث خداوند بزرگ به بنده مؤمنش این است که فرزندی به او بدهد که بعد از وی مطیع فرمان خدا باشد، سپس امام صادق ع بهنگام نقل این حدیث آیه مربوط به زکریا را تلاوت فرمود: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا . (۱)

و اگر گفته شود ظاهر کلمه ارث همان ارث اموال است در جواب خواهند گفت که این ظهور قطعی نیست، چرا که در قرآن کراراً در ارث معنوی استعمال شده است (مانند آیه ۳۲ سوره فاطر و آیه ۵۳ سوره مؤمن).

بعلاوه به فرض که خلاف ظاهر باشد با وجود قرائن فوق مشکلی نخواهد بود.

ولی طرفداران نظر اول می توانند این استدلال را پاسخ گویند که مشغله فکری زکریا پیامبر بزرگ الهی، مساله اموال به صورت یک مطلب شخصی نبود بلکه به صورت یک منبع فساد یا صلاح برای جامعه بود، زیرا همانگونه که در بالا گفته شد، هدایا و نذور فراوانی برای احبار می آوردند که بدست زکریا سپرده می شد، و شاید اموالی نیز از طرف همسرش که از دودمان سلیمان بود باقیمانده بود بدیهی است وجود یک شخص ناصالح در رأس آنها سبب مفسد عظیمی می شد و این بود که زکریا را نگران ساخت.

و اما صفات معنوی که برای "یحیی" در این آیات و آیات دیگر قرآن ذکر شده نه تنها منافاتی با این مساله ندارد، بلکه هماهنگ با آن است، چرا که او می خواست این ثروت عظیم بدست یک مرد الهی بیفتد و از آن در مسیر سعادت جامعه بهره بگیرد.

اما به عقیده ما اگر از مجموع مباحث فوق چنین نتیجه بگیریم که "ارث" در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات

ص: ۱۲

معنوی را، مطلب خلافی نخواهد بود، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر کاملاً نزدیک به نظر می‌رسد.

اما جمله **إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنْ وَرَائِي** (من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم) با هر دو معنی سازگار است چرا که اگر افراد فاسدی صاحب اختیار آن اموال می‌شدند براستی نگران کننده بود، و نیز اگر رهبری معنوی مردم بدست افراد ناصالح می‌افتاد آن نیز بسیار مایه نگرانی بود بنا بر این خوف زکریا در هر دو صورت قابل توجیه است.

حدیث معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا ع نیز با این معنی سازگار می‌باشد.

\*\*\*

## **[۲- منظور از جمله "إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا"]**

در جمله **"إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا"** این سؤال برای مفسران مطرح شده که **"نادی"** به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که **"خفی"** بمعنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ولی با توجه به این نکته که **"خفی"** به معنی آهسته نیست بلکه به معنی پنهان است بنا بر این ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته خدا را با صدای بلند خوانده باشد. و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند. (۱)

بعضی نیز جمله **"فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ"** (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند. (۲)

ص: ۱۳

---

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۶ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر المیزان جلد ۱۴ ذیل آیه.

### [۳- منظور از جمله " وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ "]

جمله " وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ " (فرزندی بمن عنایت کن که از آل یعقوب ارث ببرد) بخاطر آن است که همسر زکریا خاله مریم مادر عیسی بود، و نسب آن زن به یعقوب می رسید، زیرا او از دودمان سلیمان ابن داود است که او از فرزندان "یهودا" پسر "یعقوب" بوده است. (۱)

\*\*\* \*\*

ص: ۱۴

---

۱-۱) تفسیر مجمع البیان جلد ۶ ذیل آیه.

اشاره

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَأنتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

ترجمه:

۷- ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است، پسری هم نامش پیش از این نبوده است.

۸- گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسر من نازا است، و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟! ۹- فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است من قبلا- تو را آفریدم و چیزی نبود! ۱۰- عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده. گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است.

۱۱- او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید.

### تفسیر:

زکریا به آرزوی خود رسید

این آیات استجاب دعای زکریا را در پیشگاه پروردگار، استجابتی آمیخته با لطف و عنایت ویژه او بیان می کند، و با این جمله شروع می شود "ای زکریا ما تو را بشارت به پسری می دهیم که نامش یحیی است پسری که همانم او پیش از این نبوده است" (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا).

چه جالب است که خدا دعای بنده اش را این چنین بپذیرد و با بشارت دادن او را از انجام خواسته اش آگاه سازد و در برابر درخواست فرزند، پسری به او بدهد، و نام پسر را نیز خودش بگذارد، و اضافه کند این فرزند از جهاتی بیسابقه است.

زیرا جمله "لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا" گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تا کنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می شود که این اسم، اشاره به مسمی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلا نبوده است، چنان که راغب در کتاب

مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است.

بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالا-تر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگیهایی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد.

\*\*\* اما زکریا که اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمیدید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح کرد و "گفت: پروردگار! چگونه ممکن است فرزندی نصیب من شود در حالی که همسر من نازا است و من نیز از نظر سن و سال به حدی رسیده ام که فرتوت و افتاده شده ام" (قَالَ رَبِّ اَنْىٰ يَكُوْنُ لىٰ غُلَامٌ وَّ كَانَتْ امْرَاْتىٰ عَاقِرًا وَّ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا).

"عافر" در اصل از واژه "عقر" به معنی ریشه و اساس یا به معنی "حبس" است، و اینکه به زنان نازا "عافر" می گویند به خاطر آنست که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا اینکه تولد فرزند در آنها محبوس شده است.

"عتی" به معنای کسی است که بر اثر طول زمان، اندامش خشکیده شده همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود.

\*\*\* اما بزودی زکریا در پاسخ سؤالش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت: "فرمود: مطلب همین گونه است که پروردگار تو گفته و این بر من آسان است" (قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰى هٰٓئِنِّ (۱) این مساله عجیبی نیست که از پیر مردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا

ص: ۱۷

---

۱-۱) معروف در میان مفسران این است که جمله "كذٰلِكَ" در تقدیر "الامر كذٰلِكَ" بوده یعنی مطلب همین گونه است این احتمال نیز وجود دارد که "كذٰلِكَ" با جمله بعد پیوند داشته باشد و مفهومش چنین می شود این گونه پروردگار تو گفته است.



فرزندی متولد شود" من تو را قبلا آفریدم در حالی که هیچ نبودی" (وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكْ شَيْئًا).

خدایی که توانایی دارد از هیچ، همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

بدون شک بشارت دهنده و گوینده سخن در آیه نخست خداوند است، ولی در اینکه گوینده سخن در آیه سوم مورد بحث (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ) کیست؟ بعضی آن را سخن فرشتگان می دانند که وسیله بشارت به زکریا بودند و آیه ۳۹ سوره آل عمران را می توان گواه بر آن دانست: فَذَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى: "فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب ایستاده و مشغول نماز بود که خدا تو را بشارت به یحیی می دهد.

ولی ظاهر این است که گوینده تمام این جمله ها خداوند است و دلیلی ندارد که ما آنها را از ظاهرش تغییر دهیم، و اگر فرشتگان واسطه بشارت بوده اند هیچ مانعی ندارد که خداوند اصل پیام را به خود نسبت دهد، بخصوص که در آیه ۴۰ همان سوره آل عمران می خوانیم قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: "خدا اینگونه هر چه را بخواهد انجام می دهد".

\*\*\* به هر حال زکریا با شنیدن سخن فوق بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سر تا پای وجودش را فرا گرفت اما از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پر اهمیت بود از خدا تقاضای نشانه ای بر این کار کرد و "گفت:

پروردگارا نشانه ای برای من قرار ده" (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود ولی برای اطمینان بیشتر-همانگونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد

در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد-زکریا از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود.

"خدا به او فرمود: نشانه تو آنست که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت" (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا):

اما چه نشانه عجیبی، نشانه ای که از یک سو هماهنگ با حال مناجات و دعای او بود، و از سوی دیگر او را از همه خلایق می برید و به خدا پیوند می داد تا در این حال شکر این نعمت بزرگ را بجا آورد و بیش از پیش به نیایش خدا وا دارد.

این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

\*\*\* بعد از این بشارت و این آیت روشن "زکریا" از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید " (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا).

چرا که نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود دامنه آن همه قوم را فرا می گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تاثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند.

از این گذشته این موهبت که اعجازی محسوب می شد می توانست پایه های ایمان را در دلهای افراد محکم کند، این نیز موهبت دیگری بود.

\*\*\*

## یحیی پیامبر وارسته الهی

نام "یحیی" در سوره های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعاً پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد.

از ویژگیهایی که این پیامبر ص داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده، توصیف او به "حصور" است، همانگونه که در ذیل همان آیه گفته ایم "حصور" از ماده "حصر" به معنی کسی است که از جهتی در "محاصره" قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است.

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است، و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آئین الهی بوده، و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است.

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از "حصور" در آیه فوق کسی است که شهوات و هوسهای دنیا را ترک گفته، و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است. (۱)

به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که "یحیی" پسر خاله "عیسی" بوده است.

در منابع مسیحی تصریح شده که یحیی، حضرت مسیح ع را غسل تعمید داد، و لذا او را "یحیی تعمید دهنده" می نامند (غسل تعمید غسل مخصوصی است

ص: ۲۰

---

۱- ۱) در اینکه ترک ازدواج نمی تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تاکید بر ازدواج، در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۰۲ مشروحاً بحث کرده ایم.

که مسیحیان به فرزندان خویش می دهند و معتقدند او را از گناه پاک می کند) و هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد.

بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه ای نداشت و اینکه در آیات بعد می خوانیم **يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ** "ای یحیی کتاب را با قوت بگیر" اشاره به "تورات" کتاب حضرت موسی است.

البته عده ای پیرو یحیی هستند و کتابی را هم به او نسبت می دهند، و شاید "صائبین موحد" پیروان یحیی باشند. (۱)

حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد، و تولد اعجاز‌آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک.

از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین ع و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین ع چنین نقل شده که فرمود:

**خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) فَمَا نَزَلَ مِنْزَلًا - وَلَا رَحِلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَىٰ بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ، وَقَالَ وَمَنْ هُوَ انْ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ انْ رَأْسُ يَحْيَىٰ بْنَ زَكَرِيَّا أَهْدَىٰ إِلَىٰ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ:** "ما همراه امام حسین ع (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یاد یحیی و قتل او می نمود و می فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت‌های بنی اسرائیل بردند. (۲)

شهادت امام حسین ع نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی ع بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد).

و نیز نام حسین ع همچون نام یحیی ع بیسابقه بود و مدت حمل آنها

ص: ۲۱

---

۱- ۱) اعلام قرآن صفحه ۶۶۷

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۲۴

(به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاهتر بود.

\*\*\*

### زکریا به آرزوی خود رسید

"محراب" محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می شود، و در علت نامگذاری آن، دو جهت ذکر کرده اند:

نخست اینکه از ماده "حرب" به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است.

دیگر اینکه محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است، و چون محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده.

بعضی می گویند: "محراب" در میان بنی اسرائیل بعکس آنچه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته، و چند پله می خورده و اطراف آن را دیوار می کشیده اند به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می شدند جمله "فَخَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ" که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه "علی" که معمولا برای جهت فوق به کار می رود این معنی را تایید می کند.

ص: ۲۲

اشاره

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَوَيْتَمٌ يَوْمَ مَاتَ وَوَيْتَمٌ يَوْمَ يُنْعَثُ حَيًّا (۱۵)

ترجمه:

۱۲- ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.

۱۳- و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود.

۱۴- او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود.

۱۵- و سلام بر او آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده و برانگیخته می شود.

تفسیر:

صفات برجسته یحیی

در آیات گذشته دیدیم که خداوند چگونه به هنگام پیری زکریا، یحیی را به او مرحمت فرمود، به دنباله آن در این آیات نخست فرمان مهم الهی را خطاب به "یحیی" می خوانیم: "ای یحیی! کتاب خدا را با قوت و قدرت بگیر!" (يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ).

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از "کتاب" در اینجا "تورات" است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده اند. (۱)

ص: ۲۳

۱- ۱) به تفسیر "آلوسی" و تفسیر "قرطبی" ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

ولی بعضی این احتمال را داده اند که او کتابی ویژه خود داشت (همانند زبور داود) البته نه کتابی که متضمن آئینی جدید و مذهب تازه ای باشد. (۱)

ولی احتمال اول قویتر به نظر می رسد.

به هر حال منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آنست که با قاطعیت هر چه تمامتر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند، و به تمام آن عمل نماید، و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

اصولاً هیچ کتاب "و" مکتبی "را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه "الله".

بعد از این دستور، به مواهب دهگانه ای که خدا به یحیی داده بود، و یا او به توفیق الهی کسب کرده، اشاره می کند.

۱- "ما فرمان نبوت و عقل و هوش و درایت را در کودکی به او دادیم" (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا).

\*\*\* ۲- "به او رحمت و محبت نسبت به بندگان از سوی خود بخشیدیم" (وَ حَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا).

"حنان" در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است.

۳- "به او پاکی روح و جان و پاکی عمل دادیم" (وَ زَكَاةً).

گرچه مفسران برای "زکات"، معانی مختلفی کرده اند، بعضی آن را به عمل صالح، بعضی به اطاعت و اخلاص، بعضی، نیکی به پدر و مادر، بعضی، حسن شهرت، و بعضی به پاکی پیروان، تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که زکات معنی وسیعی دارد و همه این پاکیزگیها را در بر خواهد گرفت.

ص: ۲۴

---

(۱-۱) به تفسیر "المیزان" ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۴- "او پرهیزگار بود" و از آنچه خلاف فرمان پروردگار بود، دوری می کرد (وَ كَانَ تَقِيًّا).

۵- "او را نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار و نیکوکار و پر محبت قرار دادیم" (وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ).

۶- "او مردی ستمگر و متکبر و خود برترین در برابر خلق خدا نبود" (وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا).

۷- "او معصیت کار و آلوده به گناه نبود" (عَصِيًّا). ۸ و ۹ و ۱۰- چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات بزرگ بود "درود ما بر او به هنگام ولادتش، و درود ما بر او به هنگامی که مرگش، و درود بر او در آن روز که زنده و برانگیخته خواهد شد" (وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!**

کلمه "قوت" در جمله **يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ** همانگونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرتهای مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است، و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آئین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.

گرچه مخاطب در اینجا "یحیی" است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود:

در آیه ۱۴۵ اعراف، موسی ماموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد **فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ**.

ص: ۲۵



و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی.

اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: "آنچه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید".

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد، و یا می خواهند با سازشکاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند.

\*\*\*

## ۲- سه روز مشکل در سرنوشت انسان -

تعبیر به "سَيَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" نشان می دهد که در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا "يَوْمَ وُلِدَ" و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ "يَوْمَ يَمُوتُ" و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر (وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) و از آنجا که این سه روز انتقالی طبیعتاً با بحرانهایی روبرو است خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد و آنها را در این سه مرحله طوفانی در کنف حمایت خویش می گیرد.

هر چند این تعبیر تنها در دو مورد در قرآن مجید آمده است در موارد یحیی ع و عیسی ع، اما در مورد یحیی تعبیر قرآن، امتیاز خاصی دارد، چرا که گوینده این سخن خدا است در حالی که در مورد مسیح ع گوینده، خود او است.

ناگفته پیدا است کسانی که در شرایط مشابهی با این دو بزرگوار باشند

مشمول این سلامت خواهند بود.

جالب اینکه در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:

ان اوحش ما يقوم على هذا الخلق في ثلاث مواطن: يوم يلد و يخرج من بطن امه فيرى الدنيا، و يوم يموت فيعابن الآخرة و اهلها، و يوم يبعث حيا، فيرى احكاما لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله على يحيى في هذه المواطن الثلاث و آمن روعته فقال و سلام عليه..

وحشتناکترین دوران زندگی انسان سه مرحله است، آن روز که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، و آن روز که می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند و آن روز که برانگیخته می شود و احکام و قوانینی را می بیند که در این جهان حکمفرما نبود، خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشتها امنیت و آرامش داد و فرمود: **وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ...** (۱) پروردگارا در این سه موطن حساس و بحرانی سلامت را به ما مرحمت کن.

\*\*\*

### ۳- نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولا - حد و مرز خاصی دارد ولی می دانیم همیشه در انسانها افراد استثنایی وجود داشته اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سالهای کمتری خلاصه نماید، همانگونه که برای سخن گفتن معمولا گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است در حالی که می دانیم حضرت مسیح ع در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آنهم سخنی بسیار پر محتوا که طبق روال عادی در شان انسانهای بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست

ص: ۲۷

خدا خواهد آمد.

از اینجا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند نادرست است.

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی ع به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مساله امامت کرده همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: **وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا** (ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم) و گاه در باره انسانها می فرماید **حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ...** (هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید...) بنا بر این همانگونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد (۱).

ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند علی ع نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر ص ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

ذکر این نکته نیز در اینجا بی مناسبت نیست که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که جمعی از کودکان در زمان کودکی آن حضرت به سراغش آمدند و گفتند اذهب بنا نلعب: "بیا برویم و با هم بازی کنیم!" او در جواب فرمود: ما للعب خلقنا: "ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم" اینجا

ص: ۲۸

است که خداوند در باره او فرمود وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱).

البته باید توجه داشت منظور از "لعب" در اینجا سرگرمیهای بیهوده و به تعبیر دیگر بیهوده گرایی است، اما گاه می شود لعب و بازی هدفی را تعقیب می کند هدفی منطقی و عقلانی، مسلماً اینگونه بازیها از این حکم مستثنی است.

\*\*\*

#### ۴- شهادت یحیی

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان، و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می شود).

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت‌های زمان خود با یکی از محارم خویش شد به این ترتیب که "هرودیس" پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق "هیروдіا" دختر برادر خود شد، و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت!

این خبر به پیامبر بزرگ خدا ص یحیی رسید، او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورات تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.

سر و صدای این مساله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر "هیروдіا" رسید، او که یحیی را بزرگترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوسهای خویش بردارد.

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی "هیروдіس" به او گفت: هر آرزویی

ص: ۲۹

داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت.

"هیروودیا" گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم! زیرا او نام من و تو را بر سر زبانها انداخته، و همه مردم به عیبجویی ما نشسته اند، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد باید این عمل را انجام دهی! "هیروودیس" که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. (۱)

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین ع می فرمود:

"از پستیهای دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند".

یعنی شرائط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است چرا که یکی از هدفهای قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

ص: ۳۰

---

۱- ۱) از بعضی از انجیل و پاره ای از روایات چنین استفاده می شود که "هیروودیس" با زن برادر خود که در قانون تورات ممنوع بود ازدواج کرد، و یحیی سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبایی دخترش هیروودیس را وادار به قتل یحیی کرد (انجیل متی باب ۱۴- انجیل مرقس باب ۶ بند ۱۷ به بعد).

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) قَالَتْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (۲۰) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (۲۱)

ترجمه:

۱۶- در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت.

ص: ۳۱

۱۷- و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.

۱۸- او (سخت ترسید و) گفت من به خدای رحمن از تو پناه می برم اگر پرهیزگار هستی.

۱۹- گفت من فرستاده پروردگار توام (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم! ۲۰- گفت چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام؟! ۲۱- گفت مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).

### تفسیر:

سرآغاز تولد مسیح (ع):

بعد از بیان سرگذشت یحیی ع رشته سخن را به داستان تولد عیسی ع و سرگذشت مادرش مریم می کشاند، چرا که پیوند بسیار نزدیکی در میان این دو ماجرا است.

اگر تولد یحیی از پدری پیر و فرتوت و مادری نازا عجیب بود، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیبتر است.

اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی، شگفت انگیز است، سخن گفتن در گهواره آنهم از کتاب و نبوت، شگفت انگیزتر است.

و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، یکی از دیگری بزرگتر، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند چرا که مادر یحیی خواهر مادر مریم بود، و هر دو زنانی نازا و عقیم بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید، "در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن

بگو آن گاه که از خانواده خود، جدا شده و در یک منطقه شرقی قرار گرفت" ( وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا ).

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرامتر و یا از نظر تابش آفتاب پاکتر و مناسبتر بود، برگزید.

کلمه "انتبذت" از ماده "نبد" به گفته "راغب" به معنی دور انداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است، و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام و خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره گیری کرد، و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.

\*\*\* در این هنگام، مریم "حجابی میان خود و دیگران افکند" تا خلوتگاه او از هر نظر کامل شود ( فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا ).

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال "در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد" ( فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ).

\*\*\* پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد، مریمی که



همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد؟ لذا بلافاصله "صدا زد: من به خدای رحمان از تو پناه می برم اگر پرهیزکار هستی" (قَالَ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا).

و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فرا گرفت.

بردن نام خدای رحمان، و توصیف او به رحمت عامه اش از یک سو، و تشویق او به تقوی و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سویی دارد او را کنترل کند، و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدایی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند مشکلات را حل خواهد کرد.

\*\*\* مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید ناشناس زبان به سخن گشود و ماموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و "گفت من فرستاده پروردگار توام!" (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ).

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید.

ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود "من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم" (لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا).

\*\*\* از شنیدن این سخن لرزش شدیدی وجود مریم را فرا گرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و "گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری

شوم، در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام!"؟ (قَالَتِ اَنْیَ یَکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَّ لَمْ یَمَسِّنِیْ بَشَرٌ وَّ لَمْ اَکُ بَغِیًّا).

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم نه تا کنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام، تا کنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود! \*\*\* اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست او با صراحت به مریم گفت: مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است" (قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیِّنٍ).

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکت می دادند شنیده ای، تو که میدانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خیر داری؟! سپس افزود: "ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم" (وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ).

"و ما می خواهیم او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنمائیم" (وَ رَحْمَةً مِنَّا).

و به هر حال "این امری است پایان یافته" و جای گفتگو ندارد (وَ کَانَ اَمْرًا مَّقْضٰیًّا).

\*\*\*

### ۱- منظور از "روح خدا" چیست؟-

تقریباً همه مفسران معروف، روح را در اینجا به جبرئیل فرشته بزرگ خدا تفسیر کرده اند، و تعبیر "روح" از او به خاطر آنست که روحانی است و هم وجودی است حیاتبخش، چرا که حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاء کننده همه انسانهای لایق می باشد و اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت و شرافت این روح است، که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمناً از این آیه استفاده می شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده البته به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتب آسمانی منحصر بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیامهای دیگر (مانند پیام فوق به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبرو شود.

\*\*\*

### ۲- "تمثل" چیست؟-

"تمثل" در اصل از ماده "مثول" بمعنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است، و "ممثل" به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنا بر این **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** مفهومی است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد.

بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتاً و سیرتاً تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتاً.

در روایات اسلامی و تواریخ "تمثل" به معنی وسیع کلمه، بسیار دیده می شود.

از جمله اینکه: ابلیس در آن روز که مشرکان در دار الندوه جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر ص توطئه می چیدند، او در لباس پیر مردی خیراندیش و خیرخواه ظاهر شد و به اغوا کردن سران قریش پرداخت.

و یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبای دلربایی در برابر علی ع آشکار گشت و قدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصل و معروف است.

و نیز در روایات می خوانیم مال و فرزند و عمل انسان به هنگام مرگ در چهره های مختلف و خاص در برابر او مجسم می شوند.

و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسم می یابد و هر کدام در شکل خاصی ظاهر می گردد "تمثل" در تمام این موارد، مفهومش این است که چیزی یا شخصی صورتا به شکل دیگری درمی آید نه اینکه ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد [\(۱\)](#).

ص: ۳۷

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا (۲۳) فَوَدَّعَهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴) وَهَزَى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (۲۵) فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (۲۶)

ترجمه:

۲۲- سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دوردستی برد.

۲۳- درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمايي كشانده، (آن قدر ناراحت شد كه) گفت ای كاش پیش از این مرده بودم و به كلي فراموش می شدم!.

ص: ۳۸

۲۴- ناگهان از طرف پائین پایش او را صدا زد که غمگین مباش پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است.

۲۵- و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.

۲۶- از (این غذای لذیذ) بخور، و از (آن آب گوارا) بنوش، و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار، و هر گاه کسی از انسانها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد).

### تفسیر:

مریم در کشاکش سختترین طوفانهای زندگی

"سرانجام مریم باردار شد" و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت ( فَحَمَلَتْهُ ).

در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است.

به هر حال "این امر سبب شد که او از بیت المقدس به مکان دوردستی برود" ( فَانْتَبَذَتْ بِهَا مَكَانًا قَاصِيًا ).

او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم آخر چه خواهد شد؟! چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سالها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزگاری، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا

بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است، و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب می شود، و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

اما از سوی دیگر، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندگی بشارت داده و با چنین کیفیت معجزه آسایی او را آفریده چگونه تنهیم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام، و دست رحمتش بر سر خود دیده ام.

در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسران گفتگو است هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است، بعضی آن را یک ساعت و بعضی ۹ ساعت و بعضی شش ماه و بعضی هفت ماه و بعضی هشت ماه و بعضی ۹ ماه مانند سایر زنان دانسته اند، ولی این موضوع تاثیر چندانی در هدف این داستان ندارد.

و روایات در این زمینه نیز مختلف است.

در اینکه این مکان "قصی" (دوردست) کجا بوده بسیاری معتقدند شهر "ناصره" بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه میماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت.

\*\*\* هر چه بود دوران حمل پایان گرفت، و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زائیدن به او دست داد آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند بیابانی خالی از انسانها، و خشک و بی آب و بی پناه! گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای

تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه می گوید: "درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند" (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ).

تعبیر به جذع النخله با توجه به اینکه "جذع" به معنی تنه درخت است نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود (۱).

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار "گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم!".

(قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا).

بدیهی است تنها ترس تهمتهای آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاهداری مولود جدید، اینها اموری بود که سخت او را تکان می داد.

و آنها که می گویند چگونه مریم با ایمان و دارای شناخت توحیدی که

ص: ۴۱

---

۱- ۱) جذع (بر وزن ذبح) در اصل از ماده "جذع" (بر وزن منع) به معنی بریدن و قطع کردن است.



آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود چنین جمله ای را بر زبان راند که "ای کاش مرده بودم و فراموش شده بودم" هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دست پاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

\*\*\* اما این حالت زیاد به طول نینجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت، "ناگهان صدایی به گوشش رسید که از طرف پائین پا بلند است و آشکار می گوید غمگین مباش درست بنگر پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارایی را جاری ساخته است" (فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا).

\*\*\* و نظری به بالای سرت بیفکن بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها، شاخه هایش را زینت بخشیده اند "تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد" (و هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيًّا).

\*\*\* "از این غذای لذیذ و نیروبخش بخور، و از آن آب گوارا بنوش" (فَكُلِي وَ اشْرَبِي).

"و چشمت را به این مولود جدید روشن دار" (وَقَرِّي عَيْنًا).

"و اگر از آینده نگرانی آسوده خاطر باش، هر گاه بشری دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو من برای خدای رحمان روزه گرفته ام روزه سکوت و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم" (فَأَمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن کس که این مولود را به تو داده وظیفه دفاع را هم نیز به خود او سپرده است.

بنا بر این از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد.

این حوادث پی در پی که همچون جرقه های روشنی در یک فضای فوق العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد و حالت آرامش گوارایی به او دست داد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- مریم در لابلای مشکلات ورزیده شد-**

حوادثی که در این مدت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه های اعجاب انگیزی که از لطف خدا برای او پیش آمد مسلما او را برای پرورش یک پیامبر اولوالعزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام این امر خطیر به خوبی اداء کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد آن چنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، اما ناگهان ورق بر می گشت، همه چیز به کمک او می شتافتند، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می نهاد.

جمله " هُزِّي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ " که به مریم دستور می دهد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد این درس آموزنده را به او و به همه انسانها داد که حتی در سختترین لحظات زندگی دست از تلاش و کوشش نباید برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که فکر می کنند چه نیازی داشت که مریم با اینکه تازه وضع حمل کرده بود برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدایی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را

ص: ۴۳

تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟ چه شد آن گاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد اما الان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟! آری این دستور الهی به مریم نشان می دهد تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود، و به تعبیر دیگر هر کس هنگام بروز مشکلات باید حد اکثر کوشش خود را به کار گیرد و ما وراء آن را که از قدرت او بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر. برخیز و فشان درخت خرما تا سیر شوی رسی بیارش! کان مریم تا درخت نفشاند خرما نفتاد در کنارش!\*\*\*

## ۲- چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد-

بدون شك تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می شود مخصوصاً در آنجا که انسان هدفهای مقدس و یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانایی دفاع در برابر آن ندارد در اینگونه موارد گاهی برای رهایی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.

مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصور پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بیخرد با تولد این فرزند بخطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموش شدن کرد، و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود.

اما اینگونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت دیری نپائید و با دیدن دو اعجاز الهی "جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده

خرما" تمام این افکار از روحش به کنار رفت و نور اطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت.

\*\*\*

### ۳- پاسخ به یک سؤال -

بعضی می پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور اینگونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدمه تحقق یافت، و از آن تعبیر به "ارهاص" می کنند. (ارهاص به معنی معجزه مقدماتی است).

ولی هیچ نیازی به اینگونه پاسخها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچگونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را "کرامت" می گذاریم.

معجزه آن است که توأم با "تحدی" (دعوت به مبارزه) و توأم با دعوی نبوت و یا امامت بوده باشد).

\*\*\*

### ۴- روزه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و بفرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست.

ص: ۴۵

از امام علی بن الحسین ع در حدیثی چنین نقل شده:

صوم السکوت حرام :

"روزه سکوت حرام است" (۱) و این به خاطر تفاوت شرائط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است.

ولی البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آنست که انسان به هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هر گونه آلودگی برگیرد، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

ان الصوم لیس من الطعام و الشراب وحده، ان مریم قالت إني نذرتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا، ای صمتا، فاحفظوا السننکم و غضوا ابصارکم و لا تحاسدوا و لا تنازعوا: "روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را، بنا بر این (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است برنندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید" (۲).

\*\*\*

## ۵- یک غذای نیرو بخش -

از اینکه در آیات بالا صریحا آمده است که خداوند غذای مریم را به هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) می باشد.

در احادیث اسلامی نیز صریحا به این مطلب اشاره شده است:

از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که از پیامبر اسلام ص نقل می فرماید:

لیکن اول ما تاکل النفساء الرطب، فان الله عز و جل قال لمریم(ع):

ص: ۴۶

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۷ صفحه ۳۹۰.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۳۲.

وَهُزِي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَلِيًّا

باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد زیرا خداوند بزرگ به مریم ع فرمود: درخت خرما را تکان ده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد" (۱).

از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که بهترین غذای زن باردار و داروی او رطب است)

ما تاكل الحامل من شيء ولا تتداوى به افضل من الرطب (۲).

ولی مسلماً اعتدال در همه چیز و حتی در این موضوع باید رعایت شود چنان که از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می شود.

و نیز استفاده می شود اگر رطب پیدا نشود از خرما معمولی می توان استفاده کرد.

دانشمندان غذاشناس می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان می گویند: در خرما ۱۳ ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذایی غنی در آورده است (۳).

و این را می دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش و پر ویتامین دارند.

ص: ۴۷

۱- ۱ و ۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۳۰.

۲- ۳) از کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر جلد ۷ صفحه ۶۵.

با پیشرفت دانش پزشکی اهمیت دارویی خرما نیز به ثبوت رسیده است، در خرما "کلسیوم" وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است، و نیز "فسفر" وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز "پتاسیوم" موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند (۱)

ص: ۴۸

---

۱-۱ همان مدرک

اشاره

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا (۲۸)  
 فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا  
 أَيْنَ مَا كُنْتُ وَآوَصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱) وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (۳۲) وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ  
 وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

ترجمه:

۲۷- (مریم) او را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! ۲۸- ای خواهر  
 هارون! نه پدر تو مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای! ۲۹- (مریم) اشاره به او کرد، گفتند ما چگونه با کودکی که در  
 گاهواره است سخن بگوئیم!؟



۳۰- (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

۳۱- و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم، و مرا توصیه به نماز و زکات ما دام که زنده ام کرده است.

۳۲- و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده، و جبار و شقی قرار نداده است.

۳۳- و سلام (خدا) بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که میمیرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم.

### تفسیر:

مسیح در گاهواره سخن می گوید:

"سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد" (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ).

هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند، و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند، و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد. "گفتند: ای مریم! تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!" (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا) (۱). بعضی به او رو کردند و گفتند "ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت" (يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا).

با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه

ص: ۵۰

---

۱- ۱) "فری" بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است و در اصل از ماده فری به معنی پاره کردن پوست برای اصلاح (و یا افساد) آنست.

بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟! اینکه آنها به مریم گفتند: "ای خواهر هارون" موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است - مرحوم طبرسی در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر ص نقل کرده است (۱).

در حدیث دیگری که در کتاب "سعد السعود" آمده چنین می خوانیم:

پیامبر ص "مغیره" را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند مگر شما در کتاب خود نمی خوانید "يَا أُخْتِ هَارُونَ" در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟ مغیره چون نتوانست پاسخی بدهد مطلب را از پیامبر ص سؤال کرد، پیامبر ص فرمود: چرا در پاسخ آنها نگفتی که در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند (۲).

\*\*\* در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد "فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ".

اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

ص: ۵۱

به هر حال "به او گفتند ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟! (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

مفسران در مورد کلمه "کان" که دلالت بر ماضی دارد. در اینجا گفتگو بسیار کرده اند ولی ظاهر این است این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است، و به تعبیر روشنتر آنها به مریم گفتند: ما چگونه با بچه ای که در گهواره بوده و هست سخن بگوئیم.

شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: "شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید" (سوره آل عمران-۱۱۰).

مسلم جمله "کنتم" (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است.

و نیز در باره "مهد" (گهواره) بحث کرده اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد.

ولی با توجه به معنی کلمه "مهد" در لغت عرب، پاسخ این سؤال روشن می شود.

واژه مهد-چنان که راغب در مفردات می گوید-به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر، و مهد و مهادر هر دو در لغت به معنی المكان الممهد الموطأ: "محل آماده شده و گسترده" (برای استراحت و خواب) آمده است.

\*\*\* به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او،

از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت تر و سنگینتر است!

ولی این حالت چندان به طول نینجامید چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و "گفت: من بنده خدایم" (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ).

"او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده" (آتَانِي الْكِتَابَ).

"و مرا پیامبر قرار داده است" (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا).

\*\*\* "و خداوند مرا وجودی پر برکت (وجودی مفید از هر نظر برای بندگان در هر جا باشم قرار داده است" (وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ).

"و مرا تا زنده ام توصیه به نماز و زکات کرده است" (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا).

\*\*\* و نیز "مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه، نسبت به مادرم قرار داده است" (وَبِرًّا بِوَالِدَتِي) (۱).

"و مرا جبار و شقی قرار نداده است" (وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا).

"جبار" به کسی می گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست! و نیز "جبار" به کسی می گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست، و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه اینها صفات بارز طاغوتیان

ص: ۵۳

---

۱- ۱) "بر" (بفتح با) به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که "بر" (به کسر باء) به معنی صفت نیکوکاری است، و باید توجه داشت که این کلمه در آیه فوق عطف است بر مبارکانه، به صلاه و زکاه، و معنی در واقع چنین است جعلنی برا بوالدتی (مرا نیکوکار نسبت به مادرم قرار داد).

مستکبران در هر زمان است (۱).

"شقی" به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد، و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند تفسیر کرده اند، و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

در روایتی می خوانیم که حضرت عیسی ع می گوید: "قلب من نرم است و من خود را نزد خود کوچک می دانم" (اشاره به اینکه نقطه مقابل جبار و شقی این دو وصف است) (۲).

\*\*\* و سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می گوید: "سلام و درود خدا بر من باد آن روز که متولد شدم، و آن روز که میمیرم، و آن روز که زنده برانگیخته می شوم" (وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

همانگونه که در شرح آیات مربوط به "یحیی" ع گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد "یحیی" ع این جمله آمده، و هم در مورد حضرت مسیح ع، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح ع این تقاضا را دارد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- روشنترین تصویر از تولد عیسی (ع) -**

فصاحت و بلاغت قرآن را مخصوصا در اینگونه مسائل مهم می توان درک کرد که چگونه مساله مهمی را که

ص: ۵۴

---

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مورد "جبار" و پاسخ این سؤال که چگونه یکی از صفات خدا "جبار" است به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۳ مراجعه شود.

۲- ۲) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

با آن همه خرافات آمیخته شده در عباراتی کوتاه، عمیق، زنده، پرمحتوا، و کاملاً گویا، مطرح می‌کند، بطوری که هر گونه خرافه ای را از آن جدا و طرد می‌نماید.

جالب اینکه در آیات فوق، هفت صفت از صفات برجسته و دو برنامه و یک دعا ذکر شده است.

هفت صفت عبارتند از: بنده خدا بودن که ذکر آن در آغاز همه اوصاف، اشاره ای است به اینکه بزرگترین مقام آدمی همان مقام عبودیت است.

و به دنبال آن صاحب کتاب آسمانی بودن و سپس مقام نبوت (البته می‌دانیم همیشه مقام نبوت توأم با داشتن کتاب آسمانی نیست).

سپس به دنبال مقام عبودیت و رهبری، مبارک بودن یعنی مفید به حال جامعه بودن مطرح شده است.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: "معنی مبارک، "نفع" است (یعنی بسیار پر منفعت).

و بعد از آن، نیکوکاری نسبت به مادر مطرح شده و سرانجام، جبار و شقی نبودن و بجای آن متواضع، حق شناس، و سعادت مند بودن است.

از میان تمام برنامه‌ها روی توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می‌کند و این بخاطر اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط با خالق و خلق است و از یک نظر می‌توان همه برنامه‌های مذهبی را در آن خلاصه کرد چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی با خالق مشخص می‌کند.

و اما دعائی که به خود می‌کند و تقاضایی که در آغاز عمرش از خدا دارد این است که خدایا این سه روز را بر من سلامت دار، روز تولد، روز مرگ و روزی که در رستاخیز زنده می‌شوم، و به من در این سه مرحله حساس امنیت

## ۲- مقام مادر -

گرچه حضرت مسیح ع به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولد یافت ولی همین اندازه که در آیه فوق از زبان او می خوانیم که در مقام بر شمردن افتخارات خود نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمیت مقام مادر است، ضمناً نشان می دهد که این کودک نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن در آمد از این واقعیت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسانها است که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولد یافته است.

به هر حال گرچه در جهان امروز در باره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود و حتی روزی را بنام "روز مادر" اختصاص داده اند، اما متأسفانه وضع تمدن ماشینی چنان است که رابطه پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند آن چنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.

در اسلام روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که اهمیت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل، نه تنها در سخن، در این باره بکوشند در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: مردی نزد پیامبر ص آمد و عرض کرد:

□  
یا رسول الله من ابر؟ قال امك، قال ثم من؟ قال امك! قال ثم من قال امك! قال ثم من قال اباك! "ای پیامبر به چه کسی نیکویی کنم؟ فرمود:

به مادرت، عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم: جوانی نزد پیامبر ص برای شرکت

ص: ۵۶

در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر ص فرمود:

الك والده قال نعم قال ل فان العنه تحت قدمها: "آیا مادری داری عرض کرد آری، فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادران است" (۱).

بدون شك اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل و دوران شیرخواری و تا زمان بزرگ شدن او تحمل می کند، رنجها و تعبها و بیداریها و بیماریها و پرستاریها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می گردد در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

جالب اینکه در حدیثی می خوانیم: ام سلمه خدمت پیامبر ص رسید و عرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده، زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند: پیامبر ص فرمود:

□  
بلی اذا حملت المرأه کانت بمنزله الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله فاذا وضعت کان لها من الاجر ما لا یدری احد ما هو لعظمه، فاذا ارضعت کان لها بکل مصه کعدل عتق محرر من ولد اسماعیل، فاذا فرغت من رضاعه ضرب ملک کریم علی جنبها و قال استانیفی العمل فقد غفر لک! : آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود در تمام طول مدت حمل به منزله روزه دار و شب زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، و هنگامی که وضع حمل می کند آن قدر خدا به او پاداش می دهد که هیچکس حد آن را از عظمت نمیداند، و هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، و هنگامی که دوران شیرخواری کودک تمام شد یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلو او می زند و می گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن چرا که خداوند همه

ص: ۵۷



گناهان تو را بخشیده!" (گویی نامه عملت از نو آغاز می شود) (۱).

در جلد دوازدهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء بحثهای دیگری در این زمینه داشتیم.

\*\*\*

### ۳- بکرزایی -

از جمله سؤالاتی که آیات فوق برمی انگیزد این است آیا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر وجود دارد؟ آیا مساله تولد عیسی ع تنها از مادر مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست؟ بدون شک این مساله از طریق اعجاز صورت گرفته، ولی علم امروز نیز امکان چنین امری را نفی نکرده بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است.

مخصوصا موضوع بکرزایی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده و با توجه به اینکه مساله انعقاد نطفه اختصاصی به انسانها ندارد امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند.

"دکتر الکسیس کارل" فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب "انسان موجود ناشناخته" چنین می نویسد:

"هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم باید آزمایشهای "لوب" و "باتایون" را به خاطر بیاوریم که از یک تخمک بارور نشده قورباغه بدون دخالت "اسپرمتوزوئید" بوسیله تکنیکهای خاصی قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.

به این ترتیب که ممکن است یک عامل شیمیایی یا فیزیکی را جانشین "سلول نر" کرد ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است."

بنا بر این آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرمتوزوئید) عامل دیگری می تواند

ص: ۵۸

جانشین آن گردد، به همین دلیل مساله بکرزایی واقعی است که در جهان امروز مورد قبول پزشکان قرار گرفته. هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.

از این گذشته این مساله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند آن گونه است که قرآن می گوید: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**: "مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (کاملی) شد" (آل عمران-۵۹).

یعنی این خارق عادت از آن خارق عادت مهمتر نیست.

\*\*\*

#### ۴- چگونه نوزاد سخن می گوید

ناگفته پیدا است که طبق روال عادی هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزشیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاههای مختلف بدن با یکدیگر دارد، و این امور عادتاً باید ماهها بگذرد تا تدریجاً در کودکان فراهم گردد.

ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این یک خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی، شرح این موضوع را در بحث معجزات پیامبران آورده ایم.

ص: ۵۹

اشاره

ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ اَنْ يَّتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ سُبْحٰنَهُ اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَّا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ (۳۵)

ترجمه:

۳۴- اینست عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردید می کنند.

۳۵- هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزله است او، هر گاه چیزی را فرمان دهد می گوید: موجود باش! آن هم موجود می شود.

تفسیر:

اشاره

مگر فرزند برای خدا ممکن است!؟

بعد از آنکه قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح ع کرد به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که در باره عیسی گفته اند پرداخته چنین می گوید: "این است عیسی بن مریم" (ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).

مخصوصاً در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تاکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندی خدا.

و بعد اضافه می نماید: "این قول حقی است که آنها در آن شک و تردید کرده اند" و هر یک در جاده ای انحرافی گام نهاده) قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ

این عبارت در حقیقت تأکیدی است بر صحت تمام مطالب گذشته در مورد حضرت مسیح ع و اینکه کمترین خلافتی در آن وجود ندارد.

اما اینکه قرآن می گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح ع یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند، و از سوی دیگر گروهی در اینکه او یک انسان باشد اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی!!) و به دنبال آن مساله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.

بعضی مساله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی اساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت - یا چون نخواستند حقیقت - ره افسانه زدند (۲)!! \*\*\*  
در آیه بعد با صراحت می گوید: "هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند او منزله و پاک از چنین چیزی است" (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ)

ص: ۶۱

۱-۱) در ترکیب این جمله مفسران گفتگوی بسیار کرده اند اما آنچه از نظر ادبی و با توجه به آیات گذشته صحیحتر به نظر می رسد این است که قَوْلَ الْحَقِّ مفعول برای فعل محذوفی است و الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ صفت آنست و در تقدیر چنین بوده "اقول قول الحق الذي فيه يمترون".

۲-۲) برای توضیح بیشتر در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته اند به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۲۴۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمائید.

بلکه او هر گاه چیزی را اراده کند و فرمان دهد به آن می گوید: موجود باش آن نیز موجود می شود" (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

اشاره به اینکه: دارا بودن فرزند-آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند-با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت، و از سوی سوم نیاز، و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سرحد یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

خداوندی که آن قدر قدرت و توانایی دارد که اگر اراده کند هزاران عالم همانند این عالم پهناوری که در آن وجود داریم با یک فرمان و اشاره اش تحقق خواهد یافت، آیا این شرک و انحراف از اصول توحید و خداشناسی نیست که ما او را همانند یک انسان دارای فرزند بدانیم آن هم فرزندی که در رتبه پدر است و هم طراز او! تعبیر "كُنْ فَيَكُونُ" که در هشت مورد از آیات قرآن آمده است ترسیم بسیار زنده ای از وسعت قدرت خدا و تسلط و حاکمیت او در امر خلقت است، تعبیری از فرمان "کن" کوتاهتر تصور نمی شود و نتیجه ای از "فیکون" وسیعتر و جامعتر به نظر نمی رسد، مخصوصاً با توجه به "فاء تفریع" که فوریت را در اینجا می رساند، حتی فاء تفریع در اینجا به تعبیر فلاسفه دلیل بر تاخر زمانی نیست، بلکه همان تاخر رتبی یعنی ترتب معلول بر علت را بیان می کند (دقت کنید).

\*\*\*

**نفی فرزند یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا.**

اصولاً چرا موجودات زنده نیاز به فرزند دارند؟ جز این است که عمرشان

ص: ۶۲

محدود است و برای آنکه نسل آنها منقرض نشود و حیات نوعی آنها ادامه یابد باید فرزندان از آنها متولد گردد؟ و از نظر اجتماعی، نیاز کارهای دستجمعی به نیروی انسانی بیشتر سبب می شود که انسان علاقه به فرزند داشته باشد.

به علاوه نیازهای عاطفی و روانی و از بین بردن، وحشت تنهایی او را به این کار دعوت می نماید.

ولی آیا در مورد خداوندی که ازلی و ابدی است و قدرتش بی نهایت است و مساله نیاز عاطفی و غیر آن در ذات پاکش اصلا راه ندارد این امور تصور می شوند؟ آیا جز این است کسانی که برای خدا فرزندی قائل شدند او را با مقیاس وجود خود سنجیده اند و در او همان دیده اند که در خود دیده اند در حالی که "هیچ چیز ما همانند خدا نیست" (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (۱).

\*\*\*

### یک نکته مهم تاریخی پیرامون نخستین هجرت

نخستین هجرتی که در اسلام واقع شد هجرت گروه قابل ملاحظه ای از مسلمانان اعم از زن و مرد به سرزمین حبشه بود آنها برای رهایی از چنگال مشرکان قریش و تشکل و آمادگی هر چه بیشتر برای برنامه های آینده اسلامی مکه را به قصد حبشه ترک گفتند، و همانگونه که پیش بینی می کردند در آنجا توانستند در آرامش زندگی کنند و به برنامه های اسلامی و خودسازی پردازند.

این خبر به گوش سران قریش در مکه رسید، آنها این مساله را زنگ خطر برای خود دانستند و احساس کردند که "حبشه" پناهگاهی خواهد

ص: ۶۳

---

۱-۱) در باره معنی کُنْ فَيَكُونُ و دلائل نفی فرزند از خدا در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ بقره نیز بحث کرده ایم.

بود برای مسلمانان و شاید پس از قوت و قدرت به مکه باز گردند و مشکلات عظیمی برای آنها فراهم سازند.

پس از مشورت قرارشان بر این شد که دو نفر از مردان فعال قریش را انتخاب کرده به سوی "نجاشی" بفرستند، تا خطرات وجود مسلمانان را در آنجا برای نجاشی تشریح کنند، و آنها را از این سرزمین مطمئن و آرام بیرون نمایند.

"عمرو بن عاص" و "عبد الله ابن ابی ربیع" را با هدایای فراوانی برای نجاشی و فرماندهان بزرگ لشکر او به آنجا گسیل داشتند.

"ام سلمه" همسر پیامبر ص می گوید: هنگامی که ما وارد سرزمین حبشه شدیم با حسن رفتار نجاشی روبرو گشتیم، هیچ محدودیت مذهبی نداشتیم، کسی ما را آزار نمی کرد اما قریش پس از آگاهی از این مساله و فرستادن دو نفر با هدایای فراوان به آنها دستور داده بودند که پیش از ملاقات با شخص نجاشی با فرماندهان بزرگ ملاقات کرده و هدایای آنها را به آنها بدهند، سپس هدایای نجاشی را به او تقدیم دارند و تقاضا کنند که مسلمین را بی آنکه سخنی با آنها گفته شود به آنان تسلیم کنند! آنها این برنامه را با دقت اجراء کردند و به فرماندهان نجاشی قبلا چنین گفتند: گروهی از جوانان ابله به سرزمین شما پناهنده شدند اینها از دین و آئین خود فاصله گرفته و در دین شما هم وارد نشده اند دین تازه ای بدعت گزارده اند که برای ما و شما ناشناخته است.

اشراف قریش ما را به حضور شما فرستاده اند تا شر آنها را از این کشور کوتاه کنیم و به سوی قوم خودشان باز گردانیم.

آنها از فرماندهان قول گرفتند که هر گاه نجاشی با آنها مشورت کند آنها این نظریه را تایید کنند و بگویند قوم آنها از وضع آنها آگاهترند.

سپس آنها به حضور نجاشی بار یافتند و کلمات فریبده خود را گفتند.

این برنامه به خوبی پیش می رفت و این سخنان فریبنده با آن هدایای فراوان سبب شد که اطرافیان نجاشی نیز آنها را تصدیق کردند.

ناگهان ورق برگشت نجاشی سخت خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند من چنین کاری را نخواهم کرد، اینها جمعیتی هستند که به من پناهنده شده اند و کشور مرا بر کشورهای دیگر به خاطر امنیتش ترجیح داده اند، تا از آنها دعوت نکنم و تحقیق ننمایم هرگز به این پیشنهاد شما عمل نخواهم کرد.

اگر واقعا همانگونه است که اینها می گویند آنها را به این دو می سپارم و اخراجشان می کنم و گرنه در پناه محبت من باید به خوبی زندگی کنند.

"ام سلمه" می گوید: نجاشی به سراغ مسلمانان فرستاد، آنها با یکدیگر مشورت کردند که چه بگویند؟ تصمیمشان بر این شد، واقعیت امر را بگویند و دستورات پیامبر ص و برنامه اسلام را شرح دهند، هر آنچه با دابادا!

آن روز که برای این دعوت تعیین شده بود روز عجیبی بود بزرگان و علمای مسیحی در حالی که کتب مقدس را در دست داشتند به این مجلس دعوت شده بودند.

"نجاشی" رو به مسلمانان کرد، پرسید: این چه دینی است که شما از قوم خود جدا شده اید و در آئین ما نیز داخل نشده اید؟ "جعفر بن ابی طالب" زبان به سخن گشود و گفت: ای ملک! ما جمعی بودیم در جاهلیت و بی خبری به سر می بردیم بتها را می پرستیدیم، از گوشت مردار می خوردیم، کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، با خویشاوندان خود بدی می کردیم و با همسایگان بد رفتاری، زورمندان ضعیفان را می خوردند، خلاصه بدبختی ما فراوان بود، تا اینکه خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که نسب او را به خوبی می شناختیم، و به صدق و امانت و پاکی او ایمان داشتیم، او ما را دعوت به خداوند یگانه کرد، و دستور داد که پرستش سنگ و چوب را که



نیاکان ما داشتند کنار بگذاریم، او ما را به راستگویی، ادای امانت، صله رحم، نیکی به همسایگان، تشویق کرد و از محرمات، خونریزی و اعمال زشت و ننگین، شهادت باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناپاکی به زنان پاک دادن نهی فرمود.

و نیز فرمان داد خدای یگانه را پرستیم چیزی را شریک او قرار ندهیم، نماز و روزه را بجا بیاوریم و زکات را پردازیم...

ما به او ایمان آوردیم و دستوراتش را مو به مو اجراء کردیم، اما قوم ما به ما تعدی کردند، ما را اذیت و آزار نمودند و اصرار داشتند از آئین توحید به شرک باز گردیم، و به همان آلودگیهای سابق تن در دهیم.

هنگامی که ما را از هر سو تحت فشار قرار دادند به کشور شما آمدیم و دوست داشتیم همسایه تو باشیم، به این امید که هیچکس در اینجا به ما ستم نخواهد کرد!

"نجاشی" سخت در فکر فرو رفت رو به "جعفر" کرد و گفت: آیا چیزی از کتاب آسمانی این مرد به خاطر داری: جعفر گفت: آری، نجاشی گفت برای من بخوان! جعفر که از هوش و ذکاوت و ایمان فوق العاده ای بهره مند بود مناسبترین فراز قرآن را که همین آیات آغاز سوره مریم باشد انتخاب کرد و برای نجاشی و همه حاضران که پیرو آئین مسیح بودند تلاوت کرد "كَهَيْعَصَ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيَا ... وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا..."

هنگامی که جعفر این آیات را با لحن گیرا و از روی صفای دل قرائت کرد چنان در روح نجاشی و علمای بزرگ مسیحی اثر گذاشت که بی اختیار قطره های اشک از چشمانشان سرازیر و به روی گونه هایشان فرو غلطید.

"نجاشی" رو به آنها کرد و گفت: به خدا سوگند آنچه عیسی مسیح آورده با این آیات همه از یک منبع نور سرچشمه گرفته است، بروید و راحت و آسوده

زندگی کنید به خدا سوگند هرگز شما را به دست این دو نفر نخواهم سپرد.

بعدا فرستادگان قریش تلاشهای دیگری برای بدبین ساختن نجاشی نسبت به مسلمانان کردند اما در روح بیدار او مؤثر نیفتاد، مایوس و نومید از آنجا باز گشتند. هدایایشان را به آنها برگرداند و عذرشان را خواست (۱).

ص: ۶۷

---

۱-۱) اقتباس از سیره ابن هشام جلد اول صفحه ۳۵۶-۳۶۱.

اشاره

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷)  
أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ  
لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إنا نحن نرث الأرض وَ مَنْ عَلَيْها وَ إنا يُرْجَعُونَ (۴۰)

ترجمه:

۳۶- خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید اینست راه راست.

۳۷- ولی (بعد از او) گروه ها از میان پیروان او اختلاف کردند، وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز).

۳۸- چه گوشهای شنوا و چه چشمهای بینایی (در آن روز) که نزد ما می آیند پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.

ص: ۶۸

۳۹- آنها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تاسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می یابد در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند.

۴۰- ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما باز می گردند.

## تفسیر:

### رستاخیز روز حسرت تاسف

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مساله توحید مخصوصاً در زمینه عبادت تاکید کرده، می گوید: "خداوند پروردگار من و شما است. او را پرستش کنید این است راه راست" (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (۱).

و به این ترتیب مسیح ع از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دو گانه و چند گانه مبارزه کرد، و همه جا تاکید بر توحید داشت، بنا بر این آنچه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود بطور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم. (۲)

گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله از زبان پیامبر اسلام ص بوده باشد به این معنی که خداوند در این آیه به او فرمان می دهد که مردم را دعوت به توحید در عبادت کن و آن را به عنوان صراط مستقیم معرفی نما.

ولی آیات دیگر قرآن گواه بر این است که این جمله گفتار حضرت مسیح ع و دنباله سخنان گذشته است، در سوره زخرف آیه ۶۳ تا ۶۴ می خوانیم وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي

ص: ۶۹

---

۱- ۱) از نظر جمله بندی و ترکیب، این آیه عطف است به سخنان عیسی که قبلاً آمد سخنانی که با قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آغاز گردید به این جمله پایان می گیرد.

۲- ۲) به تفسیر نمونه جلد ۴ صفحه ۲۲۴ مراجعه شود.

تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ لِلَّهِ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: "هنگامی که عیسی دلائل روشن برای آنها آورد گفت: من دانش و حکمت برای شما آورده ام، آمده ام تا پاره ای از امور را که در آن اختلاف دارید روشن سازم، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شما است او را پرستش کنید، این است راه راست."

در اینجا تقریباً عین همان جمله را می بینیم که از زبان عیسی نقل شده است (مانند همین مضمون در سوره آل عمران آیه ۵۰ و ۵۱ نیز آمده است).

\*\*\* ولی با اینهمه تأکیدی که مسیح ع در زمینه توحید و پرستش خداوند یگانه داشت "بعد از او گروه ها از میان پیروانش راههای مختلفی را پیش گرفتند" (و عقائد گوناگونی مخصوصاً در باره مسیح ابراز داشتند) (فَاخْتَلَفَ الْأَخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ).

"وای به حال آنها که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم رستاخیز" (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح ع در باره او و مساله توحید اختلاف کردند "این اختلافات به اندازه ای بالا گرفت که "قسطنطین" امپراتور روم مجمعی از "اسقفها" (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث در باره عیسی مطرح شد علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی در باره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت.

بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است! عده ای را زنده کرده و عده ای را میرانده سپس به آسمان صعود کرده است!.

بعضی دیگر گفتند او فرزند خدا است!.

و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اب و ابن و روح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)!

و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود، و مادرش هم معبود!

سرانجام بعضی گفتند او بنده خدا است و فرستاده او.

و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند بطوری که اتفاق نظر بر هیچیک از این عقائد حاصل نشد، بزرگترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت. (۱)

و از آنجا که انحراف از اصل توحید، بزرگترین انحراف مسیحیان محسوب می شود در ذیل آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند آنها را تهدید می کند که در روز عظیم رستاخیز در آن محضر عام و در برابر دادگاه عدالت پروردگار سرنوشت شوم و دردناکی خواهند داشت. (۲)

\*\*\* آیه بعد وضع آنها را در صحنه رستاخیز بیان می کند و می گوید: "آنها در آن روز که نزد ما می آیند چه گوشهای شنوا و چه چشمهایی بینا پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز که در دنیا هستند در گمراهی آشکارند"

ص: ۷۱

---

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۵ صفحه ۴۳۶.

۲- ۲) "مشهد" در آیه فوق ممکن است مصدر میمی به معنی "شهود" باشد، و یا اسم مکان یا اسم زمان به معنی محل یا زمان شهود، معانی اینها هر چند مختلف است ولی از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارد.

( أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ).

روشن است که در نشاء آخرت پرده ها از برابر چشمها کنار می رود، و گوشها شنوا می شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد، و حتی کوردلان آگاه و دانا می شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

بعضی از مفسران کلمه "الیوم" در جمله "لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ" را به معنی روز قیامت گرفته اند که مفهوم آیه این می شود: در آنجا بینا و شنوا خواهند شد اما این بینایی و شنوایی در آن روز سودی به حالشان نخواهد داشت و در ضلال مبین خواهند بود.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد. (۱)

\*\*\* بار دیگر روی سرنوشت افراد بی ایمان و ستمگر در آن روز تکیه کرده می فرماید: این کوردلان را که در غفلتند و ایمان نمی آورند از روز حسرت (روز رستاخیز) که همه چیز پایان می گیرد و راه جبران و بازگشت نیست بترسان " ( وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ).

می دانیم روز قیامت نامهای مختلفی در قرآن مجید دارد از جمله "يَوْمَ الْحَسْرَةِ" هم نیکوکاران تاسف می خورند ای کاش بیشتر عمل نیک انجام داده بودند و هم بدکاران چرا که پرده ها کنار می رود و حقائق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود.

جمله " إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ " را بعضی مربوط به پایان گرفتن برنامه های

ص: ۷۲

---

۱ - ۱) "الف و لام" در "الیوم" الف و لام "عهد" است، ولی طبق تفسیر اول "عهد حضوری" است و طبق تفسیر دوم "عهد ذکری".

حساب و جزا و تکلیف در روز رستاخیز دانسته اند، و بعضی آن را اشاره به فناء دنیا می دانند، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود آنها را از روز حسرت بترسان آن هنگامی که دنیا در حال غفلت و عدم ایمان آنها پایان می گیرد، (ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، به خصوص اینکه در روایتی از امام صادق ع در تفسیر جمله " إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ " چنین نقل شده:

ای قضی علی اهل الجنة بالخلود فیها، و قضی علی اهل النار بالخلود فیها: "یعنی خداوند فرمان خلود را در باره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند). (۱)

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است، جاودانی نیست همانگونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهایی همه اینها خدا است، می فرماید: "ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی سرانجام به سوی ما باز می گردند" (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ). (۲)

ص: ۷۳

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه فوق.

۲-۲) آیا این آیه اشاره به رستاخیز است یا زمان فناء دنیا؟ اگر اشاره به رستاخیز باشد با جمله وَ إِنَّا يُرْجَعُونَ (به سوی ما بازگردانده می شوند) ظاهراً سازگار نیست و اگر اشاره به زمان فناء دنیا باشد با جمله وَ مَنْ عَلَيْهَا (آنها که بر روی زمین هستند) تناسب ندارد، زیرا در پایان دنیا کسی بر روی زمین زنده نیست که تعبیر " مَنْ عَلَيْهَا " در باره او درست باشد، و شاید به همین جهت بعضی از مفسران مانند علامه طباطبائی جمله را چنین معنی میکند "انا نحن نرث عنهم الارض": "ما زمین را از آنها به ارث می بریم" ولی این تفسیر نیز کمی خلاف ظاهر است، زیرا " مَنْ عَلَيْهَا " با او عطف شده است، احتمال دیگری که در اینجا وجود دارد این است که مفعول جمله "نرث" گاهی شخصی است که مال را می گذارد، مانند " وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ " و گاهی اموالی است که به ارث مانده مانند " نَرِثُ الْأَرْضَ " و در آیه فوق هر دو تعبیر آمده است.



در حقیقت این آیه هموزن آیه ۱۶ سوره مؤمن است که می گوید: لَمِینَ الْمُلْکِ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: "امروز(روز رستاخیز) مالکیت و حکومت از آن کیست؟ از آن خداوند یگانه پیروز است".

اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

ص: ۷۴

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَا لَا يُبْصِرُ وَا لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳) يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا (۴۵)

ترجمه:

۴۱- در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود.

۴۲- هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟! ۴۳- ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنا بر این از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم!

ص: ۷۵

۴۴- ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.

۴۵- ای پدر! من از این می ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی!

### تفسیر:

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم(ع)

سرگذشت مسیح ع از نظر تولد توأم با بخشی از زندگی مادرش مریم به پایان رسید، و به دنبال آن آیات مورد بحث و آیات آینده از قسمتی از زندگانی قهرمان توحید ابراهیم خلیل پرده بر می دارد و تاکید می کند که دعوت این پیامبر بزرگ-همانند همه رهبران الهی- از نقطه توحید آغاز شده است.

در نخستین آیه می گوید: "در این کتاب(قرآن) از ابراهیم یاد کن" ( وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ ).

"چرا که او مردی بسیار راستگو و تصدیق کننده تعلیمات و فرمانهای الهی و نیز پیامبر خدا بود" ( اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ).

کلمه "صدیق" صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید، و یا بالاتر از آن توانایی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت به راستگویی کرده است، و نیز بعضی آن را به معنی کسی می دانند که عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد او است.

ولی روشن است که همه این معانی تقریباً به یک معنی باز می گردد.

به هر حال این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت "نبوت" بیان شده، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است، و از این گذشته بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنی می باشد که آنها فرمان پروردگار را بی کم و کاست به بندگان خدا برسانند.

\*\*\*

سپس به شرح گفتگوی او با پدرش "آزر" می پردازد(پدر در اینجا اشاره به عمو است و کلمه "اب" همانگونه که سابقاً نیز گفته ایم در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است) (۱) و چنین می گوید: "در آن هنگام که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و نمی تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند" (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا).

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است چرا که یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقائد از آن تعبیر به مساله "دفع ضرر محتمل" کرده اند.

او می گوید: چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد.

و به تعبیر دیگر: عبادت برای کسی باید کرد که قدرت بر حل مشکلات دارد، و از آن گذشته عبادت کننده خود و نیازهایش را درک می کند، شنوا و بینا است، اما این بتها فاقد همه اینها هستند.

در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از پدرش شروع می کند به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازمتر است همانگونه که پیامبر اسلام ص نخست مامور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند همانگونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می خوانیم وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ .

\*\*\* پس از آن، ابراهیم با منطق روشنی، او را دعوت می کند که در این امر از وی تبعیت کند می گوید: "ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو

ص: ۷۷

نشده، به این دلیل از من پیروی کن و سخن مرا بشنو (يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي).

"از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم" (أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا).

من از طریق وحی الهی آگاهی فراوانی پیدا کرده ام و با اطمینان می توانم بگویم که راه خطا نخواهم پیمود و تو را به راه خطا هرگز دعوت نمی کنم، من خواهان خوشبختی و سعادت توام از من بپذیر تا رستگار شوی، و با طی این صراط مستقیم به منزل مقصود برسی.

\*\*\* سپس این جنبه اثباتی را با جنبه نفی و آثاری که بر مخالفت این دعوت مترتب می شود توأم کرده می گوید: "پدرم! شیطان را پرستش مکن، چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بوده است" (يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا).

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان بجا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می شود.

معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از پیامبر ص چنین نقل شده:

من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس! "کسی که به سخن سخنگویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت

□  
به هر حال ابراهیم به پدرش می خواهد این واقعیت را تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمیتواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم - گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصبا و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

\*\*\* بار دیگر او را متوجه عواقب شوم شرک و بت پرستی کرده می گوید "ای پدر! من از این می ترسم که با این شرک و بت پرستی که داری عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو برسد، و تو از اولیای شیطان باشی" (یا اَبْتِ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمَسَّکَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتُکُوْنَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا).

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است مخاطب میسازد و از سوی دیگر جمله "ان یمسک" نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچکترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به "عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ" اشاره به این نکته می کند کار تو بواسطه این شرک و بت پرستی بجایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در بر گرفته به تو خشم می گیرد و مجازات می کند، بین چه کار وحشتناکی انجام می دهی.

و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

\*\*\*

ص: ۷۹

### ۱- راه نفوذ در دیگران -

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت، استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت.

\*\*\*

### ۲- دلیل پیروی از عالم

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم، آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با اینکه قاعدتاً عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگتر بوده و در آن جامعه سرشناستر، و دلیل آن را این ذکر می کند "که من علومی دارم که نزد تو نیست" (قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ).

این یک قانون کلی است در باره همه که در آنچه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مساله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود بلکه از اساسی ترین مساله اصول دین سخن می گفت ولی حتی در اینگونه مسائل نیز باید از راهنماییهای دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سوی که همان "صراط مستقیم" است حاصل گردد.

\*\*\*

در این سوره پنج بار هنگام شروع در داستان پیامبران بزرگ و مریم، جمله اذکر (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوریها نامید، یادآوری از پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آنها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و ظلم و بیدادگری.

و از آنجا که معمولاً ذکر به معنی یادآوری بعد از نسیان است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آنها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آنها در واقع یک نوع ذکر و یادآوری و بازگویی است.

و توصیف خداوند به عنوان "رحمان" شانزده بار در این سوره آمده است چرا که سوره از آغازش با رحمت شروع می شود، رحمت خدا به زکریا، رحمت خدا به مریم و مسیح و پایان آن نیز با همین رحمت است که در اواخر آن می گوید: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا: "کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنها را در دل بندگانش قرار می دهد" (سوره مریم آیه ۹۶).



اشاره

قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِمَآرُجْمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَأَعْتَزَلْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸) فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰)

ترجمه:

۴۶- گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست برداری تو را سنگسار می کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو!

۴۷- (ابراهیم) گفت سلام بر تو! من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو میکنم چرا که او نسبت به من مهربان است.

۴۸- و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم، و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.

۴۹- هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم.

۵۰- و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امتها) قرار دادیم.

### تفسیر:

نتیجه دوری از شرک و مشرکان

در آیات گذشته سخنان منطقی ابراهیم که آمیخته با لطف و محبت خاصی بود در طریق هدایت پدرش گذشت، اکنون نوبت بازگو کردن پاسخهای آزر است تا از مقایسه این دو به یکدیگر، حقیقت و واقعیت آشکار و روشن شود.

قرآن می گوید: نه تنها دلسوزیهای ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفته و "گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟! (قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ).

"اگر از این کار خودداری نکنی به طور قطع تو را سنگسار خواهم کرد" (لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِلْأَرْجَمِ كَ).

"و اکنون از من دور شو دیگر تو را نبینم" (وَ أَهْجُرْنِي مَلِيًّا).

جالب اینکه اولاً- "آزر" حتی مایل نبود تعبیر انکار بتها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت: "آیا تو روی گردان از بتها هستی" مبادا به بتها جسارت شود، ثانیاً به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تاکیدى که از "لام" و "نون" تاکید ثقیله "در" لارجمنك "استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است. ثالثاً به این تهدید مشروط قناعت نکرد

بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت برای همیشه از نظرم دور شو (کلمه ملیا به گفته "راغب" در "مفردات" از ماده املاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آنست که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو).

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن "گورت را گم کن" می گوئیم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم!

بعضی از مفسران جمله "لارجمنک" را به معنی سنگسار کردن نگرفته اند بلکه به معنی بدگویی یا متهم کردن، تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، بررسی سایر آیات قرآن که با همین تعبیر وارد شده است، به آنچه گفتیم گواهی می دهد.

\*\*\* ولی با اینهمه، ابراهیم همانند همه پیامبران و رهبران آسمانی، تسلط بر اعصاب خویش را هم چنان حفظ کرد، و در برابر این تندى و خشونت شدید، با نهایت بزرگواری "گفت: سلام بر تو" (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ).

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، "آزر" را ترک گفت، ممکن است سلامی باشد که به عنوان ترک دعوی گفته می شود همانگونه در آیه ۵۵ سوره قصص می خوانیم: لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: "اکنون که از ما نمی پذیرید، اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما ما هواخواه جاهلان نیستیم".

سپس اضافه کرد: "من به زودی برای تو از پروردگارم تقاضای آمرزش

می کنم چرا که او نسبت به من، رحیم و لطیف و مهربان است" (سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا).

در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد.

در اینجا سؤالی مطرح می شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد با اینکه می دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است.

پاسخ این سؤال را بطور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر کرده ایم (جلد ۸ صفحه ۱۰۶).

\*\*\* سپس چنین گفت: "من از شما (از تو و این قوم بت پرست) کناره گیری می کنم، و همچنین از آنچه غیر از خدا می خوانید" یعنی از بتها (وَ اعْتَرِلُكُمُ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

"و تنها پروردگارم را می خوانم، و امیدوارم که دعای من در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند" (وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا).

این آیه از یک سو، ادب ابراهیم را در مقابل آزر نشان می دهد، که او گفت: از من دور شو، ابراهیم هم پذیرفت، و از سوی دیگر قاطعیت او را در عقیده اش مشخص می کند که این دوری من از شما به این دلیل نیست که دست از اعتقاد راسخم به توحید برداشته باشم، بلکه به خاطر عدم آمادگیان برای پذیرش حق است و لذا من در اعتقاد خودم هم چنان پا بر جا می مانم.

ضمناً می گوید من اگر خدایم را بخوانم اجابت می کند اما بیچاره شما که بیچاره تر از خود را می خوانید و هرگز دعایتان مستجاب نمی شود و حتی

سخنانتان را نمی شنود.

\*\*\* ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمامتر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند.

قرآن در این زمینه می گوید: "هنگامی که ابراهیم از آن بت پرستان و از آنچه غیر از الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و بعد از اسحاق، فرزندش یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک از آنها را پیامبر بزرگی قرار دادیم" ( فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ).

گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالیمقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم ع در راه مبارزه با بتها و کناره گیری از آن آئین باطل از خود نشان داد.

\*\*\* علاوه بر این، "ما به آنها از رحمت خود بخشیدیم" ( وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا ).

رحمت خاصی که ویژه خالصین و مخلصین و مردان مجاهد و مبارز راه خدا است.

و سرانجام "برای این پدر و فرزندانش، نام نیک و زبان خیر و مقام برجسته در میان همه امتها قرار دادیم" ( وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ).

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴

آمده است وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ: "خدایا برای من لسان صدق در امتهای آینده قرار ده".

در واقع آنها می خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاریها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبانهای مردم جهان قرار داشته و دارند، و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.

"لسان" در اینگونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آن را اضافه "صدق" کنیم و لسان الصدق بگوئیم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است، و هنگامی که با کلمه "علیا" که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند.

ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسانساز بود به بوته فراموشی بیفکنند، و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد برای همیشه از خاطره ها محو کنند.

در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

لسان الصدق للمرء يجعله الله في الناس خيرا من المال ياكله و يورثه: "خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد بهتر و برتر است" (۱).

اصولا قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم،

ص: ۸۷

می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم.

در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلا مطرح نشده، با اینکه نام یعقوب که نوه ابراهیم است صریحا آمده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده آنجا که از زبان ابراهیم می گوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ**: "شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید" (ابراهیم-۳۹).

پاسخ این سؤال چنین است که: علاوه بر اینکه در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلا آمده است، منظور از آیه فوق آنست که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند تحقق یافت، و می دانیم که بسیاری پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در طول اعصار و قرون به وجود آمده اند هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود.

لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می خوانیم: **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ**: "ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم".

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ ۚ اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَّ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَّ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُوْنَ نَبِيًّا (۵۳)

ترجمه:

- ۵۱- در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبر والا مقامی.
- ۵۲- ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم.
- ۵۳- و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم.

تفسیر:

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

سه آیه فوق اشاره کوتاهی به موسی ع دارد که فرزندی است از دودمان ابراهیم، و موهبتی است از مواهب آن بزرگمرد که خط او را تعقیب و تکمیل کرد نخست روی سخن را به پیامبر اسلام ص کرده می گوید: از موسی در کتاب آسمانیت یاد کن (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ).

سپس پنج قسمت از مواهبی را که به این پیامبر بزرگ مرحمت فرمود باز گو می کند:

۱- او به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که "پروردگار او را





۴- علاوه بر این "ما او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم" (وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا). (۱)

ندای الهی موهبتی بود و تکلم با او موهبت دیگر.

\*\*\* و سرانجام "از رحمت خود، برادرش هارون را که او نیز پیامبری بود به او بخشیدیم" تا پشتیبان و یار و همکار او باشد (وَ هَبْنَاهُ لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- "مخلص" چه کسی است؟**

در آیات فوق خواندیم که خداوند موسی را از بندگان "مخلص" خود (به فتح لام) قرار داد، و این مقام همانگونه که اشاره کردیم مقامی است بسیار با عظمت، مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزشها و انحرافها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پی گیر از فرمان خدا به دست نمی آید.

بزرگان علم اخلاق این مقام را مقامی بسیار بلند و عالی می دانند و از آیات قرآن استفاده می شود که "مخلصین" ویژگیها و افتخارات خاصی دارند که در ذیل آیات مناسب به خواست خدا خواهد آمد.

**۲- فرق رسول و نبی**

"رسول" در اصل به معنی کسی است که ماموریت و رسالتی بر عهده او

ص: ۹۱

---

۱- ۱) "نجی" به معنی "مناجی" کسی است که با دیگری به نحوی (سخن در گوشی) دارد، در اینجا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد با او به نجوی پرداخت (ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه ایجاد امواج صوتی در فضا می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید).

گذارده شده، تا آن را ابلاغ کند و "نبی" بنا بر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد، و بنا بر تفسیر دیگر به معنی شخص عالیمقام است (که ماده اشتقاق هر دو قبلا بیان شد) این از نظر لغت.

اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که "رسول" کسی است که صاحب آئین و مامور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما "نبی" دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است، و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر "نبی" همانند طیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

اما رسول همانند طیبی است سیار، و به تعبیری که علی ع در نهج - البلاغه در باره پیامبر اسلام ص فرموده:

طیب دوار بطبه

(۱)

او به همه جا می رود به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آنها پردازد، او چشمه ای است که به دنبال تشنگان می دود نه چشمه ای که تشنگان او را جستجو کنند.

از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب "اصول کافی" در باب "طبقات الانبیاء و الرسل" و باب "الفرق بین النبی و الرسل" آورده چنین استفاده می شود که "نبی" کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما "رسول" کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای

ص: ۹۲

فرشته، خود او را هم مشاهده می کند. (۱)

البته آنچه در این روایات وارد شده با تفسیری که گفتیم منافات ندارد چرا که ممکن است ماموریت‌های متفاوت پیامبر و رسول تاثیر در نحوه دریافت آنها از وحی داشته باشد، و به تعبیر دیگر هر مرحله ای از ماموریت همراه با مرحله ویژه ای از وحی است (دقت کنید).

ص: ۹۳

---

۱-۱) اصول کافی جلد اول صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ (چاپ دارالکتب الاسلامیه).

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهٗ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا (۵۵)

ترجمه:

۵۴- در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.

۵۵- او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.

تفسیر:

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

بعد از ابراهیم و فداکاریهای او و همچنین اشاره کوتاهی که به فرازی از زندگی موسی شد، سخن از "اسماعیل" بزرگترین فرزند ابراهیم، به میان می آورد، و یاد ابراهیم را با یاد فرزندش اسماعیل، و برنامه هایش را با برنامه های او تکمیل می کند، و پنج صفت از صفات برجسته او را که می تواند برای همگان الگو باشد بیان می کند.

روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید: "در کتاب آسمانیت از اسماعیل یاد کن" (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ).

"که او در وعده هایش صادق بود" (اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ).

"و پیامبر عالیمقامی بود" (وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا).

\*\*\*

"و همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می کرد" (وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ).

"و همواره مورد رضایت پروردگارش بود" (وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا).

در این دو آیه به صادق الوعد بودن- پیامبر عالی مقام بودن- امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن- امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالآخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.

تکیه روی وفای به عهد، و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان "صادق" نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد چرا که اولین شرط این مقام آنست که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند، و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند مساله صدق پیامبر ص را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

در روایتی می خوانیم: اینکه خداوند اسماعیل را، صادق الوعد شمرده به خاطر این است که او بقدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل هم چنان تا یک سال در انتظار او بود! هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم! (۱) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگی را تعطیل کرد بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن

ص: ۹۵

در زمینه وفای به عهد(در جلد چهارم صفحه ۲۴۲) ذیل آیه اول سوره مائده مشروحا بحث کرده ایم.

و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشتن است، که از همه به انسان نزدیکتر می باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام ص نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی ع پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱) به بستگان نزدیکش پرداخت.

در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می خوانیم: وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضَيِّطِبْ عَلَيْهَا: "خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیا باش".

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر است اینکه با توصیف اسماعیل به "مرضی" بودن، در واقع اشاره به این حقیقت شده است که او در کل برنامه هایش رضایت خدا را جلب کرده بود، اصولاً نعمتی از این بالاتر نیست که معبود و مولا و خالق انسان از او راضی و خشنود باشد به همین دلیل در آیه ۱۱۹ سوره مائده بعد از آنکه نعمت بهشت جاویدان را برای بندگان خاص خدا بیان می کند در پایان می گوید: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: "خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از او خشنود خواهند بود، و این فوز عظیم و رستگاری بزرگی است". (۲)

ص: ۹۶

---

۱-۱) سوره شعراء آیه ۲۱۴.

۲-۲) در این زمینه در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۳۹ بحث مشروحتری داشته ایم.

اشاره

وَأُذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِذْ رِيسَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰)

ترجمه:

۵۶- در این کتاب (نیز) از "ادريس" یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود.

۵۷- ما او را به مقام بلندی رساندیم.

۵۸- آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و یعقوب، از

ص: ۹۷



آنها که هدایت کردیم و برگزیدیم، آنها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده می کردند، در حالی که گریان بودند.

۵۹- اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.

۶۰- مگر آنها که توبه کنند، ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

### تفسیر:

اینها پیامبران راستین بودند، اما...

در آخرین قسمت از یادآوریهای این سوره، سخن از ادريس پیامبر، به میان آمده است.

نخست می گوید: "در کتاب آسمانیت (قرآن) از ادريس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود" (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا).

"صدیق" همانگونه که سابقاً هم گفته ایم به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است.

\*\*\* سپس به مقام بلند پایه او اشاره کرده می گوید: "ما او را به مقام بلندی رساندیم" (وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا).

در اینکه منظور، عظمت مقام معنوی ادريس یا بلندی مکان حسی او است در میان مفسران گفتگو است، بعضی همانگونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند، و بعضی معتقدند که خداوند ادريس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر "مَكَانًا عَلِيًّا" را در آیه فوق اشاره به همین می دانند.

ولی اطلاق کلمه "مکان" به مقامات معنوی، امری متداول و معمول است

در سوره یوسف آیه ۷۷ می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند گفت: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا** "شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید".

به هر حال ادريس یکی از پیامبران بلند مقام الهی است که شرح حال او در نکته ها خواهد آمد.

\*\*\* سپس به صورت یک جمع بندی از تمام افتخاراتی که در آیات گذشته پیرامون انبیاء بزرگ و صفات و حالات آنها و مواهبی که خداوند به آنها داده بود، بیان گردید چنین می گوید: "آنها پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت خود قرار داده بود" (**أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ**).

که بعضی از فرزندان آدم بودند، و بعضی از فرزندان کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و بعضی از دودمان ابراهیم و اسرائیل" (**مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ**).

با اینکه همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند، ولی با توجه به نزدیکی آنها به یکی از پیامبران بزرگ از آنان بعنوان "ذریه ابراهیم و اسرائیل" یاد شده، و به این ترتیب منظور از "ذریه آدم" در این آیه، ادريس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود، و منظور از "ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند" ابراهیم است، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده.

و منظور از "ذریه ابراهیم" اسحاق و اسماعیل و یعقوب است، و منظور از "ذریه اسرائیل"، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آنها و بسیاری از صفات برجسته شان اشاره شده.

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده می گوید: "از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم افرادی هستند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود به خاک می افتند و سجده می کنند،

و سیلاب اشکشان سرازیر می شود" (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا). (۱)

بعضی از مفسران، جمله "مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا..." را بیان دیگری برای همان انبیایی که در آغاز آیه به آنها اشاره شده دانسته اند، ولی آنچه در بالا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد. (۲)

شاهد این سخن حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین ع نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه، فرمود: "نحن عنینا بها": "ما مقصود از این آیه ایم". (۳)

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است و ما بارها در همین تفسیر نمونه به نمونه هایی از این مطلب برخورد کرده ایم.

اما عدم توجه به این حقیقت سبب شده است که مفسرانی همچون "آلوسی" در "روح المعانی" به اشتباه بیفتند و بر این حدیث طعنه بزنند و آن را دلیل بر بی اعتبار بودن احادیث شیعه بدانند! این است نتیجه عدم آگاهی به مفهوم واقعی روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است.

قابل توجه اینکه: در آیات گذشته سخن از "مریم" به میان آمد در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که در جمله "مِمَّنْ هَدَيْنَا" داخل است

ص: ۱۰۰

---

۱-۱) "سجد" جمع "ساجد" (سجده کننده) و "بکی" جمع باکی (گریه کننده) است.

۲-۲) زیرا اگر اشاره به انبیاء گذشته باشد با فعل مضارع (تتلی) که مربوط به آینده است سازگار نیست مگر اینکه جمله "کانوا" و مانند آن در تقدیر بگیریم که آنها خلاف ظاهر است.

۳-۳) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

و از مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداق‌هایی داشته و دارد.

به همین جهت در آیه ۶۹ سوره نساء نیز مشاهده میکنیم که مضمولین نعمتهای خدا را منحصر به پیامبران ندانسته، بلکه "صدیقین" و "شهادا" را نیز بر آن می افزاید (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ).

در آیه ۷۵ سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان "صدیقه" تعبیر می کند و می گوید، وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ.

\*\*\* سپس از گروهی که از مکتب انسانساز انبیاء جدا شدند و پیروانی ناخلف از آب در آمدند سخن می گوید و قسمتی از اعمال زشت آنها را بر می شمرد و می گوید: "بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید" (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا).

"خلف" (بر وزن برف) به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح "ناخلف" است در حالی که "خلف" (بر وزن صدف) به معنی فرزند صالح است.

این جمله ممکن است اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که در طریق گمراهی گام نهاده، خدا را فراموش کردند، پیروی از شهوات را بر ذکر خدا ترجیح دادند، جهان را پر از فساد نمودند و سرانجام به نتیجه اعمال سوء خود در دنیا رسیدند و در آخرت نیز خواهند رسید.

در اینکه منظور از "اضاعه صلاه" در اینجا ترک نماز است و یا تاخیر از وقت آن، و یا انجام دادن اعمالی که نماز را در جامعه ضایع کند؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی معنی اخیر، صحیحتر به نظر می رسد.

چرا از میان تمام عبادات، روی نماز در اینجا انگشت گذارده شده؟ شاید دلیل آن این باشد که "نماز" چنان که می دانیم سدی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد، غوطه ور شدن در شهوات، نتیجه قطعی آنست و به تعبیر دیگر همانگونه که پیامبران، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شد به خاک می افتادند و گریه می کردند، این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.

\*\*\* از آنجا که برنامه قرآن در همه جا این است که راه بازگشت به سوی ایمان و حق را باز بگذارد در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت نسلهای ناخلف چنین می گوید: "مگر آنها که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، آنها داخل بهشت می شوند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد" (إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا).

بنا بر این چنان نیست که اگر کسی یک روز در شهوات غوطه ور شود برای همیشه مهر یاس و نومیدی از رحمت خدا بر پیشانی او کوفته شود، بلکه تا نفسی باقی است و انسان در قید حیات دنیا است، راه بازگشت و توبه باز است.

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

## ادریس کیست؟

طبق نقل بسیاری از مفسران، "ادریس" جد پدر نوح است. نام او در تورات "اخنوخ" و در عربی "ادریس" می باشد که بعضی آن را از ماده "درس" می دانند، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت، و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس

ص: ۱۰۲

را به انسانها آموخت.

در مورد این پیامبر بزرگ قرآن تنها دو بار- آنها با اشاره های کوتاه سخن گفته است، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در سوره انبیاء آیه ۸۵ و ۸۶ و در روایات مختلف شرح مبسوطی در باره زندگی او نوشته اند که نمی توان همه آنها را معتبر دانست به همین دلیل ما به اشاره بالا قناعت کرده و از این بحث می گذریم.

\*\*\* ۲- در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده، چنین می خوانیم پیامبر هنگامی که آیه فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ... را تلاوت کرده، فرمود:

يكون خلف من بعد ستين سنه اضاعوا الصلاه و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا ثم يكون خلف يقرءون القرآن لا- يعدوا تراقبهم، و يقرأ القرآن ثلاثه مؤمن و منافق و فاجر: "بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع می کنند و در شهوات غوطه ور می شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آنها گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را (با آب و تاب) می خوانند ولی از شانه های آنها بالاتر نمی رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبر و اندیشه به خاطر عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آنها به مقام قرب خدا بالا نمی رود). (۱)

قابل توجه اینکه اگر مبدء شصت سال را هجرت پیامبر ص بگیریم درست منطبق بر زمانی می شود که "یزید" بر اریکه قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین ع و یارانش شربت شهادت نوشیدند، و بعد از این، باقیمانده دوران بنی امیه و دوران بنی عباس است که از اسلام به نامی قناعت کرده بودند و از قرآن به الفاظی و پناه می بریم به خدا که ما جزء چنین گروه ناخلفی باشیم.

ص: ۱۰۳

### اشاره

جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ فِيهَا رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

### ترجمه:

۶۱- باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگانش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتماً تحقق یافتنی است.

۶۲- آنها هرگز در آنجا گفتار لغو و بیهوده ای نمی شنوند و جز سلام در آنجا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.

۶۳- این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار می دهیم.

### تفسیر:

توصیفی از بهشت

در این آیات، توصیف بهشت و نعمتهای بهشتی شده است که در آیات گذشته از آن یاد شده بود.

نخست بهشت موعود را چنین توصیف می کند: "باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگانش را به آن وعده داده است، و آنها آن را ندیده اند"

(ولی به آن ایمان دارند) (جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ).

"وعده خدا حتما تحقق یافتنی است" (إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا).

قابل توجه اینکه: در آیات گذشته که سخن از توبه و ایمان و عمل صالح بود و به دنبال آن وعده بهشت، "جنت" به صورت مفرد آمده، اما در اینجا به صورت جمع است (جنات) زیرا بهشت در حقیقت مرکب از باغهای متعدد و فوق العاده پر نعمتی است که در اختیار مؤمنان صالح قرار دارد.

توصیف به "عدن" که به معنی همیشگی و جاودانی است دلیل بر این است که بهشت همچون باغها و نعمتهای این جهان نیست که زائل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را در رابطه با نعمتهای بزرگ این جهان نگران می سازد این است که همه آنها سرانجام زوال پذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمتهای بهشتی وجود ندارد. (۱)

کلمه "عباده" به معنی بندگان مؤمن خداوند است نه همه بندگان و تعبیر بالغیب که بعد از آن گفته شده است یعنی از دیده های آنها پنهان است و به آن ایمان دارند، در آیه (سوره فجر) نیز می خوانیم فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي: "در سلک بندگانم در آ و در بهشتم ورود نما!" این احتمال نیز در معنی "بالغیب" وجود دارد که نعمتهای بهشتی آن چنان است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به مغزهای انسانها، خطور نکرده است، و به کلی از حس و درک ما غائب است، جهانی است برتر، وسیعتر و ما فوق این جهان که ما تنها شبیحی از آن را از دور با چشم جان می بینیم.

\*\*\* پس از آن به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای بهشتی اشاره کرده می گوید:

ص: ۱۰۵

---

۱-۱) "عدن" در لغت به معنی اقامت است و در اینجا این مفهوم را می رساند که ساکنان آن همیشه در آن "مقیم" خواهند بود.



"آنها هرگز در آنجا سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوند" (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا).

نه دروغی، نه دشنامی، نه تهمت‌ی نه زخم‌زبانی، نه سخریه‌ی ای و نه حتی سخن بیهوده‌ی ای.

"تنها چیزی که در آنجا مرتباً به گوش می‌خورد سلام است" (إِلَّا سَلَامًا).

سلام به معنی وسیع کلمه که دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد.

سلامی که آن محیط را، بهشتی کرده و هر گونه اذیت و ایذاء از آن برچیده شده است.

سلامی که نشانه یک محیط امن و امان، یک محیط مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش است.

در آیات دیگر قرآن نیز همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است، در آیه (۷۳ سوره زمر) می‌خوانیم: وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ: "خازنان بهشت به هنگام ورود به آنها می‌گویند: سلام بر شما همیشه خوش و خوشحال باشید، پاک و پاکیزه باشید، بفرمائید وارد بهشت شوید، و جاودانه بمانید!" در (آیه ۳۴ سوره ق) می‌خوانیم: اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ:

"با سلام و سلامت وارد آن شوید امروز روز خلود و جاودانی است."

نه تنها فرشتگان بر آنها درود می‌فرستند و خود آنها به یکدیگر بلکه خداوند نیز، چنان که در (سوره یس آیه ۵۷) بر آنها سلام می‌فرستند: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ: "سلام بر شما باد، این سلامی است از پروردگار مهربان به شما بهشتیان".

آیا محیطی باصفا تر و زیباتر از این محیط آکنده از سلام و سلامت وجود دارد.

و به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می‌کند "هر صبح و

شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است" (و لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا).

این جمله دو سؤال را برمی انگیزد:

نخست اینکه: مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنایی است اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می دهند.

سؤال دیگر اینکه: از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزیها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آنها می آید؟ پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر ص نقل شده می توان دریافت آنجا که می فرماید:

□  
و تعطیهم طرف الهدایا من الله لمواقیت الصلاه التي كانوا یصلون فیها فی الدنیا: "هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در این دنیا نماز می خواندند به آنها در بهشت می رسد" (۱) از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز که به هیچوجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد، نعمتهایی است بسیار پر ارزش که علاوه بر نعمتهای معمول بهشتی، صبح و شام به آنها اهدا می گردد.

آیا تعبیر آیه فوق و حدیثی که در بالا ذکر شد دلیل بر این نیست که زندگی بهشتیان یک نواخت نمی باشد، بلکه هر روز و هر صبح و شام موهبت جدید و لطف تازه ای شامل حالشان می شود؟ و آیا مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا سیر تکاملی انسان ادامه خواهد داشت هر چند اعمال تازه ای در آنجا انجام نمی دهد، ولی با مرکبی که از معتقدات و اعمالش در این جهان فراهم ساخته سیر تکاملی خود را ادامه خواهد داد.

ص: ۱۰۷

پس از توصیف اجمالی بهشت و نعمتهای مادی و معنوی آن، بهشتیان را در یک جمله کوتاه معرفی کرده می گوید: "این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار می دهیم" (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا).

و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز "تقوا" نیست.

گرچه تعبیر به "عبادنا" (بندگان ما) اشاره اجمالی به ایمان و تقوا دارد ولی اینجا جایی نیست که به اشاره اجمالی اکتفاء شود، بلکه با صراحت باید این حقیقت بیان گردد که بهشت تنها جای پرهیزکاران است.

باز در اینجا به کلمه "ارث" برخورد می کنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست.

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت:

۱- "ارث" از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش، نمی باشد.

۲- در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

ما من احد الا وله منزل في الجنة و منزل في النار، فاما الكافر فيرث المؤمن منزله من النار، و المؤمن يرث الكافر منزله من الجنة: "هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث میبرند، و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را!" (۱) ذکر این نکته نیز لازم است که "وراثت" به آن معنی که در حدیث آمده

ص: ۱۰۸

---

(۱- ۱) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۱ (در این زمینه در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۱۷۷ نیز بحث کرده ایم).

بر اساس پیوندهای نسبی نیست، بلکه بر اثر پیوند مکتبی و عملی تقوا است.

از شان نزولی که بعضی از مفسران در آیه فوق نقل کرده اند نیز همین معنی استفاده می شود که یکی از مشرکان به نام "عاص بن وائل" مزد کارگر خود را (که گویا مرد مسلمانی بوده است) نپرداخت و به طعنه گفت: اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد ما از هر کس به نعمتهای بهشت سزاوارتریم، در همانجا مزد این کارگر را بطور کامل خواهیم پرداخت! آیه فوق نازل شد و گفت: "این بهشت مخصوص بندگان با تقوا است".

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۶۴ تا ۶۵]

#### اشاره

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

#### ترجمه:

۶۴- ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و ما بین این دو میباشد همه از آن او است و پروردگارت هرگز فراموش کار نبوده (و نیست).

۶۵- همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد، او را پرستش کن، و در راه عبادتش شکبیا باش، آیا مثل و مانندی برای او پیدا می کنی؟!

#### شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول آیات فوق چنین آورده اند که چند روزی، وحی قطع شد، و جبرئیل پیک وحی الهی به سراغ پیامبر نیامد، هنگامی که این مدت سپری گشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی؟ من

بسیار مشتاق تو بودم، جبرئیل گفت، من به تو مشتاقترم! ولی من بنده ای مامورم هنگامی که مامور شوم می آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم. (۱)

\*\*\*

### تفسیر:

بندگانیم جان و دل بر کف

گرچه برای این آیات شان نزول خاصی است که در بالا ذکر شد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که پیوند و ارتباطی منطقی با آیات گذشته داشته باشد، چرا که تاکیدی است بر اینکه هر چه جبرئیل در آیات پیشین آورده همه بی کم و کاست از ناحیه خدا است، و چیزی از خود او نیست، نخستین آیه از زبان پیک وحی می گوید:

"ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم" (وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ).

همه چیز از او است و ما بندگانیم جان و دل بر کف "آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما، و آنچه در میان این دو است همه از آن او است" (لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ).

خلاصه آینده و گذشته و حال و اینجا و آنجا و همه جا و دنیا و آخرت و برزخ همه متعلق به ذات پاک پروردگار است.

و این را نیز بدان که "پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست" (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا).

بعضی از مفسران برای جمله "لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ" تفسیرهای متعددی که احیاناً بالغ بر یازده تفسیر میشود ذکر کرده اند، ولی آنچه در

ص: ۱۱۰

---

۱-۱) تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۱۶۸- و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث (با کمی تفاوت).

بالا آوردیم از همه مناسبتر به نظر می رسد.

\*\*\* سپس اضافه می کند: اینها همه به فرمان پروردگار تو است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد" ( رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ).

حال که چنین است و همه خطوط به او منتهی می شود، "تنها او را پرستش کن" ( فَاعْبُدْهُ ).

عبادتی توأم با توحید و اخلاص و از آنجا که در این راه-راه بندگی و اطاعت و عبادت خالصانه خدا-مشکلات و سختیها فراوان است، اضافه می کند: "و در راه عبادت او صابر و شکیبا باش" ( وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ ).

و در آخرین جمله می گوید: "آیا مثل و ماندی برای خداوند پیدا می کنی"؟ ( هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ).

این جمله در حقیقت دلیلی است بر آنچه در جمله قبل آمده، یعنی مگر برای ذات پاکش شریک و ماندی هست که دست به سوی او دراز کنی و او را پرستش نمایی؟! کلمه "سمی" گرچه به معنی "همنام" است، ولی روشن است که منظور در اینجا تنها نام نیست بلکه محتوای نام است، یعنی آیا کسی غیر از خدا، خالق رازق، محیی، ممیت، عالم و قادر به همه چیز و بر همه چیز پیدا خواهی کرد؟

ص: ۱۱۱

اشاره

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسِيوفَ أُخْرَجَ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّبُّكَ  
لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ  
أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

ترجمه:

۶۶- انسان می گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد.

۶۷- آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم در حالی که چیزی نبود.

۶۸- سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین محشور می کنیم، بعد همه را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو در آمده اند حاضر می سازیم! ۶۹- سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکش تر بوده اند جدا می کنیم.

۷۰- بعد از آن ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد).

شان نزول:

آیات نخست-طبق گفته جمعی از مفسران در مورد "ابی بن خلف" یا

"ولید بن مغیره" نازل شده که قطعه استخوان پوسیده ای را در دست گرفته بودند و آن را با دست خود نرم می کردند و در برابر باد می پاشیدند، تا هر ذره ای از آن به گوشه ای پراکنده گردد، و می گفتند، محمد را بنگرید که گمان می کند خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوانهایمان مثل این استخوان، بار دیگر زنده می کند، چنین چیزی ابداً ممکن نیست!

این آیات نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها گفت، پاسخی که برای همه انسانها در همه قرون و اعصار، مفید و آموزنده است.

### تفسیر:

#### توصیفی از دوزخیان

در آیات گذشته بحثهای قابل ملاحظه ای در باره رستاخیز و بهشت و دوزخ به میان آمد، آیات مورد بحث نیز در همین زمینه سخن می گوید.

در آیه نخست گفتار منکران معاد را چنین بازگو می کند "انسان می گوید:

آیا هنگامی که من مردم، در آینده زنده می شوم و سر از قبر برمی دارم؟! ( وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ).

البته این استفهام یک استفهام انکاری است، یعنی چنین چیزی امکان ندارد اما تعبیر به "انسان" (مخصوصاً با الف و لام جنس) با اینکه مناسب بود به جای آن "کافر" گفته شود، شاید از این روست که این سؤال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که با شنیدن مسأله "زندگی بعد از مرگ" فوراً علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می شود.

\*\*\* بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ می گوید که: "آیا انسان این واقعیت را به یاد نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم، و او ابداً چیزی نبود؟! ( أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ).



تعبیر به "الانسان" در اینجا نیز ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان با آن استعداد و هوش خداداد نباید در برابر چنین سؤالی خاموش بنشیند، باید خودش با یادآوری خلقت نخستین به آن پاسخ گوید و گرنه حقیقت "انسانیت" خود را به کار نگرفته است.

این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد تکیه روی معاد جسمانی دارد، و الا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد، نه آن سؤال جا داشت و نه این پاسخ.

به هر حال این منطق را که قرآن برای اثبات معاد در اینجا به کار گرفته در مواردی دیگر از قرآن نیز آمده است، از جمله در اواخر سوره "یس" که با همین تعبیر "انسان" مطرح شده است **أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ: آيا انسان نمی اندیشد که ما او را از نطفه آفریده ایم، و سپس این نطفه ناچیز به انسانی سخنگو که از خود دفاع می کند تغییر شکل یافت اما با این حال این انسان مثلی برای ما زد و آفرینش خود را بکلی فراموش کرد و گفت چه کسی است که استخوانهای پوسیده را بار دیگر زنده کند؟ بگو همان خدایی که او را نخستین بار آفریده، زنده خواهد کرد، و او به همه مخلوقات خود دانا است"** (سوره یس - ۷۷- ۷۹). (۱)

بعضی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند که اگر این دلیل درست است که هر کس کاری را انجام داد قدرت دارد مانند آن را نیز انجام بدهد پس

ص: ۱۱۴

---

۱- ۱) در زمینه این دلیل در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۴ تحت عنوان "کوتاهترین استدلال برای معاد" بحث کرده ایم (و همچنین در جلد دوازدهم تفسیر نمونه صفحه ۱۵۲ به بعد).

چرا ما کارهایی را انجام می دهیم و گاه نمی توانیم عین همان را تکرار کنیم؟ مثلاً گاهی قطعه شعری بسیار عالی می سرائیم و یا خط بسیار زیبایی می نویسیم، اما بعداً هر چه تلاش می کنیم مثل آن را نمی توانیم انجام دهیم.

پاسخی را که ما برای این سؤال انتخاب کرده ایم این است که درست است که ما اعمال خود را از روی اراده و اختیار انجام می دهیم، ولی گاهی یک سلسله امور غیر اختیاری در بعضی از ویژگیهای افعال ما اثر می گذارد، لرزش نامحسوس دست ما گاه در شکل دقیق حروف مؤثر است، و از این گذشته قدرت و استعداد ما همیشه یکسان نیست، گاه عواملی پیش می آید که تمام نیروی درونی ما را بسیج می کند، و ما می توانیم به اصطلاح شاهکاری بیافرینیم، ولی گاه عواملی محرکه ضعیف است و تمام نیروی ما بسیج نمی شود، به همین دلیل کار مرتبه دوم به خوبی مرتبه اول انجام نمی گیرد.

ولی خداوندی که قدرتش بی انتها است، این گونه مسائل برای او مطرح نیست، هر کاری را انجام دهد عین آن را بی کم و کاست می تواند تکرار کند.

\*\*\* در آیه بعد با لحن بسیار قاطع، منکران معاد و گنهکاران بی ایمان را تهدید می کند و می گوید: "قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطینی که آنان را وسوسه می کردند و یا معبودشان بودند، همه را محشور می کنیم" (فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ).

"سپس همه آنها را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو درآمده اند حاضر می کنیم" (ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا).

این آیه نشان می دهد که دادگاه افراد بی ایمان و گنهکار در نزدیکی جهنم است!

تعبیر "جثیا" (با توجه به اینکه "جثی" جمع "جاثی" به معنی کسی

است بر سر زانو نشسته) شاید اشاره به ضعف و ناتوانی و ذلت و زبونی آنها باشد، گویی قدرت ندارند بر سر پا بایستند، البته این کلمه معانی دیگری هم دارد از جمله اینکه بعضی "جثی" را به معنی "گروه گروه" تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی انبوه و متراکم بر روی هم، همانند خاکها و سنگها، ولی تفسیر اول مناسبتر و مشهورتر است.

\*\*\* و از آنجا که اولویتها در آن دادگاه عدل منظور می شود در آیه بعد می گوید: ما اول به سراغ سرکشتین و یاغی ترین افراد می رویم، "ما از هر گروه و جمعیتی افرادی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکش تر بودند جدا می کنیم" (تَمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا). (۱)

همان بی شرمانی که حتی مواهب خدای "رحمان" را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی و طغیان و یاغی گری برخاستند، آری اینها از همه به آتش دوزخ سزاوارترند! \*\*\* باز روی این معنی تاکید کرده می گوید: "ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم" (تَمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا).

دقیقا آنها را انتخاب می کنیم و در این انتخاب هیچگونه اشتباهی رخ نخواهد داد.

"صلی" مصدر است که هم به معنی روشن کردن آتش، و هم چیزی را که با آتش می سوزانند آمده است.

ص: ۱۱۶

۱-۱) "شيعه" در اصل لغت به معنی گروهی است که با هم برای انجام کاری تعاون می کنند و انتخاب این تعبیر در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که این گمراهان بی ایمان در طریق طغیان و سرکشی با یکدیگر همکاری داشتند و ما نخست به حساب آن گروهی می رسیم که از همه سرکشتر بودند.

اشاره

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا (۷۲)

ترجمه:

۷۱- و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان!! ۷۲- سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می بخشیم، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها می کنیم.

\*\*\*

تفسیر:

اشاره

همه وارد جهنم می شوند!؟

آیات فوق نیز ادامه بحث در ویژگیهای رستاخیز و پاداش و کیفر است.

نخست به مطلبی که شاید شنیدنش برای غالب مردم شگفت انگیز باشد اشاره کرده می گوید: "همه شما بدون استثنا وارد جهنم می شوید" (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا).

"این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان" (كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا).

\*\*\* "سپس آنها را که تقوی پیشه کردند از آن نجات می دهیم، و ظالمان و ستمگران را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها می کنیم" (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا).

\*\*\* در تفسیر این دو آیه در میان مفسران گفتگوی دامنه داری است، بر اساس اینکه منظور از "ورود" در جمله "إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا" چیست؟

بعضی از مفسران معتقدند که "ورود" در اینجا به معنی نزدیک شدن و اشراف پیدا کردن است، یعنی همه مردم، خوبان و بدان، بدون استثنا برای حسابرسی یا برای مشاهده سرنوشت نهایی بدکاران، به کنار جهنم می آیند، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می بخشد و ستمگران را در آن رها می کند.

آنها برای این تفسیر به آیه ۲۳ سوره قصص استدلال می کنند وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءٌ مَّيِّدِينَ... "هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید..." که در اینجا نیز ورود به همان معنی است.

تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که "ورود" در اینجا به معنی دخول است و به این ترتیب همه انسانها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم می شوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم (يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيْلًا مَاءً عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ) چرا که آتش با آنها سنجیت ندارد گویی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار می گیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد فوراً شعله ور می شوند.

قطع نظر از اینکه فلسفه این کار چیست که بعداً به خواست خدا شرح خواهیم داد بدون شک ظاهر آیه فوق با تفسیر دوم هماهنگ است، زیرا معنی اصلی ورود، دخول است و غیر آن نیاز به قرینه دارد، علاوه بر این جمله "ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا" (سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم) همچون جمله نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا (ستمگران را در آن وا می گذاریم) همه شاهد برای این معنی است.

بعلاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که این معنی را کاملاً تقویت می کند:

از جمله از "جابر بن عبد الله انصاری" چنین نقل شده که شخصی از او در

باره این آیه پرسید، جابر با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت:

مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر ص شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد! می فرمود:

الورود الدخول، لا- یبقی بر و لا فاجر لا یدخلها فیکون علی المؤمنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم حتی ان للنار- او قال لجهنم- ضجیجا من بردها، ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیْهَا جِثِّیًّا: "ورود در اینجا به معنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می شود، آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود، تا آنجا که "آتش" -یا "جهنم" - (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد می کشد، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می بخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می کند". (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

تقول النار للمؤمن یوم القیامه جز، یا مؤمن! فقد اطفأ نورک لهبی: "آتش به فرد با ایمان روز قیامت می گوید زودتر از من بگذر که نورت، شعله مرا خاموش کرد!" (۲) این معنی از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود.

تعبیر پر معنایی که در باره پل صراط در روایات آمده که آن بر روی جهنم کشیده شده، از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است. (۳)

اما اینکه بعضی می گویند: آیه ۱۰۱ سوره انبیاء <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۵</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۷</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۰۹</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۱</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۳</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۵</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۷</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۱۹</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۱</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۳</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۵</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۷</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۲۹</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۱</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۳</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۵</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۷</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۳۹</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۱</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۳</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۵</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۷</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۴۹</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۱</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۳</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۵</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۷</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۵۹</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۱</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۳</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۵</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۷</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۶۹</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۱</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۳</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۵</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۷</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۷۹</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۱</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۳</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۵</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۷</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۸۹</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۱</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۳</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۵</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۷</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۵۹۹</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۱</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۳</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۵</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۷</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۰۹</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۱</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۳</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۵</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۷</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۱۹</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۱</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۳</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۵</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۷</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۲۹</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۱</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۳</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۵</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۷</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۳۹</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۱</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۳</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۵</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۷</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۴۹</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۱</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۳</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۵</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۷</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۵۹</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۱</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۳</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۵</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۷</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۶۹</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۱</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۳</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۵</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۷</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۷۹</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۱</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۳</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۵</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۷</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۸۹</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۱</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۳</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۵</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۷</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۶۹۹</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۱</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۳</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۵</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۷</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۰۹</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۱</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۳</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۵</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۷</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۱۹</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۱</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۳</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۵</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۷</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۲۹</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۱</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۳</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۵</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۷</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۳۹</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۱</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۳</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۵</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۷</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۴۹</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۱</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۳</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۵</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۷</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۵۹</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۱</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۳</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۵</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۷</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۶۹</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۱</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۳</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۵</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۷</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۷۹</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۱</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۳</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۵</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۷</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۸۹</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۱</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۳</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۵</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۷</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۷۹۹</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۱</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۳</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۵</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۷</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۰۹</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۱</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۳</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۵</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۷</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۱۹</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۱</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۳</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۵</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۷</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۲۹</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۱</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۳</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۵</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۷</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۳۹</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۱</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۳</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۵</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۷</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۴۹</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۱</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۳</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۵</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۷</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۵۹</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۱</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۳</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۵</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۷</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۶۹</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۱</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۳</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۵</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۷</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۷۹</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۱</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۳</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۵</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۷</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۸۹</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۱</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۳</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۵</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۷</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۸۹۹</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۱</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۳</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۵</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۷</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۰۹</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۱</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۳</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۵</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۷</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۱۹</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۱</sup> <sup>۹۲۲</sup> <sup>۹۲۳</sup> <sup>۹۲۴</sup> <sup>۹۲۵</sup> <sup>۹۲۶</sup> <sup>۹۲۷</sup> <sup>۹۲۸</sup> <sup>۹۲۹</sup> <sup>۹۳۰</sup> <sup>۹۳۱</sup> <sup>۹۳۲</sup> <sup>۹۳۳</sup> <sup>۹۳۴</sup> <sup>۹۳۵</sup> <sup>۹۳۶</sup> <sup>۹۳۷</sup> <sup>۹۳۸</sup> <sup>۹۳۹</sup> <sup>۹۴۰</sup> <sup>۹۴۱</sup> <sup>۹۴۲</sup> <sup>۹۴۳</sup> <sup>۹۴۴</sup> <sup>۹۴۵</sup> <sup>۹۴۶</sup> <sup>۹۴۷</sup> <sup>۹۴۸</sup> <sup>۹۴۹</sup> <sup>۹۵۰</sup> <sup>۹۵۱</sup> <sup>۹۵۲</sup> <sup>۹۵۳</sup> <sup>۹۵۴</sup> <sup>۹۵۵</sup> <sup>۹۵۶</sup> <sup>۹۵۷</sup> <sup>۹۵۸</sup> <sup>۹۵۹</sup> <sup>۹۶۰</sup> <sup>۹۶۱</sup> <sup>۹۶۲</sup> <sup>۹۶۳</sup> <sup>۹۶۴</sup> <sup>۹۶۵</sup> <sup>۹۶۶</sup> <sup>۹۶۷</sup> <sup>۹۶۸</sup> <sup>۹۶۹</sup> <sup>۹۷۰</sup> <sup>۹۷۱</sup> <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۳</sup> <sup>۹۷۴</sup> <sup>۹۷۵</sup> <sup>۹۷۶</sup> <sup>۹۷۷</sup> <sup>۹۷۸</sup> <sup>۹۷۹</sup> <sup>۹۸۰</sup> <sup>۹۸۱</sup> <sup>۹۸۲</sup> <sup>۹۸۳</sup> <sup>۹۸۴</sup> <sup>۹۸۵</sup> <sup>۹۸۶</sup> <sup>۹۸۷</sup> <sup>۹۸۸</sup> <sup>۹۸۹</sup> <sup>۹۹۰</sup> <sup>۹۹۱</sup> <sup>۹۹۲</sup> <sup>۹۹۳</sup> <sup>۹۹۴</sup>

آتش را نمی شنوند."

"اگر ورود در آیه مورد بحث به معنی نزدیک شدن باشد نه با کلمه "مبعدون" سازگار است و نه با جمله "لا- يَسْمَعُونَ حَسِيْسَهَا".

\*\*\*

### پاسخ به یک سؤال [فلسفه ورود همه در جهنم]

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست؟ بعلاوه آیا مؤمنان از این کار آزار و عذابی نمی بینند؟ پاسخ این سؤال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است، با کمی دقت روشن می شود:

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذابهای آن، مقدمه ای خواهد بود که مؤمنان از نعمتهای خداداد بهشت حد اکثر لذت را ببرند، چرا که "قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید" (و بالاضداد تعرف الاشياء) در اینجا مؤمنان گرفتار مصیبت نمی شوند، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده می کنند و همانگونه که در روایات فوق خواندیم آتش بر آنها سرد و سالم می شود و نور آنها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می دهد.

بعلاوه آنها چنان سریع و قاطع از آتش می گذرند که کمترین اثری در آنها نمی تواند داشته باشد، همانگونه که در حدیثی از پیامبر ص نقل شده است که فرمود:

يرد الناس النار ثم يصدرون باعمالهم فاولهم كلعق البرق، ثم كمر الريح، ثم كحضر الفرس، ثم كالراكب، ثم كشد الرجل، ثم كمشيه:

"مردم همگی وارد آتش (دوزخ) می شوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می آیند، بعضی همچون برق، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب، بعضی همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیاده ای که تند می رود، و بعضی همچون کسی که معمولی راه می رود". (۱)

ص: ۱۲۰

و از این گذشته دوزخیان نیز از مشاهده این صحنه که بهشتیان با چنان سرعتی می گذرند و آنها می مانند، مجازات بیشتری می بینند، و به این ترتیب پاسخ هر دو سؤال روشن می شود.

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۷۳ تا ۷۶]

#### اشاره

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمُ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالِ الْذِينَ كَفَرُوا لِلذِينَ الَّذِيْنَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَبْلِ هُمْ أَهْسَنُ أَثَاثًا وَ رِيًّا (۷۴) قُل مَّن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَن هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أضعْفُ جُنْدًا (۷۵) وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِيْنَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاطِلَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا (۷۶)

#### ترجمه:

۷۳- و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران به مؤمنان می گویند کدامیک از دو گروه (ما و شما) جایگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زیباتر و بخشش او بیشتر است؟! ۷۴- اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر! ۷۵- بگو کسی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت. آن روز است که خواهند دانست چه کسی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است!؟



۷۶- اما کسانی که در راه هدایت گام نهند خداوند بر هدایتشان می افزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی می ماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است.

**تفسیر:**

**اشاره**

به دنبال بحثی که در آیات قبل، پیرامون ظالمان بی ایمان شد، در آیات مورد بحث گوشه ای از منطق و سرنوشت آنها را شرح می دهد.

می دانیم نخستین گروهی که به پیامبر اسلام ص ایمان آوردند مستضعفان پاکدلی بودند که دستشان از مال و منال دنیا تهی بود، همان گروه محروم و مظلومی که آئینهای الهی برای نجات آنان از چنگال ظالمان و ستمگران آمده، مردان و زنان بلند همت و با ایمانی همچون بلال، سلمان، عمار، خباب، سمیه و امثال آنها.

از آنجا که معیار ارزش در جامعه جاهلی آن زمان- همچون هر جامعه جاهلی دیگر- همان زر و زیور و پول و مقام و هیات ظاهر بود، ثروتمندان ستمکار همچون "نضر بن حارث" و امثال وی بر گروه مؤمنان فقیر، فخرفروشی کرده، می گفتند: نشانه شخصیت ما با ما است، و نشانه عدم شخصیت شما همان فقر و محرومیتتان است!

این خود دلیل بر حقانیت ما و عدم حقانیت شما است!

چنان که قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران مغرور و ستمگر، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند کدامیک از دو گروه ما و شما جایگاهش بهتر، جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بذل و بخشش او بیشتر است؟" (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا).

مخصوصاً در روایات اسلامی می خوانیم که این گروه اشرافی و مترف، زیباترین لباسهایشان را می پوشیدند و زینت می کردند، جلو یاران رسول الله ص راه می رفتند و نگاه تحقیر و تمسخرآمیز به آنها می کردند، آری این است راه و رسم این طبقه در هر عصر و زمان.

ص: ۱۲۲

"ندی" در اصل از "ندی" به معنی رطوبت گرفته شده است، و سپس به معنی افراد فصیح و سخنگو آمده.

چرا که یکی از شرایط قدرت بر تکلم داشتن آب دهان به قدر کافی است و از آن پس "ندا" به معنی مجالست و سخن گفتن، و حتی مجلسی را که جمعی در آن برای انس جمع می شوند یا به مشورت می نشینند "نادی" گفته می شود، و "دار الندوه" که محلی بود در مکه و سران در آنجا جمع می شدند و مشورت می کردند از همین معنی گرفته شده است.

ضمناً از سخاوت و بذل و بخشش گاه به "ندی" تعبیر می کنند (۱) و آیه فوق ممکن است اشاره به همه اینها باشد، یعنی مجلس انس ما از شما زیباتر و پول و ثروت و زرق و برق و لباسمان جالبتر، و سخنان و اشعار فصیح و بلیغمان بهتر و رساتر است!

\*\*\* ولی قرآن با بیانی کاملاً مستدل و در عین حال قاطع و کوبنده، به آنها چنین پاسخ می گوید: اینها گویا فراموش کرده اند تاریخ گذشته بشر را: "اقوام بیشماری پیش از آنها بود که مال و ثروت و وسائل زندگانشان از اینها بهتر بود و هم منظره و ظاهرشان آراسته تر، اما ما این گروه ستمکار را نابود کردیم و از میان برداشتیم" ( وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِئِيًّا ) (۲).

آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق و لباسهای فاخر و چهره های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد؟ اگر اینها دلیل بر شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند.

زرق و برق دنیا آن چنان ناپایدار است که با نسیم مختصری نه تنها دفترش به هم می خورد بلکه گاهی طومارش درهم پیچیده می شود.

ص: ۱۲۳

۱-۱) مفردات راغب ماده "ندی".

۲-۲) "اثاث" به معنی متاع و زینت دنیا است، و "رئی" به معنی هیئت و منظر است.

"قرن" - همانگونه که در گذشته (جلد پنج صفحه ۱۵۶) گفته ایم معمولاً - به معنی یک زمان طولانی است، ولی چون از ماده "اقتران" به معنی نزدیکی گرفته شده است به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعند نیز گفته می شود.

\*\*\* سپس هشدار دیگری به آنها می دهد که به آنها بگو گمان نکنید ای ستمگران بی ایمان این مال و ثروت شما مایه رحمت است، بلکه چه بسا، این دلیل عذاب الهی باشد: "کسی که در گمراهی است و اصرار بر ادامه این راه دارد خداوند به او مهلت می دهد، و این زندگی مرفه هم چنان ادامه می یابد" (قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا).

"تا زمانی که وعده های الهی را با چشم خود ببیند یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت" (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ).

"آن روز است که خواهند دانست، چه کسی مکان و مجلسش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوانتر است" (فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا).

در حقیقت اینگونه افراد منحرف که دیگر قابل هدایت نیستند (توجه داشته باشید که قرآن "مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ" می گوید که اشاره به استمرار در گمراهی است) برای اینکه دردناکترین مجازات الهی را ببینند گاهی خداوند آنها را در نعمتها غوطه ور می سازد که هم مایه غرور و غفلتشان می شود، و هم عذاب الهی، سلب نعمتها را دردناکتر می کند، این همان چیزی است که در بعضی از آیات قرآن به عنوان مجازات "استدراج" ذکر شده است. (۱)

جمله "فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا" گرچه به صورت امر است، ولی در معنی خبر می باشد و مفهوم آن این است که خداوند به آنها مهلت و ادامه نعمت می دهد.

بعضی از مفسران نیز آن را به همان معنی امر که در اینجا به مفهوم نفرین

ص: ۱۲۴

---

۱- ۱) به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۳۲ (ذیل آیات ۱۸۲ و ۱۸۳ سوره اعراف مراجعه فرمائید).

یا به معنی لزوم چنین رفتاری بر خدا تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

کلمه "عذاب" در آیه فوق به قرینه اینکه در مقابل "الساعة" قرار گرفته اشاره به مجازاتهای الهی در عالم دنیا است، مجازاتهایی همچون طوفان نوح و زلزله و سنگهای آسمانی که بر قوم لوط نازل شد، یا مجازاتهایی که به وسیله مؤمنان و رزمندگان جبهه حق، بر سر آنان فرود می آید، چنان که (در سوره توبه آیه ۱۴) می خوانیم: **قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ**: "با آنان پیکار کنید که خداوند آنها را با دست شما مجازات می کند".

و "الساعة" در اینجا یا به معنی پایان دنیا است، یا عذاب الهی در قیامت (معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد).

\*\*\* این عاقبت و سرنوشت ستمگران و فریفته گان زرق و برق و لذات دنیا است "اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید" (و يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى).

بدیهی است هدایت درجاتی دارد هنگامی که درجات نخستین آن بوسیله انسان پیموده شود خداوند دست او را می گیرد و بدرجات عالتر می برد، و همچون درخت باروری که هر روز مرحله تازه ای از رشد و تکامل را می پیماید این هدایت یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان هر روز به مراحل بالاتری گام می نهند.

در پایان آیه به آنها که بر زیورهای زودگذرشان در دنیا تکیه کرده، و آن را وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده اند پاسخ می دهد که "آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی می ماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است" (و الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا). (۱)

ص: ۱۲۵

۱ - ۱) "مرد" (بر وزن نمد-با تشدید دال) یا مصدر است به معنی "رد و بازگشت" و یا اسم مکان است به معنی "محل بازگشت" که در اینجا منظور بهشت است، ولی احتمال اول با معنی آیه متناسبتر است.

اشاره

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَنُرْثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا (۸۰) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲)

ترجمه:

۷۷- آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و گفت اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!

۷۸- آیا او از اسرار غیب مطلع گشته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است؟ ۷۹- هرگز چنین نیست ما به زودی آنچه را او می گوید می نویسیم، و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت!

۸۰- آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث می بریم و تک و تنها نزد ما خواهد آمد.

۸۱- آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه عزتشان باشد (چه پندار خامی؟).

۸۲- هرگز چنین نیست، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد، بلکه بر ضدشان قیام می کنند.

## یک تفکر خرافی و انحرافی

بعضی از مردم معتقدند که ایمان و پاکی و تقوا با آنها سازگار نیست! و سبب می شود که دنیا به آنها پشت کند، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا، دنیا به آنها رو خواهد کرد، و مال و ثروت آنها زیاد می شود!

این طرز فکر خواه بر اثر ساده لوحی و پیروی خرافات باشد، و خواه پوششی برای فرار از زیر بار مسئولیتها و تعهدهای الهی، هر چه باشد یک طرز فکر خطرناک است.

گاه دیده ایم این موهوم پرستان، مال و ثروت بعضی افراد بی ایمان، و فقر و محرومیت گروهی از مؤمنان را مستمسکی برای اثبات این خرافه قرار می دهند در حالی که می دانیم نه اموالی که از طریق ظلم و کفر و ترک مبانی تقوا به انسان می رسد مایه افتخار است، و نه هرگز ایمان و پرهیزکاری سدی بر سر راه فعالیت‌های مشروع و مباح می باشد.

به هر حال در عصر و زمان پیامبر-همچون عصر ما- افراد نادانی بودند که چنین پنداری داشتند و یا لا اقل تظاهر به آن می کردند.

قرآن در آیات مورد بحث-به تناسب بحثی که قبلاً- پیرامون سرنوشت کفار و ظالمان بیان شد- از این طرز فکر و عاقبت آن سخن می گوید.

در نخستین آیه می فرماید: "آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و به آن کفر ورزید، و گفت: مسلماً اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!" (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا). (۱)

ص: ۱۲۷

۱-۱) بعضی از مفسران شان نزولی برای آیه فوق نقل کرده اند که یکی از مؤمنان به نام "خباب" از یکی از مشرکان به نام "عاص بن وائل" طلبی داشت، شخص بدهکار به عنوان استهزاء گفت: در جهان دیگر که مال و فرزند پیدا کردم، دین تو را ادا خواهم نمود، ولی به نظر ما این شان نزول تناسب چندانی با آیه مورد بحث ندارد، بخصوص اینکه سخن از فرزند در آن است و می دانیم در سرای آخرت فرزند مطرح نیست، بعلاوه در آیات بعد صریحاً می گوید: این اموالی را که او می گوید ما به ارث می بریم، از این تعبیر به خوبی روشن می شود که منظور اموال دنیا است نه اموال در آخرت و به هر حال جمعی از مفسران بر اساس این شان نزول آیه را اشاره به آخرت دانسته اند ولی حق همانست که گفته شد.

سپس قرآن به آنها چنین پاسخ می گوید: "آیا او از اسرار غیب آگاه شده یا از خدا عهد و پیمانی در این زمینه گرفته است؟! ( أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ).

کسی می تواند چنین پیشگویی کند و رابطه ای میان کفر و دارا شدن مال و فرزندان قائل شود که آگاه بر غیب باشد، زیرا هیچ رابطه ای میان این دو ما نمی بینیم، و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، چنین سخنی نیز بی معنی است.

\*\*\* بعد با لحن قاطع اضافه می کند: "این چنین نیست (هرگز کفر و بی ایمانی مایه فزونی مال و فرزند کسی نخواهد شد)" ما به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم" ( كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ ).

آری این سخنان بی پایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از ساده لوحان گردد همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد.

"و ما عذاب خود را بر او مستمر خواهیم داشت" (عذابهایی پی در پی و یکی بالای دیگر) ( وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ).

این جمله ممکن است اشاره به عذاب مستمر و جاویدان آخرت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به عذابهایی باشد که بر اثر کفر و بی ایمانی در این دنیا دامنگیر آنها می شود، این احتمال نیز قابل ملاحظه است که این مال و فرزندان که مایه غرور و گمراهی است، خود عذابی است مستمر برای آنها!

\*\*\*

"آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث می بریم، و روز قیامت تک و تنها نزد ما خواهد آمد" ( وَ نَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَ يَأْتِينَا فَرْدًا ).

آری سرانجام همه این امکانات مادی را می گذارد و می رود و با دست تهی در آن دادگاه عدل پروردگار حاضر می شود، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه و از حسنات خالی است آنجا است که نتیجه این گفته های بی اساس خود را در دنیا می بیند.

\*\*\* آیه بعد به یکی دیگر از انگیزه های این افراد در پرستش بتها اشاره کرده می گوید: "آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند تا مایه عزتشان باشد" ( وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ).

تا برای آنها در پیشگاه خدا شفاعت کنند، و در مشکلات یاریشان دهند، اما چه پندار نادرست و خیال خامی؟! \*\*\* هرگز آن چنان که آنها پنداشتند نیست، نه تنها بتها مایه عزتشان نخواهند بود، بلکه سرچشمه ذلت و عذابند، و به همین جهت "به زودی یعنی در روز رستاخیز معبودها منکر عبادت عابدان می شوند و از آنها بیزار می جویند بلکه بر ضدشان خواهند بود" ( كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ).

این جمله اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره فاطر می خوانیم: وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ ... وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ: "کسانی را که غیر از خدا می خوانید مالک هیچ چیز نیستند، اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند...

و روز رستاخیز منکر شرک شما می شوند".

و نیز در آیه ۶ سوره احقاف می خوانیم: وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً:

"هنگامی که مردم محشور شوند این معبودها دشمنان آنها خواهند بود".



این احتمال را نیز بعضی از مفسران بزرگ داده اند که منظور از آیه فوق این است که عبادت کنندگان بتها، در قیامت که پرده ها کنار می رود و همه حقایق آشکار می شود و خود را رسوا می بینند، منکر عبادت بتها می شوند، و بر ضد آنها سخن خواهند گفت، چنان که در آیه ۲۳ سوره انعام می خوانیم: بت پرستان در قیامت می گویند: **وَ اللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ**: "به خدایی که پروردگار ما است سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم!".

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است، چرا که عبادت کنندگان می خواستند، معبودان عزتشان باشند ولی سرانجام ضدشان می شوند.

البته معبودهایی همچون فرشتگان یا شیاطین و جن که دارای عقل و درکند وضعشان روشن است، ولی معبودهای بی جان در آن روز، ممکن است به فرمان خدا به سخن درآیند و بیزاری خود را از عابدان اعلام کنند.

از حدیثی که از امام صادق ع نقل شده نیز همین تفسیر را می توان استفاده کرد زیرا امام در تفسیر آیه فوق می فرماید:

□  
يكون هؤلاء الذين اتخذوهم آلهة من دون الله ضدا يوم القيامة، و يتبرءون منهم و من عبادتهم الى يوم القيامة: "روز قیامت معبودهایی را که جز خدا انتخاب کردند بر ضدشان خواهند بود و از آنها و از عبادت کردنشان بیزاری می جویند".

جالب اینکه در ذیل حدیث جمله کوتاه و پرمحتوایی در باره حقیقت عبادت، می خوانیم:

ليس العبادة هي السجود ولا الركوع، وإنما هي طاعة الرجال، من اطاع مخلوقا في معصية الخالق فقد عبده: "عبادت (تنها) سجود و رکوع نیست، بلکه حقیقت عبادت، اطاعت این و آن است، هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند او را پرستش کرده است" (و سرنوشت او همان سرنوشت مشرکان و بت پرستان است). (۱)

ص: ۱۳۰

## اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷)

## ترجمه:

۸۳- آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنها را شدیداً تحریک کنند.

۸۴- بنا بر این در باره آنها عجله مکن ما آنها(و اعمالشان) را دقیقاً شماره خواهیم کرد.

۸۵- در آن روز که پرهیزگاران را به سوی خداوند رحمان(و پادشاهای او) راهنمایی می کنیم.

۸۶- و مجرمان را(همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می روند) به جهنم می رانیم.

۸۷- آنها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.

## تفسیر:

## اشاره

### چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟

با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون مشرکان ذکر شد آیات مورد بحث در حقیقت اشاره به بعضی از علل انحراف آنها و سپس عاقبت و سرانجام شومشان می کند، و این حقیقت را نیز به ثبوت می رساند که معبودها نه تنها مایه

عزیشان نبودند بلکه مایه بدبختی و ذلتشان گشتند.

نخست می گوید: "آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم که آنها را در راه غلطشان تحریک بلکه زیر و رو می کند" (أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُهُمْ أَزًّا).

"از" چنان که راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی جوشش دیک و زیر و رو شدن محتوای آن به هنگام شدت غلیان است و در اینجا کنایه از آنست که شیاطین آن چنان بر آنها مسلط می شوند که در هر مسیر و به هر شکلی بخواهند آنان را به حرکت در می آورند، و زیر و رو می کنند!

بدیهی است- و بارها هم گفته ایم- که تسلط شیاطین بر انسانها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می دهد، بند بندگی آنها را بر گردن می نهد و اطاعتشان را پذیرا می شود، همانگونه که قرآن در آیه ۱۰۰ سوره نحل می گوید: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: "تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرا گشته، و او را بت و معبود خود ساخته اند".

\*\*\* سپس روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید: "در باره آنها عجله مکن ما تمام اعمال آنها را دقیقاً شماره و احصا می کنیم" (فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا).

و همه را برای آن روز که دادگاه عدل الهی تشکیل می شود، ثبت و ضبط خواهیم کرد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از شمردن ایام عمر، بلکه نفس های آنها است، یعنی مدت بقاء آنها کوتاه است و تحت شماره و عدد می باشد، زیرا معدود بودن چیزی معمولاً کنایه از کم و کوتاه بودن آنست.

در روایتی از امام صادق ع در تفسیر "إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا" چنین میخوانیم:

از یکی از دوستان خود سؤال فرمود: به عقیده تو منظور پروردگار از این آیه شمردن چه چیز است؟ او در پاسخ عرض کرد: عدد روزها، امام فرمود: پدران و مادران هم حساب روزهای عمر فرزندان را دارند،

و لکنه عدد الانفاس: "منظور شمارش عدد نفسهاست!" (۱) این تعبیر امام ممکن است اشاره به تفسیر اول یا تفسیر دوم و یا هر دو تفسیر باشد.

به هر حال دقت در محتوای این آیه انسان را تکان می دهد، چرا که ثابت می کند همه چیز ما حتی نفسهای ما روی حساب و تحت شماره است، و باید روزی پاسخگوی همه آنها باشیم.

\*\*\* سپس مسیری نهایی "متقین" و "مجرمین" را در عباراتی کوتاه و گویا چنین بیان می کند "همه این اعمال را برای روزی ذخیره کرده ایم که پرهیزگاران را دستجمعی با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان، به سوی بهشت و پادشاهی او راهنمایی می کنیم" (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا).

"وفد" (بر وزن وعد) در اصل به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلاتشان نزد بزرگان می روند و مورد احترام و تکریم قرار می گیرند، بنا بر این بطور ضمنی مفهوم احترام را در بردارد و شاید به همین جهت است که در بعضی از روایات می خوانیم پرهیزگاران بر مرکبهای راهواری سوار می شوند و با احترام فراوان به بهشت می روند.

امام صادق ع می فرماید: علی ع تفسیر این آیه را از پیامبر ص جویا شد (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا) فرمود:

يا علی الوفد لا یکون

ص: ۱۳۳

الا- ركبانا اولئك رجال اتقوا الله عز و جل، فاحبهم و اختصهم و رضی اعمالهم فسماهم متقين: "ای علی! وفد، حتما به کسانی می گویند که سوار بر مرکبند آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزگاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید، و از اعمالشان خوشنود شد، و نام متقین بر آنها گذارد..." (۱) جالب توجه اینکه در آیه فوق می خوانیم: پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان می برد، در حالی که در آیه بعد سخن از "راندن" مجرمان به جهنم است آیا مناسبتر این نبود که به جای رحمان در اینجا "جنت" گفته شود؟ ولی این تعبیر در حقیقت اشاره به نکته مهمی دارد و آن اینکه پرهیزکاران بالاتر از بهشت را در آنجا می یابند، به مقام قرب خدا و جلوه های خاص او نزدیک می شوند، و رضایت او که برترین بهشت است درک می کنند (تعبیراتی که در حدیث فوق از پیامبر ص خواندیم نیز اشاراتی به همین معنی دارد).

\*\*\* سپس می گوید در مقابل "مجرمان را در حالی که تشنه کامند به سوی جهنم می رانیم" (و نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا).

همانگونه که شتران تشنه را به سوی آبگاه می رانند، منتها در اینجا آبی نیست بلکه آتش است.

باید توجه داشت که کلمه "ورد" به معنی گروه انسانها یا حیواناتی است که وارد آبگاه می شوند، و از آنجا که چنین گروهی حتما تشنه اند مفسران این تعبیر را در اینجا به معنی تشنه کامان گرفته اند.

چقدر فاصله است میان کسانی که آنها را با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان می برند، فرشتگان به استقبالشان می شتابند و بر آنها سلام و درود می فرستند

ص: ۱۳۴

و گروهی که آنها را همچون حیوانات تشنه کام به سوی آتش دوزخ می رانند، در حالی که سر بزیرند و شرمسار و رسوا و بی مقدار؟ \*\*\* و اگر تصور کنند که در آنجا از طریق شفاعت می توانند به جایی برسند، باید بدانند که "آنها هرگز مالک شفاعت در آنجا نیستند" (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ).

نه کسی از آنها شفاعت می کند، و به طریق اولی قادر بر آن نیستند که از کسی شفاعت کنند.

"تنها کسانی مالک شفاعتند که در نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارند" (إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا).

تنها این دسته اند که مشمول شفاعت شافعان می شوند و یا مقامشان از این هم برتر است و توانایی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعتند شفاعت کنند.

\*\*\*

### معنی "عهد" چیست؟

در اینکه منظور از عهد در آیه فوق که می گوید تنها کسانی مالک شفاعتند که نزد خدا عهدی دارند، چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی کرده اند.

بعضی گفته اند: "عهد" همان ایمان به پروردگار و اقرار به یگانگی او و تصدیق پیامبران خدا است.

بعضی دیگر گفته اند: "عهد" در اینجا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بیزارى از کسانی است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی قائلند و همچنین امید نداشتن به غیر "الله".

امام صادق ع در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤال کرد فرمود:

من دان بولایه امیر المؤمنین و الأئمه من بعده فهو العهد عند الله:

"کسی که به ولایت امیر مؤمنان و امامان اهل بیت بعد از او عقیده داشته باشد آن

عهد نزد خداست" (۱) در روایت دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

□  
من ادخل علی مؤمن سرورا فقد سرنی و من سرنی فقد اتخذ عند الله عهدا: "کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند  
مرا مسرور کرده، و هر کس مرا مسرور کند عهدی نزد خدا دارد." (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که محافظت بر عهد همان محافظت بر نمازهای پنجگانه است. (۳)

از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده، و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام، چنین نتیجه می گیریم که عهد نزد خدا-همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود-معنی وسیعی دارد که هر گونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق، و هر گونه عمل صالح در آن جمع است، هر چند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است.

لذا در حدیث دیگری که در بیان چگونگی وصیت کردن از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده تقریبا تمام مسائل اعتقادی جمع است، آنجا که فرمود:

مسلمان باید در آستانه مرگ چنین وصیت کند، و بگوید: پروردگارا! تویی که خالق آسمانها و زمین هستی، دانای پنهان و آشکاری، رحمان و رحیمی من در این دنیا با تو پیمان می بندم و شهادت می دهم که معبودی جز تو نیست، یگانه ای، شریکی نداری، محمد بنده و فرستاده تو است، بهشت حق است، دوزخ حق است، رستاخیز و حساب، حق است، تقدیر و میزان سنجش اعمال حق است

ص: ۱۳۶

---

۱-۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۶۲.

۲-۲) در المنثور (طبق نقل المیزان ذیل آیه مورد بحث).

۳-۳) همان مدارک.

دین همانگونه است که تو بیان کردی، و اسلام همانست که تو تشریح نمودی، و سخن همانست که تو گفته ای، قرآن همان گونه است که تو نازل کردی، تو خداوند حق و آشکاری، پروردگارا! محمد ص را از ما به بهترین پاداشی پاداش ده و تحیت و سلام بر او و آتش بفرست.

پروردگارا! تو سرمایه من در مشکلاتی و یار من در شدتها، تو ولی نعمت منی، تو معبود من و معبود پدران منی، به اندازه یک چشم بر هم زدن مرا به خود وامگذار که اگر واگذاری به بدیها نزدیک، و از نیکیها دور می شوم ای خدای من! تو مونس من در قبر باش و برای من عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را گشاده ببینم.

سپس پیامبر ص فرمود: بعد از اعتراف به این حقایق آنچه را که لازم می بیند وصیت می کند و تصدیق این وصیت در سوره مریم است در آیه " لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا " این است عهد و وصیت... " (۱) بدیهی است منظور این نیست که مطالب فوق را به عربی و فارسی همچون اورادی بخواند یا بنویسد، بلکه با تمام قلب به آن ایمان داشته باشد ایمانی که آثارش در تمام برنامه زندگی او آشکار گردد.

ص: ۱۳۷



اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵)

ترجمه:

۸۸- آنها گفتند خداوند رحمن فرزندی برای خود اختیار کرده! ۸۹- چه سخن زشت و زننده ای آوردید.

۹۰- نزدیک است آسمانها بخاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود و کوه ها به شدت فرو ریزد! ۹۱- از این رو که برای خداوند رحمن فرزندی ادعا کردند.

ص: ۱۳۸

۹۲- و هرگز سزاوار نیست که او فرزندی برگزیند.

۹۳- تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند.

۹۴- همه آنها را احصا کرده و دقیقاً شمرده است.

۹۵- و همگی روز رستاخیز تک و تنها نزد او حاضر می شوند.

**تفسیر:**

**اشاره**

**خدا و فرزند داشتن!!!**

از آنجا که در آیات پیشین سخن از شرک و پایان کار مشرکان بود، در پایان بحث به یکی از شاخه های شرک یعنی اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اشاره کرده و زشتی این سخن را با قاطعترین بیان بازگو می کند:

"آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده!!" (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت "مسیح"، فرزند حقیقی خدا است که یهودیان نیز در باره "عزیر" و بت پرستان در باره "فرشتگان" چنین اعتقادی داشتند و آنها را دختران خدا می پنداشتند. (۱)

\*\*\* آن گاه با لحنی کوبنده می گوید: "چه سخن زشت و بزرگی آوردید" (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا).

"اد" (بر وزن ضد) در اصل به معنی صدای زشت و ناهنجاری است که بر اثر گردش شدید امواج صوتی در گلوی شتر به گوش می رسد، سپس به کارهای بسیار زشت و وحشتناک اطلاق شده است.

\*\*\* از آنجا که چنین نسبت ناروایی مخالف اصل توحید است، چرا که خداوند

ص: ۱۳۹

---

۱- ۱) در مورد "عزیر" در آیه ۳۰ سوره توبه، و در مورد "فرشتگان" در ذیل آیه ۱۹ سوره زخرف سخن به میان آمده است.

نه شبیه و مانندی دارد، و نه نیاز به فرزند، و نه عوارض جسم و جسمانیت، گویی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است از این نسبت ناروا در وحشت و اضطراب فرو می روند.

لذا در آیه بعد اضافه می کند "نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوه ها به شدت فرو ریزد!" (تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا).

\*\*\* باز برای تاکید و بیان اهمیت موضوع می گوید: "به خاطر اینکه برای خداوند رحمان فرزندی ادعا کردند" (أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا).

\*\*\* اینها در حقیقت خدا را به هیچوجه نشناخته اند و گرنه می دانستند "هرگز برای خداوند رحمان، سزاوار نیست که فرزندی برگزیند" (وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا).

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز می خواهد:

یا به خاطر این است که عمر او پایان می پذیرد، برای بقاء نسل خود نیاز به تولید مثل دارد.

یا کمک و یار و یاور می طلبد، چرا که نیرویش محدود است.

یا از تنهایی وحشت دارد، مونسی برای تنهایی می جوید.

یا به هنگام پیری و ناتوانی، یار و کمک کاری جوان می خواهد.

اما هیچیک از این مفاهیم در باره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است، نه حیات او پایان می گیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهایی و نه نیاز.

از این گذشته داشتن فرزند، نشانه جسم بودن و همسر داشتن است و همه

این معانی از ذات پاک او دور است.

\*\*\* به همین دلیل در آیه بعد می گوید: "تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند و سر بر فرمانش" (إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا).

و با اینکه همه بندگان جان و دل بر کف او هستند، نیازی به اطاعت و فرمانبرداری آنها ندارد بلکه آنها هستند که نیازمندند.

\*\*\* "او همه آنها را شماره کرده است و دقیقاً تعداد آنها را می داند" (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا).

یعنی هرگز تصور نکنید که با وجود اینهمه بندگان چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد، علم او بقدری وسیع و گسترده است که نه تنها شماره آنها را دارد بلکه از تمام خصوصیات آنها آگاه است، نه از حوزه حکومت او می توانند بگریزند و نه چیزی از اعمالشان بر او مکتوم است.

\*\*\* و همه آنها روز رستاخیز تک و تنها در محضر او حاضر می شوند" (وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا).

بنا بر این هم مسیح، هم عزیز، هم فرشتگان و هم تمامی انسانها مشمول این حکم عمومی او هستند با این حال چه نازیبا است که فرزندی برای او قائل شویم، و چه اندازه ذات پاک او را از اوج عظمت به پائین می آوریم و صفات جلال و جمال او را انکار می کنیم اگر نسبت فرزندی به او بدهیم. (۱)

\*\*\*

ص: ۱۴۱

---

۱-۱) در باره نفی فرزند از خدا در جلد اول ذیل آیه ۱۱۶ بقره، و در جلد هشتم ذیل آیه ۶۸ نیز بحث کرده ایم.

## ۱- هنوز هم او را فرزند خدا می پندارند!

آنچه در آیات فوق خواندیم با قاطعترین کلمات، فرزند را از خدا نفی می کند، این آیاتی است مربوط به چهارده قرن قبل، در حالی که امروز و در دنیای علم و دانش هنوز بسیاری کسانی که مسیح ع را فرزند خدا می پندارند، نه فرزند مجازی که فرزند حقیقی! و اگر در پاره ای از نوشته ها که جنبه تبلیغی دارد و مخصوص محیطهای اسلامی تنظیم شده، این فرزند را فرزند تشریفاتی و مجازی معرفی می کنند به هیچوجه با متون اصلی کتب اعتقادی آنها سازگار نیست.

این امر منحصر به فرزند بودن مسیح ع نیست، در ارتباط با مساله تثلیث که مسلما به معنی خدایان سه گانه است و جزء اعتقادات حتمی آنها است چون مسلمانان از شنیدن چنین سخن شرک آمیزی وحشت می کنند، لحن خود را در محیطهای اسلامی تغییر داده و به نوعی از تشبیه و مجاز آن را توجیه می کنند.

(برای توضیح بیشتر به قاموس کتاب مقدس در مورد "مسیح" و "اقانیم سه گانه" مراجعه فرمائید).

\*\*\*

## ۲- چگونه آسمانها متلاشی می شود؟

اینکه در آیات فوق خواندیم: "نزدیک است آسمانها از این نسبت ناروا متلاشی شوند، و زمینها از هم بشکافند و کوه ها فرو ریزند" یا اشاره به این است که بر اساس تعبیرات قرآن مجید مجموعه عالم هستی دارای یک نوع حیات و درک و شعور است، و آیاتی همچون آیه ۷۴ سوره بقره و إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: "بعضی از سنگها از ترس خدا از کوه ها فرو می غلطند" و آیه ۲۱ سوره حشر لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ:

"اگر این قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم از ترس خدا خاشع می شدند و از

هم شکافته "شاهد بر آن می باشد.

این نسبت ناروا به ساحت قدس پروردگار همه جهان را در وحشت عمیق فرو می برد.

یا کنایه از زشتی فوق العاده آنست و نظیر این کنایه در زبان عرب و زبان فارسی کم نیست که می گوئیم کاری کردی که گویی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند.

به خواست خدا در این زمینه ذیل آیات مناسب باز هم بحث خواهیم کرد.

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۹۶ تا ۹۸]

#### اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷)  
وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

#### ترجمه:

۹۶- کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می افکند.

۹۷- ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی.

۹۸- چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنجهکاری) را قبل از آنها هلاک کردیم آیا احدی از آنها را احساس می کنی یا کمترین صدایی از آنان می شنوی.

ص: ۱۴۳

ایمان سرچشمه محبوبیت!

در سه آیه فوق که پایانگر سوره مریم است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بی ایمان، و سخن از قرآن و بشارتها و اندازهای آنست، و در حقیقت عصاره ای است از بحثهای پیشین با نکته های تازه.

نخست می فرماید: "کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنان را در دلها می افکند" (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا).

بعضی از مفسران این آیه را مخصوص امیر مؤمنان علی ع و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته اند.

بعضی گفته اند منظور این است که خداوند محبت آنان را در دلهای دشمنانشان می افکند، و این محبت رشته ای می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان می کشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می شود دانسته اند.

بعضی آن را اشاره به دوستی مؤمنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته، و می گویند آنها آن چنان به یکدیگر علاقه پیدا می کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است بی آنکه با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که: "ایمان و عمل صالح" جاذبه و کشش فوق-العاده ای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیه انسانی، تقوا و پاکی و درستی

و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت می برند، و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل می خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.

با چشم خود بسیار دیده ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می بندند، دیده ها برای آنها گریان می شود، هر چند ظاهرا پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می دارند.

اما اینکه بعضی آن را در باره امیر مؤمنان علی ع دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، (و در نکته ها از این روایات مشروحا بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

□ □  
ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئیل، فقال يا جبرئیل انی احب فلانا فاحبه، قال فيحبه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یحب فلانا فاحبوه، قال فيحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض! و ان الله اذا ابغض عبدا دعا جبرئیل، فقال يا جبرئیل انی ابغض فلانا فابغضه، قال فيبغضه جبرئیل، ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا



فابغضوه، قال فيبغضه اهل السماء ثم يوضع له البغضاء في الارض! "هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمانها ندا می دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلان کس را دوست دارد او را دوست دارید، و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود.

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمانها ندا می دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید، همه اهل آسمانها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود". (۱)

این حدیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود.

راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته ها و انسانهای با ایمان همه از او متنفر و بیزارند.

\*\*\* سپس به "قرآن" که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید "ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزگاران را بوسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انداز کنی"

ص: ۱۴۶

---

۱- ۱) این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر "فی ظلال" جلد پنجم صفحه ۴۵۴ از "احمد" و "مسلم" و "بخاری" نقل شده.

( فَأْتِمَّا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ).

"لد" (با ضم لام و تشدید دال) جمع "الد" (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد، و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطقند.

\*\*\* آخرین آیه به عنوان دلداری به پیامبر ص و مؤمنان (مخصوصاً با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می گوید:

"چه بسیار اقوام بی ایمان و گنجهکاری را که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم آن چنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس می کنی؟ یا کمترین صدایی از آنان می شنوی؟" ( وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تَحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ).

"رکز" به معنی صدای آهسته است، و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می کنند "رکز" گفته می شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- محبت علی (ع) در دل‌های مؤمنان**

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شان نزول آیه ( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ) از پیامبر اکرم ص نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی ع نازل گردیده است، از جمله "علامه زمخشری" در کشاف و "سبط ابن الجوزی" در تذکره و "گنجی شافعی" و "قرطبی" در تفسیر

ص: ۱۴۷

مشهورش و "محب الدین طبری" در ذخائر العقبی و "نیشابوری" در تفسیر معروف خود، و "ابن صباغ مالکی" در فصول المهمه و "سیوطی" در در المنثور و "هیثمی" در صواعق المحرقة، و "آلوسی" در روح المعانی را می توان نام برد از جمله:

۱- "ثعلبی" در تفسیر خود از "براء بن عازب" چنین نقل می کند:

رسول خدا ص به علی ع فرمود:

قل اللهم اجعل لی عندک عهداً، و اجعل لی فی قلوب المؤمنین موده، فانزل الله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا: "بگو خداوند! برای من عهدی نزد خودت قرار ده، و در دلهای مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... نازل گردید". (۱)

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

۲- در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می گوید:

نزلت فی علی بن ابی طالب "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا" قال محبه فی قلوب المؤمنین، یعنی: آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...

در باره علی بن ابی طالب ع نازل گردیده، و معنی آن این است خدا محبت او را در دلهای مؤمنان قرار می دهد". (۲)

۳- در کتاب "صواعق" از "محمد بن حنفیه" در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: لا- بقی مؤمن الا و فی قلبه ود لعلی و لأهل بیه: "هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش، محبت علی و خاندان او است". (۳)

۴- شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی ع چنین نقل شده:

لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المناق علی ان یحبنی ما احبنی و ذلك انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق: "اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد هرگز

ص: ۱۴۸

۱- (۱ و ۲) طبق نقل احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۸۳ تا ۸۶.

۲- (۳) همان مدرک.

دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمتهایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آنست که پیامبر ص به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت!" (۱) ۵- در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: که پیامبر ص در آخر نماز خود با صدای بلند به طوری که مردم می شنیدند در حق امیر مؤمنان علی ع چنین دعا می کرد:

اللهم هب لعلی الموده فی صدور المؤمنین، و الهیبه و العظمه فی صدور المنافقین فانزل الله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... "خداوندا! محبت علی ع را در دلهای مؤمنان بيفکن، و همچنین هیبت و عظمت او را در دلهای منافقان، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد." (۲)

به هر حال همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم، نزول این آیه در مورد علی ع به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

\*\*\*

## ۲- تفسیر جمله "يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ"

"یسرناه" از ماده "تیسیر" به معنی تسهیل است، خداوند در این جمله می فرماید:

"ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی" این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد:

۱- از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوشها دل انگیز، و تلاوت آن بر زبانها آسان است.

۲- از نظر اینکه خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده می کرد و پیوسته

ص: ۱۴۹

۱-۱) روح المعانی جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و مجمع البیان جلد ۶ صفحه ۵۳۳، و همچنین نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۴۵.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۳ ص ۳۶۳.

بر مؤمنان تلاوت می نمود.

۳- از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده، خود نشانه ای است از آنچه در آیه فوق می خوانیم که بر اثر یک امداد الهی، صورت گرفته است.

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**: "ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پندگیرنده ای هست".

\*\*\*پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان، و تمام وجود ما را به نور عمل صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤمنان و صالحان، مخصوصاً امام المتقین امیر مؤمنان علی ع بدار، و محبت ما را نیز در دلهای همه مؤمنان بیفکن.

بار الها! جامعه بزرگ اسلامی ما که با داشتن اینهمه نفرات و امکانات وسیع مادی و معنوی در چنگال دشمنان گرفتار، و به خاطر پراکندگی و تفرقه صفوف، ضعیف و ناتوان شده است در گرد مشعل ایمان و عمل صالح جمع بفرما.

خداوندا همانگونه که گردنکشان و جباران پیشین را چنان هلاک و محو و نابود کردی که کوچکترین صدایی از آنها به گوش نمی رسد، بر قدرتهای جبار زمان ما را نیز نابود کن، شر آنها را از سر مستضعفان کوتاه فرما و قیام مؤمنان را بر ضد این مستکبران به پیروزی نهایی برسان.

آمین یا رب العالمین پایان سوره مریم جمعه ۲۳/ بهمن ۱۳۶۰/ ۱۷ ع ۱۴۰۲/۲

ص: ۱۵۰

(۲۰) سوره طه این سوره در مکه نازل شده و ۱۳۵ آیه است

اشاره

جزء ۱۶ قرآن مجید

ص: ۱۵۱

روایات متعددی در باره عظمت و اهمیت این سوره در منابع اسلامی وارد شده است.

از پیامبر اکرم ص می خوانیم "خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند:

طوبی لامه ينزل هذا عليها، و طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تکلم بهذا: "خوشا به حال امتی که این سوره ها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دلهایی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبانهایی که این آیات بر آن جاری می گردد" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

لا- تدعوا قراءه سوره طه، فان الله يحبها و يحب من قرأها، و من اذمن قراءتها اعطاه الله يوم القيامة كتابه يمينه، و لم يحاسبه بما عمل في الاسلام، و اعطى في الآخرة من الاجر حتى يرضى:

"تلاوت سوره طه را ترك نکنید، چرا که خدا آن را دوست می دارد و دوست می دارد کسانی را که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می سپارد و بدون حساب به بهشت می رود، و در آخرت آن قدر پاداش به او می دهد که راضی شود" (۲).

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

من قرأها اعطى يوم

ص: ۱۵۲

---

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۷ صفحه ۱.

۲- ۲) تفسیر نور الثقلین جلد سوم صفحه ۳۶۷.

القیامه ثواب المهاجرین و الانصار: "هر کس آن را بخواند در روز رستاخیز ثواب مهاجران و انصار نصیبش خواهد شد" (۱) باز لازم می دانیم این حقیقت را تکرار کنیم که اینهمه پادشاهای عظیم که برای تلاوت سوره های قرآن از پیامبر ص و ائمه ع به ما رسیده، هرگز مفهومی این نیست که تنها با تلاوت، این همه نتیجه، عائد انسان می شود، بلکه منظور تلاوتی است که مقدمه اندیشه باشد اندیشه ای که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان متجلی شود، و اگر محتوای اجمالی این سوره را در نظر بگیریم خواهیم دید که روایات فوق تناسب کاملی با محتوای این سوره دارد.

\*\*\*

#### محتوای سوره

"سوره طه" به گفته همه مفسران در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از "مبدء" و "معاد" می گوید، و نتایج توحید و بدبختیهای شرک را برمی شمرد. در بخش اول: این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است. بخش دوم: که بیش از هشتاد آیه را در برمی گیرد از داستان موسی ع سخن می گوید، از آن زمان که به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیریهای فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجاز آمیز فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهایی بخشید. بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها بیان می کند. در سومین بخش: بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز آمده است. در بخش چهارم: سخن از قرآن و عظمت آن است. و در بخش پنجم: سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، توصیف می کند. و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده ای، برای همه مؤمنان بیان می دارد که روی سخن در بسیاری از آن به پیامبر اسلام ص است.

ص: ۱۵۳



روایات متعددی در باره عظمت و اهمیت این سوره در منابع اسلامی وارد شده است.

از پیامبر اکرم ص می خوانیم "خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند:

طوبی لامه ينزل هذا علیها، و طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تکلم بهذا: "خوشا به حال امتی که این سوره ها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دلهایی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبانهایی که این آیات بر آن جاری می گردد" ۱.

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

لا- تدعوا قراءه سوره طه، فان الله یحبها و یحب من قرأها، و من اذمن قراءتها اعطاه الله یوم القیامه کتابه بيمينه، و لم یحاسبه بما عمل فی الاسلام، و اعطى فی الآخره من الاجر حتی یرضی:

"تلاوت سوره طه را ترک نکنید، چرا که خدا آن را دوست می دارد و دوست می دارد کسانی را که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می سپارد و بدون حساب به بهشت می رود، و در آخرت آن قدر پاداش به او می دهد که راضی شود" ۲.

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:

من قرأها اعطى یوم

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذِكْرَهُ لِمَنْ يُخَشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ  
وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ  
تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-طه.

۲-ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بینفکنی.

۳-فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

۴-این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمانهای بلند است.

۵- او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است.

۶- از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد.

۷- اگر سخن آشکارا بگویی (یا مخفی کنی) او پنهانیها و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند! ۸- او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نامهای نیک است.

### شان نزول:

روایات فراوانی در شان نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر ص بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار می کرد، مخصوصا ایستاده به عبادت مشغول می شد آن قدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آنکه بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا می ایستاد و گاه بر انگشتان پا. (۱)

آیات فوق نازل شد و به پیامبر ص دستور داد که اینهمه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکنند.

### تفسیر:

### اشاره

### این قدر خود را به زحمت نیفکن

باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو می شویم، که حس کنجکاوی انسان را برمی انگیزد (طه).

البته ما در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سه سوره بحث کافی کرده ایم (۲).

ولی در اینجا لازم می دانیم این مطلب را اضافه کنیم: که ممکن است همه

ص: ۱۵۶

---

۱- ۱) برای آگاهی از این روایات به تفسیر نور الثقلین و در المنثور آغاز سوره طه مراجعه فرمائید.

۲- ۲) سوره بقره جلد اول، و آل عمران جلد دوم تفسیر نمونه، و اعراف جلد ششم.

یا حد اقل قسمتی از این حروف مقطعه، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوایی در بردارد.

اتفاقاً در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره و سوره یس به چنین مطلبی برخورد می کنیم که: "طه" به معنی یا رجل (ای مرد) است، و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه "طه" برخورد می کنیم که مفهومی شبیه "یا رجل" و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد. (۱)

و بطوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد بعضی از دانشمندان غرب که پیرامون مسائل اسلامی مطالعه می کنند این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده اند و معتقدند حروف مقطعه در آغاز هر سوره، کلمه ای است، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده، و بعضی به ما رسیده است، و الا بعید به نظر می رسد که مشرکان عرب، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچیک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس العملی کرده باشند.

البته این نظر را به طور کلی و در باره همه حروف مقطعه قرآن، مشکل بتوان پذیرفت، ولی در باره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث شده است.

این موضوع نیز جالب توجه است که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم "طه" از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طالب الحق، الهادی الیه:

"ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی".

از این حدیث چنین برمی آید که "طه" مرکب از دو حرف رمزی است

ص: ۱۵۷

"ط" اشاره به "طالب الحق" و "ها" اشاره به "هادی الیه" می باشد، می دانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

آخرین سخن در این زمینه اینکه کلمه "طه" مانند "یس" بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت "اسم خاص" برای پیامبر اسلام ص درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر ص را نیز "آل طه" می گویند، و از حضرت مهدی ع در دعای ندبه "یا بن طه" تعبیر شده است.

\*\*\* می گوید "ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی" (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

باید توجه داشت که "تشقی" از ماده "شقاوت" بر ضد "سعادت" است، ولی همانگونه که "راغب" در "مفردات" می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین معنی است همانگونه که شان نزولها نیز حکایت از آن می کند.

\*\*\* در آیه بعد هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: "ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم" (إِلَّا تَذَكَّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى).

تعبیر به "تذکره" از یک سو "و من یخشی" از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه

همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد آن چنان که گویی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوئیم تمام علوم و دانشها را انسان قبلا- می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است(آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوئیم مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است(دقت کنید).

تعبیر "من یخشی" نشان می دهد که تا یک نوع احساس مسئولیت که قرآن نام آن را "خشیت و ترس" گذاشته در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه ای شرط است، و در حقیقت این تعبیر شبیه چیزی است که در آغاز سوره بقره می خوانیم "هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ" (قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است).

\*\*\* سپس به معرفی خداوندی که "نازل کننده قرآن" است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: "این قرآن از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمانهای بلند و برافراشته است" (تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَاتِ الْعُلَىٰ). (۱)

در حقیقت این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمانها به معنی وسیع کلمه، و اگر در اینجا کلمه "و ما بینهما" -مانند بعضی دیگر از آیات قرآن- اضافه نشده، شاید به خاطر همین است که هدف بیان ابتدا و انتها بوده است.

به هر حال خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را

ص: ۱۵۹

---

۱ - ۱) در اینکه "تنزیلا" از نظر اعراب چه محلی را دارد، در میان مفسران گفتگو است، اما صحیحتر این است که "مفعول مطلق" باشد برای فعل مجهول محذوفی و در تقدیر چنین بوده است "نزل تنزیلا ممن خلق الارض...".

فرا گرفته، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است.

\*\*\* باز به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می دهد و می گوید: "او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است" (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى).

همانگونه که قبلا در تفسیر آیه **ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ** (اعراف-۵۴) گفته ایم "عرش" در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تختهای پایه بلند مانند تختهای سلاطین نیز عرش اطلاق می شود.

در داستان "سلیمان"، می خوانیم: **أَيُّكُمْ يَأْتِنِي بِعَرْشِهَا**: "کدامیک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید" (نمل-۳۸).

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از "عرش خدا" مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود.

بنا بر این "اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ"، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

اصولا کلمه "عرش" در لغت عرب و "تخت" در فارسی غالبا کنایه از قدرت می باشد، مثلا می گوئیم فلان کس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می گوئیم: **ثل عرشه** (تختش فرو ریخت) (۱).

به هر حال بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.

\*\*\* به دنبال "حاکمیت" خدا بر عالم هستی از "مالکیت" او سخن می گوید:

ص: ۱۶۰

"آنچه در آسمانها، و در زمین، و در میان این دو، و در زیر خاکها و اعماق زمین وجود دارد همه از آن اوست" (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى).

"ثری" در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است به این طبقه، "ثری" گفته می شود و به این ترتیب "مَا تَحْتَ الثَّرَى" به معنی اعماق زمین و جوف آنست که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است.

تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول "خالقیت"، رکن دوم "حاکمیت" رکن سوم "مالکیت" او است.

\*\*\* در آیه بعد به چهارمین رکن یعنی "عالمیت" او اشاره کرده می گوید:

"او آن قدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگویی می داند، و اگر مخفی کنی نیز می داند، و حتی مخفی تر از مخفی را نیز آگاه است" (وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى).

در اینکه منظور از "اخفی" (مخفی تر از سر) در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

- بعضی گفته اند: "سر" آنست که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می کند و "اخفی" آنست که در دل نگهداشته و به کسی نمی گوید.

- بعضی گفته اند "سر" آنست که انسان در دل دارد، و "اخفی" آنست به فکر کسی نرسیده است اما خدا از آن آگاه است.

- بعضی دیگر گفته اند "سر" عملی است که مخفیانه انجام می دهد، و "اخفی" نیتی است که به دل دارد.

- بعضی گفته اند "سر" به معنی اسرار مردم است، و "اخفی" اسراری



است که در ذات پاک خدا است.

-در حدیثی از امام باقر ع و صادق ع می خوانیم: "سر آنست که در دل پنهان نموده ای و اخفی آنست که به خاطر آمده اما فراموش کرده ای". (۱)

این حدیث ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنچه را انسان یاد میگیرد به مخزن حافظه سپرده میشود منتها گاهی ارتباط انسان با گوشه ای از این مخزن قطع میگردد و حالت نسیان باو دست میدهد لذا اگر با وسیله ای یادآوری بشود کاملاً آن را مطلب آشنایی می بیند، بنا بر این آنچه را انسان فراموش کرده، مخفی ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتا یا برای همیشه قطع شده است.

ولی به هر حال مانعی ندارد که تمام تفسیرهایی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سر و اخفی جمع باشد.

به این ترتیب ترسیم روشنی از علم بی پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد چهارگانه "خلقت" و "حکومت" و "مالکیت" و "علم" حاصل می گردد.

\*\*\* و شاید به همین جهت است که در آیه بعد می گوید: "او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نامها و صفات نیک است" (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

چنان که در تفسیر (آیه ۱۸۰ سوره اعراف) گفته ایم، تعبیر به "اسماء حسنی" هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است، این تعبیر در اصل به معنی نامهای نیک است، بدیهی است که همه نامهای پروردگار نیک است، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری

ص: ۱۶۲

است، به عنوان "اسماء حسنی" نامیده شده است.

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه ع به ما رسیده می خوانیم خداوند دارای ۹۹ اسم است، هر کس او را به این نامها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آنها را احصا کند اهل بهشت است، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود.

به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نامها همان "تخلق" به این صفات است، نه تنها ذکر الفاظ آنها، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵-۲۸ مراجعه فرمائید).

ص: ۱۶۳

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدًا عَلَى النَّارِ هُدًى  
(۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا  
يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرَ (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا  
تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

## ترجمه:

۹- و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ ۱۰- هنگامی که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم شاید شعله ای از آن را برای شما بیاورم، یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم.

۱۱- هنگامی که نزد آتش آمد ندا داده شد که ای موسی!.

۱۲- من پروردگار توام! کفشهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس "طوی" هستی.

۱۳- و من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فراده!.

۱۴- من الله هستم، معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من به پادار. □

۱۵- رستاخیز بطور قطع خواهد آمد من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا ببیند.

۱۶- و هرگز نباید افرادی که ایمان به قیامت ندارند و از هوسهای خویش پیروی کردند تو را از آن باز دارند که هلاک خواهی شد.

## تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان!

از اینجا داستان موسی، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخشهای مهمی از سرگذشت پرماجرایی او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر ص و مؤمنان که در آن ایام در مکه، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.

تا بدانند این قدرتهای شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است.

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درسهای آموزنده اش، مسیر خود را در مساله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان، و همچنین مبارزه با انحرافهای داخلی و گرایشهای انحرافی، بیابند، درسهایی

ص: ۱۶۵

که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام، راهنما و راهگشای آنها باشد.

مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته و به تعبیر دیگر بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی در آن "وادی مقدس" در آن بیابان تاریک و خلوت، دوره آن را گذراند.

بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیریهای آنها با دشمنان سخن می گوید.

بخش سوم: از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از چنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند.

بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه های سامری و مبارزه قاطع و شدید موسی با این انحراف سخن می گوید.

اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می گردیم:

این آیات با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می گوید: "آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ).

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است، بلکه به تعبیر معروف این "استفهام تقریری" و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است همانگونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم: آیا این خبر را شنیده ای که...؟؟؟ سپس می گوید: "در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم، من به سراغ آن بروم شاید

شعله ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهی پیدا کنم" (إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى).<sup>۱</sup>

با توجه به اینکه "قبس" (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند، و با توجه به اینکه معمولاً مشاهده آتش در بیابانها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن جمعند، و یا اینکه شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند، و نیز با توجه به اینکه "امکثوا" از ماده "مکث" به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات چنین استفاده می شود که موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله به خانواده اش گفت توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یا راه را بوسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم.

در تواریخ نیز می خوانیم که موسی ع هنگامی که مدت قراردادش با "شعیب" در "مدین" پایان یافت، همسر و فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما بوسیله آتش زنه آتش روشن نشد در این اثناء همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.

طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد در این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی به گمان اینکه آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش حرکت کرد (۱).

ص: ۱۶۷

اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

\*\*\* "هنگامی که موسی ع نزد آتش آمد، صدایی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: ای موسی!" (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى).

\*\*\* "من پروردگار توام، کفشهایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس "طوی" هستی" (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى).

از آیه ۳۰ سوره قصص استفاده می شود که موسی این نِدا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید (نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می گویند درخت عنابی بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!

موسی با شنیدن این ندای روحپرور: "من پروردگار توام" هیجان زده شد و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه "ربک" مرا مفتخر ساخته، تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تا کنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

او مامور شد تا کفش خود را از پای در آورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهاد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

بنا بر این، بحث مشروحی که بعضی از مفسران در باره بیرون آوردن کفش از پا کرده اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده اند زائد به نظر می رسد (البته روایاتی در زمینه تاویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد).

تعبیر به "طوی" یا به خاطر آنست که نام آن سرزمین، سرزمین طوی بوده است، همانگونه که غالب مفسران گفته اند، و یا اینکه "طوی" که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آنست که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه ۳۰ سوره قصص از آن به عنوان "الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ" تعبیر شده است.

\*\*\* سپس از همان گوینده این سخن را نیز شنید: "و من تو را برای مقام رسالت برگزیده ام، اکنون به آنچه به تو وحی می شود گوش فراده!" (وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ).

\*\*\* و به دنبال آن نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد "من" الله هستم، معبودی جز من نیست" (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

"اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هر گونه شرک" (فَاعْبُدْنِي).

"و نماز را برپای دار، تا همیشه به یاد من باشی" (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مساله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مساله معاد که در آیه



بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد.

\*\*\* و از آنجا که بعد از ذکر "توحید" و شاخ و برگهای آن، دومین اصل اساسی مساله "معاد" است در آیه بعد اضافه می کند: "رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوششهایش جزا ببیند" (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ).

در این جمله دو نکته است که باید به آن توجه داشت: نخست اینکه جمله "أَكَادُ أُخْفِيهَا" مفهومش آنست که "نزدیک" است من تاریخ قیام قیامت را مخفی دارم، و لازمه این تعبیر آنست که مخفی نداشته ام، در حالی که می دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست، چنان که در آیه ۱۸۷ سوره اعراف می خوانیم يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي: "در باره قیامت از تو سؤال می کنند، بگو همانا علم آن مخصوص خدا است".

مفسران، برای پاسخ این سؤال به گفتگو پرداخته اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق، یک نوع مبالغه است و مفهومش این است که تاریخ شروع رستاخیز آن قدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالاً این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند.

تفسیر دیگر این است که مشتقات "کاد" همواره به معنی نزدیک شدن نیست، بلکه گاهی به معنی تاکید می آید، بی آنکه معنی نزدیک شدن را داشته باشد.

و لذا بعضی از مفسران "اکاد" را به معنی "ارید" (می خواهم) تفسیر

کرده اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحا آمده است. (۱)

نکته دیگر اینکه: علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آنست که "خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوششهایش پاداش دهد" و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقا معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است، همانگونه که در باره فلسفه اخفاء "شب قدر" گفته اند منظور این است که مردم همه شبهای سال، یا همه شبهای ماه مبارک رمضان را گرامی دارند و به درگاه خدا بروند.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده می فرماید: "هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوسهای خویش پیروی کرده اند تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد" (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى).

در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنیهای آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها وحشت کن، و نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش.

جالب اینکه در اینجا جمله "لَا- يُؤْمِنُ" به صورت صیغه مضارع و جمله "وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ" به صورت صیغه ماضی است، و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گویی

ص: ۱۷۱

---

۱-۱) در قاموس اللغة در ماده "کاد" می خوانیم: و تکون بمعنی اراد-اکاد اخفیها-ارید.

می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوسهایشان خدشه ای وارد نشود!\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- منظور از "فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ" چیست؟-

همانگونه که گفتیم ظاهر آیه این است که به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس، کفشهای خود را از پا بیرون آورد، و با خضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود و فرمان رسالت را دریافت دارد، ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است! این سخن علاوه بر اینکه در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد، چرا که دلیلی نداشت موسی ع از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است، و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که شدیداً این تفسیر را نفی می کند (۱) در تورات کنونی سفر خروج فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود.

بعضی دیگر از روایات که اشاره به تاویل آیه و بطون آن دارد می گوید:

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

ای خوفیک: خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون:

"منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس و وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود، و خوف از فرعون!" (۲)

ص: ۱۷۲

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۷۳.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۳۷۴.

در حدیث دیگری از امام صادق ع مطلب جالبی در رابطه با این فراز از زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید:

کن لما لا- ترجو ارجی منک لما ترجو، فان موسی بن عمران خرج ليقبس لاهله نارا فرجع اليهم و هو رسول نبی!:"نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!"(۱) اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهمتری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! همین معنی از امیر مؤمنان علی ع نیز نقل شده است. (۲)

\*\*\*

## ۲- پاسخ به یک اشکال -

بعضی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن اینکه موسی چگونه و از کجا دانست این صدایی را که می شنود از سوی خدا است؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او ماموریت می دهد؟ این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هر گونه شک و شبهه را زائل می کند به پیامبران دست می دهد.

دیگر اینکه آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادتت توأم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همانگونه که موسی ع آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد، و از آن فهمید که مساله یک مساله الهی و اعجاز آمیز است.

ص: ۱۷۳

---

۱- ۱) همان مدرک صفحه ۳۷۴.

۲- ۲) سفینه البحار ج اول صفحه ۵۱۳.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا، آنهم بدون هیچ واسطه، مفهومی نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می‌کند، و به وسیله این امواج با پیامبران سخن می‌گوید، و از آنجا که آغاز نبوت موسی ع به اینگونه انجام یافت لقب "کلیم الله" به او داده شده است.

\*\*\*

### ۳- نماز بهترین وسیله یاد خدا-

در آیات فوق به یکی از فلسفه‌های مهم نماز اشاره شده است، و آن اینکه انسان در زندگی این جهان با توجه به "عوامل غافل‌کننده" نیاز به تذکر و یادآوری دارد، با وسیله‌ای که در فاصله‌های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بیخبری حفظ کند، نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.

انسان صبحگاهان از خواب برمی‌خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده، می‌خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می‌رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می‌دهد، از او نیرو و مدد می‌گیرد، و آماده سعی و تلاش توأم با پاکی و صداقت می‌گردد.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدایی افتاد، ناگاه ظهر می‌شود و صدای مؤذن را می‌شنود الله اکبر!..

حی علی الصلاه! "خدا از همه چیز برتر است، برتر از آنست که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز" به سراغ نماز می‌رود در برابر معبود خود به راز و نیاز می‌ایستد، و اگر گرد و غبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می‌دهد اینجا است که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی می‌گوید نماز

را بر پا دار تا به یاد من باشی.

جالب اینکه این آیه می گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی، اما در آیه ۲۸ سوره رعد می گوید: ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دلها است ( أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ) و در آیه ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي : "ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود، در زمره بندگانم در آی، و در بهشتم گام بگذار!" از قرار دادن این سه آیه در کنار هم به خوبی می فهمیم نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.

ص: ۱۷۵

اشاره

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْشُبُ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَىٰ (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَبِيبَةٌ تُسَبَّغُ بِرَيْحَانٍ وَ لَبَنٍ مَّحْلُوقٍ وَ هِيَ سِدْرٌ مِّنْ أَرْضِ مِصْرَ وَ هِيَ فِي سِدْرٍ مِّنْ أَرْضِ مِصْرَ وَ هِيَ فِي سِدْرٍ مِّنْ أَرْضِ مِصْرَ (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَحْفَ سَبْعِينَ نَجْمًا مِّنَ السَّمَاءِ (۲۱) وَ أَوْضِعْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِثْلَ بَيْضَاءِ أَيْهٍ أُخْرَىٰ (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ (۲۳)

ترجمه:

۱۷- و چه چیز در دست راست توست ای موسی؟! ۱۸- گفت این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم، و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می کنم.

۱۹- گفت ای موسی آن را بیفکن! ۲۰- (موسی) آن را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد!

۲۱- فرمود آن را بگیر و نترس ما آن را به همان صورت اول باز می گردانیم.

۲۲- دست خود را در گریبان فرو بر، تا سفید و درخشنده بی عیب بیرون آید، و این معجزه دیگری است.

۲۳- می خواهیم آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم.

### تفسیر:

عصای موسی و ید بیضا

بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنا بر این شناخت پیامبران راستین از دروغین جز از طریق معجزه میسر نیست، این معجزه می تواند در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر ص باشد، و نیز می تواند امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد بعلاوه معجزه در روح خود پیامبر ص نیز مؤثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد.

به هر حال موسی ع پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پر خاطره، موسی ع دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت.

قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند:

خداوند از موسی سؤال کرد: "چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟! (وَ مَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ)." .

این سؤال ساده که توأم با لطف و محبت است علاوه بر اینکه موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفانهای روحانی شده بود آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ.

\*\*\* موسی در پاسخ "گفت این قطعه چوب عصای من است" (قَالَ هِيَ عَصَايَ) .

ص: ۱۷۷



و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در را به روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فوائد آنست، اضافه کرد: "من بر آن تکیه می کنم (أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا)".

"و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم" (وَ أَهْشُ بِهَا عَلَيَّ غَنَمِي). (۱)

علاوه بر این فوائد و نتایج دیگری نیز در آن دارم" (وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى). (۲)

البته پیدا است، عصا برای صاحبان آن چه فوایدی دارد، گاهی از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل حیوانات موذی و دشمنان استفاده می کنند، گاهی در بیابان سایبان به توسط آن می سازند، گاه ظرف به آن بسته و از نهر عمیق آب می کشند.

به هر حال موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤالی است و من چه جوابی دارم می گویم، آن فرمانهای قبل چه بود؟ و این استفهام برای چیست؟ \*\*\* ناگهان "به او فرمان داده شد ای موسی عصایت را بیفکن!" (قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى).

\*\*\* "موسی فوراً و بدون فوت وقت عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد

ص: ۱۷۸

---

۱-۱) "اهش" از ماده "هش" (بفتح هاء) به معنی زدن بر برگ درختان و ریختن آن است.

۲-۲) "مارب" جمع "ماربه" به معنی حاجت و نیاز و مقصد است.

و شروع به حرکت کرد" (فَالْقَالُهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى).

"تسعی" از ماده "سعی" به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

\*\*\* در اینجا" به موسی دستور داده شد که آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز می گردانیم!" (قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سُنْعِيهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى). (۱)

در آیه ۳۱ سوره قصص می خوانیم "وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ" موسی با مشاهده کردن آن مار عظیم، ترسید و فرار کرد، خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی باز گرد و نترس".

گرچه مساله ترس موسی در اینجا برای جمعی از مفسران سؤال انگیز شده است که این حالت با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، بعلاوه از شرائط کلی انبیاء است چگونه سازگار است؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، زیرا طبیعی هر انسانی است- هر قدر هم شجاع و نترس باشد- که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعاً به حرکت درآید، موقتا متوحش می شود و خود را کنار می کشد، مگر آنکه در برابر او این صحنه بارها تکرار شود، این عکس- العمل طبیعی هیچگونه ایرادی بر موسی نخواهد بود و با آیه ۳۹ احزاب که می گوید: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ :

"کسانی که ابلاغ رسالتهای الهی می کنند و از او می ترسند، و از هیچکس جز

ص: ۱۷۹

۱- ۱) "سیره" آن چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی حالت باطنی است اعم از اینکه غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در اینجا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند.

او ترسی ندارند "منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است.

\*\*\* سپس به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده به او دستور می دهد: "دست خود را در گریبان فرو بر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آنکه عیب و نقصی در آن باشد، و این معجزه دیگری برای تو است" (وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ). (۱)

گرچه در تفسیر جمله "وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ..." مفسران عبارات گوناگونی دارند، ولی با توجه به آیه ۳۲ سوره قصص که می گوید: اُسْلُكُ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ و آیه ۱۲ سوره نمل که می گوید: وَ ادْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ به خوبی استفاده می شود که موسی مامور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلو ادامه دهد (چرا که جناح در اصل به معنی بال پرندگان است و در اینجا می تواند کنایه از زیر بغل بوده باشد).

"بِضَاء" به معنی سفید است، و جمله "مِنْ غَيْرِ سُوءٍ" اشاره به این است که سفیدی دست تو بر اثر بیماری پیسی و مانند آن نخواهد بود، به دلیل اینکه درخشندگی خاصی دارد، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود.

ولی از بعضی روایات استفاده می شود که دست موسی در آن حالت، نورانیت فوق العاده ای پیدا کرد، اگر چنین بوده است باید قبول کرد که جمله مِنْ غَيْرِ سُوءٍ مفهوم دیگری جز آنچه در بالا- گفتیم خواهد داشت یعنی نورانیتی دارد بدون عیب، نه چشم را آزار می رساند و نه لکه تاریکی در میان آن دیده می شود و نه غیر آن.

\*\*\*

ص: ۱۸۰

---

۱-۱) "آیه" منصوب است از جهت اینکه اسمی است که در محل حال قرار گرفته حال برای ضمیری که در "تخرج" مستتر است.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از آنچه در آیات قبل بیان شد می فرماید: "ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم" (لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى).

پیدا است که منظور از "آیات کبری" همان دو معجزه مهمی است که در بالا- آمد، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی گذاشت بسیار بعید به نظر می رسد.

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- دو معجزه بزرگ:

بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی به مار عظیم که حتی در آیه ۱۰۷ سوره اعراف از آن تعبیر به "ثعبان" (ازدها) شده است، و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی ما فوق بشری، یعنی قدرت خداوند بزرگ، امکان پذیر نیست، کسانی که به خدا ایمان دارند و علم و قدرت او را بی پایان می دانند هرگز نمی توانند این امور را انکار کنند و یا مانند مادیگراها به خرافه نسبت دهند.

آنچه در معجزه مهم است آن است که عقلا- محال نباشد و در این مورد این امر کاملاً- صادق است چرا که هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند.

ص: ۱۸۱

مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند، البته شاید میلیونها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک این چنین موجوداتی به وجود آمد(و هیچ در این مساله تفاوتی نیست که ما قائل به تکامل انواع باشیم و یا ثبوت انواع، چرا که به هر حال هم چوب درختان از خاک آفریده شده اند و هم حیوانات) منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که می بایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه انجام داده است آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟ ممکن است من کتاب قطوری را با دست در یک سال بنویسم، حال اگر کسی پیدا شود با اتکاء به اعجاز آن چنان سریع انجام دهد که در یک ساعت یا کمتر از آن نوشته شود این محال عقلی نیست، این خارق عادت است. (دقت کنید) به هر حال قضاوت عجولانه در باره معجزات و آنها را خدای ناکرده به خرافات نسبت دادن دور از منطق و عقل است، تنها چیزی که گاهی اینگونه افکار را به وجود می آورد این است که ما به علل و معلول عادی خو گرفته ایم تا آنجا که آنها را به صورت ضرورت تلقی می کنیم، و هر چه را خلاف آن باشد مخالف ضرورت می دانیم در حالی که شکل این علل و معلول طبیعی و عادی هرگز جنبه ضرورت ندارد و هیچ مانعی ندارد عامل ما فوق طبیعت، دگرگونیها در آنها ایجاد کند (۱).

\*\*\*

## ۲- استعدادهای فوق العاده اشیاء

مسلم آن روز که موسی، آن عصای شبانی را برای خود انتخاب نمود، باور نمی کرد که این موجود ساده از عهده چنان کار عظیمی به فرمان خدا برآید، آن چنان که قدرت فراغنه را درهم ریزد، اما خدا به او نشان داد که از همین

ص: ۱۸۲

---

۱-۱) در این باره در جلد ششم صفحه ۲۸۴ نیز صحبت کرده ایم.

وسيله ساده مي توان آن چنان نيروي خارق العاده اي به وجود آورد.

اين در واقع درسي است به همه انسانها كه در اين جهان هيچ چيز را ساده نپندارند، اي بسا موجودات يا افرادي كه ما با ديده حقارت به آنها مي نگريم قدرتهاي عظيمي در دل نهفته داشته باشند كه ما از آن بيخبريم.

\*\*\*

### ۳- تورات در اين باره چه مي گويد:

در آيات بالا- خوانديم كه موسي ع هنگامي كه دستش را از گريبان بيرون آورد، سفيد و روشن بوده بي آنكه عيبي داشته باشد، ممكن است اين جمله براي نفي تعبيري باشد كه در تورات تحريف يافته ديده مي شود، چرا كه در اين تورات چنين آمده است: "و خداوند باز به او گفت حال دست خود را به آغوش خود گذار كه دست خود را به آغوش خود گذاشت و او را بيرون آورد و اينك دستش مانند برف، مبروص شد" (۱).

كلمه "مبروص" از ماده "برص" به معني پيسي است كه يك نوع بيماري است و مسلما به كار بردن اين تعبير در اين مورد غلط و نابجا است.

\*\*\*

ص: ۱۸۳

اشاره

إِذْ هَبَّ إِلَيْنَا فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ أُحْلِلْ عُقْمَهُ مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) أُشْدِّدْ بِهِ أَرْزِي (۳۱) وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶)

## ترجمه:

۲۴- برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است! ۲۵- عرض کرد پروردگارا سینه مرا گشاده دار.

۲۶- کار مرا بر من آسان گردان.

۲۷- و گره از زبانم بگشا.

۲۸- تا سخنان مرا بفهمند.

۲۹- وزیری از خاندانم برای من قرار بده.

۳۰- برادرم هارون را.

۳۱- به وسیله او پشتم را محکم کن.

۳۲- و او را در کار من شریک گردان.

۳۳- تا تو را بسیار تسبیح گوئیم.

۳۴- و تو را بسیار یاد کنیم.

۳۵- چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای.

۳۶- فرمود آنچه را خواسته ای به تو داده شد، ای موسی!

## تفسیر:

خواسته های حساب شده موسی

تا اینجا موسی به مقام نبوت رسیده و معجزات قابل ملاحظه ای دریافت داشته است، ولی از این به بعد فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناکترین مردم محیط شروع می شود، می فرماید: "به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!" ( اِذْهَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ).

آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آنها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند،



خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آنهایی که تمام سازمانهای تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که اگر آنها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند می توان به نجات جامعه امیدوار بود، و گرنه هر گونه اصلاحی بشود سطحی و موقتی و گذرا است.

جالب اینکه: دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون، در یک جمله کوتاه " **إِنَّهُ طَغَى** " (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه "طغیان" همه چیز جمع است، آری طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین جهت به اینگونه افراد "طاغوت" گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

\*\*\* موسی ع نه تنها از چنین ماموریت سنگینی وحشت نکرد، و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود، منتهی وسائل پیروزی در این ماموریت را از خدا خواست.

و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر گشادگی سینه است "عرض کرد پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار" ( **قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي** ).

آری نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است، و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

آله الریاسه سعه الصدر: "وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است" (۱) (در باره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۶ ذیل آیه ۱۲۵ انعام نیز بحث کرده ایم).

\*\*\* و از آنجا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده

ص: ۱۸۶

نمی شود در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد "کار مرا آسان گردان" ( وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ).

\*\*\* سپس موسی تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و عرضه داشت: "گره از زبانت بگشا" ( وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ).

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهمترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

\*\*\* و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: "تا سخنان مرا درک کنند" ( يَفْقَهُوا قَوْلِي ).

این جمله در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی ع بخاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد، یعنی آن چنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه ۳۴ سوره قصص است وَ اٰخِي هَارُونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا: "برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است".

جالب اینکه: افصح از ماده "فصیح" در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زوائد است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زوائد باشد گفته شده است.

به هر حال یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسایی باشد.

\*\*\* و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد (بار رسالت پروردگار و رهبری انسانها و مبارزه با طاغوتها و جباران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهایی ممکن نیست، چهارمین تقاضای موسی ع از پروردگار این بود: "خداوندا! وزیر و یآوری از خاندانم برای من قرار ده" (وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ).

"وزیر" از ماده "وزر" در اصل به معنی بار سنگین است، و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند این نام بر آنها گذارده شده است. و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می شود.

اما اینکه موسی ع تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت، و هم دلسوزی فراوانتر، چه خوبست که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

\*\*\* سپس مخصوصاً انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت "این مسئولیت را به برادرم هارون بده" (هَارُوْنَ اَخِيْ).

هارون: طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگتر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت سه سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت. (۱)

او از پیامبران مرسل بود چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می خوانیم: ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسٰٓى وَاَخَاهُ هَارُوْنَ بِآيٰتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ، و نیز دارای نور و روشنایی

ص: ۱۸۸

باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود چنان که در آیه ۴۸ سوره انبیاء می خوانیم: **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءَ**

بِالْآخِرَةِ اَوْ پيامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید **وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (مریم-۵۳).**

او دوش به دوش، برادرش موسی ع در انجام این رسالت سنگین، تلاش می کرد.

درست است که موسی ع در آن شب تاریک، در آن وادی مقدس که این تقاضا را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتا ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

\*\*\* سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می کند: **"خداوندا! پشتم را با او محکم کن"** (أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي).

"ازر" در اصل، از ماده "ازار" بمعنی لباس گرفته شده است، مخصوصا به لباسی گفته می شود که بند آن را بر کمر گره می زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

\*\*\* و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می کند **"او را در کار من شریک گردان"** (وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).

هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه ها بود و موسی امام و پیشوای او.

\*\*\*

سرانجام نتیجه خواسته های خود را چنین بیان می کند "تا تو را بسیار تسیح گوئیم" (كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا).

\*\*\* "و تو را بسیار یاد کنیم" (و نَذْكُرَكَ كَثِيرًا).

\*\*\* چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا).

تو نیازهای ما را به خوبی می دانی، و به مشکلات این راه از هر کس آگاهتری ما از تو آن می خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی، و به انجام وظائف و تعهدها و مسئولیت هایمان موفق و پیروز داری.

\*\*\* از آنجا که موسی در این تقاضاهای مخلصانه اش نظری جز خدمت بیشتر و کاملتر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود "به او گفت آنچه را خواسته بودی به تو داده شد ای موسی!" (قَالَ قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى).

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد هر چه لازم داشت یک جا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده بی آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند، و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

### ۱- شرایط رهبری انقلاب:

بدون شك دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزشهای مادی و شرک آلوده به ارزشهای معنوی و انسانی، مخصوصا در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه امدادهای الهی، و داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.

اینها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست.

اینها خود بیانگر آنست که موسی حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشنگر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و می دانست در آن شرایط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید، تا توانایی مبارزه با نظامهای فرعوننی داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان، و برای همه رهروان این راه.

\*\*\*

### ۲- مبارزه با طغیانگران -

بدون شك فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بت پرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مساله طغیان او را مطرح می کند (إِنَّهُ طَغَى) چرا که روح طغیان و گردنکشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آنها است.

ضمنا روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوتها و مستکبران است، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیستها در باره

مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آنها در باره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام، پندارهای واهی آنها را در مورد مذاهب آسمانی صد در صد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران شاهد گویایی است در این رابطه.

\*\*\*

### ۳- برای هر کار برنامه و وسیله لازم است -

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسائل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آنجا که کارها گره می خورد باید در انتظار لطف الهی بود! \*\*\*

### ۴- تسبیح و ذکر -

چنان که در آیات فوق خواندیم، موسی هدف نهایی خواسته های خود را این قرار می دهد که "تو را بسیار تسبیح کنیم و تو را بسیار یاد نمائیم".

روشن است "تسبیح" به معنی پیراستن خداوند از تهمت "شرک و نقائص امکانی" می باشد، و نیز روشن است که منظور موسی ع آن نبوده که جمله "سبحان الله" را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بتها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد.

به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دلها زنده کند و صفات

الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه "کثیرا" نشان می دهد که می خواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره محدودی درآورد.

\*\*\*

## ۵- پیامبر اسلام همان خواسته های موسی را تکرار می کند -

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می شود که پیغمبر اسلام ص نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام "هارون"، نام "علی" ع را نهاد، و چنین عرض کرد:

اللهم انی اسالک بما سالک اخی موسی ان تشرح لی صدری، و ان تیسر لی امری، و ان تحل عقده من لسانی، یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی، علیا اخی، اشدد به ازری، و اشر که فی امری، کی نسبحک کثیرا نذکرک کثیرا، انک کنت بنا بصیرا:

"پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد از تو می خواهم سینه ام را گشاده داری، و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی ع را خداوندا پشتم را با او محکم کن، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی".

این حدیث را "سیوطی" در تفسیر "در المنثور" و "مرحوم طبرسی" در "مجمع البیان" و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوتهایی نقل کرده اند.

مشابه این حدیث، حدیث منزله است که پیامبر ص به علی ع فرمود:

الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی، الا انه لیس نبی بعدی:

"آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود".

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی



(طبق نقل تفسیر المیزان) در کتاب "غایه المرام" از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می باشد که جای هیچگونه انکار ندارد.

ما در باره حدیث منزله، در جلد ششم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۴۲ اعراف (صفحه ۳۳۹) به قدر کافی بحث کرده ایم، اما آنچه ذکر آن را در اینجا ضروری می دانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده اند و گفته اند جمله "وَ أَشْرَكُ فِي أَمْرِي" (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی کند.

ولی پیدا است که مساله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر ص برای علی ع بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر ص را به آن تفسیر کرد.

از سوی دیگر می دانیم که منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنا بر این نتیجه می گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مساله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله "وزیرا" نیز آن را تایید و تقویت می کند.

به تعبیر دیگر وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر ص از هر گونه تحریف و انحراف، و تفسیر هر گونه ابهامی که در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر ص و بعد از او، و کمک بسیار مؤثر در پیشبرد اهداف او.

اینها همان چیزی است که پیامبر ص با گفتن جمله "اشرکه فی امری"

از خدا برای علی ع خواست.

و از اینجا روشن می شود، وفات هارون قبل از موسی ع مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند، زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آن گونه که هارون در غیبت موسی داشت و گاهی بعد از وفات او است، آن گونه که علی ع بعد از وفات پیامبر ص داشت هر دو دارای یک قدر مشترک و جامع واحد است هر چند مصداقها متفاوت بوده است. (دقت کنید)

ص: ۱۹۵

اشاره

وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ إِقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِينَ لَيْلًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَلَعْتَكَ لِنَفْسِي (۴۱)

ترجمه:

۳۷- ما بار دیگر نیز تو را مشمول نعمت خود ساختم.

۳۸- آن زمان که به مادرت آنچه را لازم بود الهام کردیم.

۳۹- که او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل

بیفکند، و دشمن من و دشمن او آن را بگیرد و من محبتی از خودم بر تو افکنم، تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی.

۴۰- در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و می گفت آیا خانواده ای را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای اوست) و به دنبال آن ما تو را به مادرت باز گردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غمگین نگردد، و تو کسی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم، پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی و تو را بارها آزمودیم سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به اینجا آمدی.

۴۱- و من تو را برای خودم پرورش دادم!

### تفسیر:

چه خدای مهربانی!

در این آیات خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی ع اشاره می کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجاز آمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای مشمول نعمتهای خداوند، نسبت به موسی ع از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت می باشد.

نخست می گوید: "ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم، و تو را مشمول نعمتهای خویش ساختیم" (و لَقَدْ مَنَّا عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَى). (۱)

\*\*\* بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن می پردازد و می گوید: "در آن

ص: ۱۹۷

۱- ۱) همانگونه که قبلا- نیز گفته ایم: کلمه "منت" در اصل از "من" به معنی سنگهای بزرگی که با آنها وزن می کنند گرفته شده است، به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گرانبهایی را منت می گویند، و در آیه فوق، منظور همین معنی است، و این مفهوم، مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ طرف بکشد عملی است زشت و مصداق نکوهیده منت است.

هنگام که وحی کردیم به مادر تو آنچه باید وحی شود" (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مَا يُوحَىٰ).

اشاره به اینکه: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی ع از چنگال فرعونیان در آن روز می شد همه را به مادرت تعلیم دادیم:

زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل و شورش احتمالی آنها، و یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می دادند، آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنها اقدام می نمودند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یک سو می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند و از سوی دیگر مایل نبود نسل آنها بکلی منقرض شود، چرا که بردگان و بندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند و یک سال پسران را از دم تیغ بگذرانند، اتفاقاً موسی در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!

به هر حال مادر احساس می کند که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند که او را از این بعد به ما بسپار و بین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند.

\*\*\*

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: "او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز!" (أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ).

"یم" در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.

تعبیر به إِقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ (آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیلش بیفکن، و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه "تابوت" به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوقهای دیگر نیز گفته می شود همانگونه که در داستان طالوت و جالوت در سوره بقره ذیل آیه ۲۴۸ خواندیم. (۱)

سپس اضافه می کند: "دریا مامور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگرد" (و در دامان خویش پرورش دهد!) (فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ).

جالب اینکه: کلمه "عدو" در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل، و اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد.

و هنگامی که او اراده نابودی گردنکشان ستمگر را کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند می سوزاند، چه قدرت

ص: ۱۹۹

عجیبی دارد! و از آنجا که موسی ع باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن چنان که هر کس وی را ببیند دلباخته او می شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی شود که مویی از سرش کم شود!، آن چنان که قرآن در ادامه این آیات می گوید: "و من محبتی از خودم بر تو افکندم" (وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي).

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکمتر.

می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت، و رشته محبت او را در گردنش افکند و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

در این زمینه در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم: "هنگامی که موسی ع متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا اینگونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده و کان موسی لا- پراه احد الا- احبه!" موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت". (۱)

و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه می فرماید: "هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی" (وَ لِنُصْنِعَ عَلَىٰ عَيْنِي).

بدون شک ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست، و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت

ص: ۲۰۰

به موسی و تربیت او داشت.

گرچه بعضی از مفسران جمله " وَ لُتِّیْنَعْ عَلَیْ عَیْنِی " را محدود به مساله دوران شیرخواری موسی و مانند آن دانسته اند ولی پیدا است که این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی ع را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

\*\*\*از قرائن موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود که مادر موسی ع سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند، امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه ای از شط نیل ساخته شده بود، و احتمالاً شعبه ای از این شط عظیم از درون کاخش می گذشت، امواج آب صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد، مامورین را دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس ماموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که "نازا" بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد، و او را مجذوب و فریفته خود ساخت.

ص: ۲۰۱



دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قره عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتنش صرف نظر شود، حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشانند.

اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده، چاره ای نبود جز اینکه ماموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مامورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم: آری ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش یابی "در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت" و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ).

او به ماموران فرعون "می گفت آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانایی سرپرستی این نوزاد را دارد" (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ).

و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مامورین خوشحال شدند و به امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند، خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین

در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریب شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد شیر تو را پذیرفت، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟ مادر گفت:

من زنی پاکیزه بوی و پاکشیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!

به هر حال فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تاکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجا است که قرآن می گوید: "ما تو را به مادرت باز گرداندیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد" (فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ).

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزند خوانده فرعون! و مورد علاقه شدید همسر او است باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سالها گذشت، و موسی ع در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت، کم کم به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود، از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای

باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبلی را ساخت.

موسی از این ماجرا ناراحت شد چرا که ماموران فرعون سرانجام متوجه شدند که این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعیب پیغمبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجا است که قرآن می گوید: "تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهایی بخشیدیم" (وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ).

و پس از آن "تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم" (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا).

"پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی" (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث با سرافرازی و پیروزی "سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود به اینجا آمدی" (ثُمَّ جِئْتَنَا عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ).

کلمه "قدر" به گفته بسیاری از مفسران به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی "مقدار" گرفته اند، همانگونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است (سوره حجر آیه ۲۱) طبق این تفسیر معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی بعد از این فراز و نشیبها و امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی.

\*\*\* سپس اضافه می کند: "من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم" (وَ اصْرَفْنَاهُ لِنَفْسِي) برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت،

برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کورانهای حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این ماموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای!.

"اصطناع" از ماده "صنع" به معنی "اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است" (آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گویی برای خودم می خواهم، و این محبت آیمزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود، و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند ان الله تعالی اذا احب عبدا تفقده كما يتفقد الصديق صدیقه:

"خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آن چنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش".

ص: ۲۰۵

اشاره

إِذْ هَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تِيَّ فِي ذِكْرِي (۴۲) إِذْ هَبَّا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَا لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأَرَى (۴۶) فَأَلِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸)

ترجمه:

۴۲- تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید.

۴۳- به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است.

۴۴- اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد.

۴۵- (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که او بر ما پیشی بگیرد یا طغیان کند.

۴۶- فرمود نترسید، من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم!

۴۷- شما به سراغ او بروید و بگوئید: ما فرستاده های پروردگار توایم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را شکنجه و آزار مکن، ما آیت روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند.

۴۸- (به او بگوئید) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی) را تکذیب کند و سرپیچی نماید.

## تفسیر:

نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روبراه شده، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون را هر دو با هم مخاطب ساخته می گوید: "تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید" (إِذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار و تعلیمات و برنامه هایی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت او است، بخصوص اینکه این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهراً قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آنها و تاکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می کند "در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید" (وَلَا تَلِيَا فِي ذِكْرِي).

چرا که سستی و ترک قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

\*\*\* بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت گیری شود، مشخص میسازد و می گوید "به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است" (إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ).

عامل تمام بدبختیهای این سرزمین پهناور او است، و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست، چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی یا بدبختی

یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آنها باشد.

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و بطوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این ماموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و ماموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثل اینکه می گوئیم: "تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آئید".

\*\*\* سپس طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغاز کار به این شرح، بیان می فرماید برای اینکه بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید "با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد" (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (فرق میان "یتذکر" و "بخشی" در اینجا این است که: اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال اینست که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر اینکه لا اقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند.

البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر "لعل" (شاید) به آن اشاره شده است. و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است، و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.

بدون شک خداوند می دانست سرانجام کار او به کجا خواهد رسید ولی

تعبیرات فوق، درسی است برای موسی و هارون و همه رهبران راه الهی. (۱)

\*\*\* اما با این حال موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آنکه موسی ع و هارون ع ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آنها را از بین ببرد، لذا "عرضه داشتند پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آنکه به سخنان ما گوش فرا دهد، فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از شنیدن طغیانگری آغاز نماید" (قَالَ رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى).

"يفرط" از ماده "فرط" (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگام می شود، "فارط" می گویند در سخنان علی ع که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم: انتم لنا فرط سابق: "شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید". (۲)

به هر حال موسی و برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آنکه فرعون قبل از آنکه سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال ماموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

\*\*\* اما خداوند به آنها بطور قاطع "فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می شنوم و می بینم" (قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى).

ص: ۲۰۹

۱-۱) در باره معنی "لعل" و اینکه در قرآن به چه معنی آمده، به طور مشروح در جلد چهارم صفحه ۳۵ ذیل آیه ۸۴ سوره نساء بحث کرده ایم.

۲-۲) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۳۰.



بنا بر این با وجود خداوند توانایی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخنها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنایی ندارد.

\*\*\* سپس دقیقا چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می فرماید، که یکی مربوط به اصل ماموریت است و دیگری بیان محتوای ماموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان.

نخست می گوید: "شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم" (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ).

جالب اینکه بجای پروردگار ما می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و اینها نمایندگان پروردگار اویند، ضمنا بطور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچکس صحیح نیست و مخصوص خدا است.

دیگر اینکه "بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن" (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ).

درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصا انگشت روی این مساله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده می گوید به او بگوئید "ما نشانه ای

از پروردگارت برای تو آورده ایم" (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ).

ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بی دلیل حرفی نمی زنیم، بنا بر این به حکم عقل لازم است لا اقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود بپذیری.

سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند "درود بر آنها که از هدایت پیروی می کنند" (وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی).

این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن اینکه سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتیها و رنجها و عذابهای دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهایی دعوت موسی است.

\*\*\* سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید "به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت" (! اِنَّا قَدْ اُوْحٰی اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰی).

ممکن است توهم شود که ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مامور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد، و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

\*\*\*

### ۱- قدرت نمایی عجیب خدا

در طول تاریخ بسیار دیده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند، ولی جالب اینکه در هیچ مورد خداوند لشکریان زمین و آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نمی کند، بلکه آن چنان ساده و آسان، آنها را مغلوب می کند که هیچکس تصور آن را هم نمی کرد.

مخصوصاً بسیار می شود که خود آنها را دنبال وسائل مرگشان می فرستد و ماموریت اعدامشان را به خودشان می سپارد!

در همین داستان فرعون می بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی را در دامان خود او پرورش می دهد، و در حوزه حفاظت او وارد میسازد! و جالبتر اینکه طبق نقل تواریخ، قابله موسی از قبطیان بود، نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود، گیرندگان صندوق از آب ماموران فرعون بودند، و گشاینده صندوق، شخص همسر او بود، به وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی دعوت به عنوان دایه شیر دهنده شد، و تعقیب موسی بعد از ماجرای قتل مرد قبطی، از ناحیه فرعونیان، سبب هجرت او به مدین و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب شعیب پیغمبر گشت.

آری هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچکتر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرض اندام کنند.

\*\*\*

### ۲- برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است، و توسل به خشونت

مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف آنست که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).  
.

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد، و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند سرگذشت پیامبران و ائمه دین ع بخوبی نشان می دهد که آنها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.

آری ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه منحصراتوسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی مامور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

\*\*\*

### ۳- آیا وحی به غیر پیامبران می شود؟

بی شک وحی در قرآن مجید معانی گوناگونی دارد.

گاهی به معنی صدای آهسته، یا چیزی را آهسته گفتن آمده، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است).

گاهی به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: "زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود با اشاره به بنی اسرائیل گفت خدا را صبح و عصر تسبیح کنید" - (مریم-۱۱).

و گاه به معنی الهام غریزی است مانند أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ: "خداوند به زنبور عسل الهام غریزی کرد" (نحل-۶۸).

گاه به معنی فرمان تکوینی است، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود

مانند: **يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا أَنَّ رَبَّكَ اُوْحِيٌ لَهَا**: "در قیامت زمین خبرهای خود را بازگو می کند چرا که پروردگارت به او وحی کرده است" (زلزال-۵).

و گاه به معنی الهام می آید، الهامی که به قلب افراد با ایمان می فرستد هر چند پیامبر و امام نباشد، مانند: **اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ مَا يُوْحٰى**: "ما به مادر تو ای موسی آنچه باید وحی کنیم کردیم" (طه-۳۸).

اما یکی از مهمترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیامهای الهی است که مخصوص پیامبران است، مانند **اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَلِمًا اَوْحَيْنَا اِلَيْ نُوْحٍ وَ النَّبِيِّنَ مِنْ بَعْدِهٖ**: "ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم" (نساء-۱۶۳).

بنا بر این کلمه وحی، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است.

\*\*\*

#### **۴- پاسخ به یک سؤال [چرا موسی با آن همه وعده های الهی دچار تردید و دلهره شد]**

ممکن است برای بعضی با مطالعه آیات فوق، این سؤال پیدا شود که چرا موسی ع با آن وعده های الهی باز هم دچار نگرانی و تردید و دلهره می شود؟ تا آنجا که خداوند به او صریحا می گوید، بروید من همه جا با شما هستم، همه سخنان را می شنوم، و همه چیز را می بینم، و هیچ جای نگرانی نیست.

پاسخ این سؤال از اینجا روشن می شود که این ماموریت براستی ماموریت بسیار سنگینی بود، موسی که ظاهرا یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر و زورمند و سرکشی برود که بزرگترین قدرتهای آن زمان در اختیار او بوده است، و تازه ماموریت دارد اولین دعوت را از خود فرعون

شروع کند، نه اینکه نخست به سراغ دیگران برود و لشکر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این براستی ماموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است، بعلاوه ما می دانیم که علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله علم یقین و اطمینان عینی برسد، همانگونه که ابراهیم با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

ص: ۲۱۵

اشاره

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (۵۰) وَقَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا  
عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَيْلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً  
فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن لِّبَاتٍ شَتَّىٰ (۵۳) كُلُوا وَارْزُقُوا أَغْلَامَكُم بِنَاحِهِ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ  
وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)

۴۹- (فرعون) گفت پروردگار شما کیست، ای موسی؟! ۵۰- گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازم آفرینش او بود داده، سپس رهبریش کرده است.

۵۱- گفت: پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟ ۵۲- گفت: آگاهی مربوط به آنها نزد پروردگار من در کتابی ثبت است پروردگار من هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند.

۵۳- همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد، و راههایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم.

۵۴- هم خودتان بخورید و هم چهارپایان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل.

۵۵- ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم.

#### تفسیر:

پروردگار شما کیست؟!

در اینجا قرآن مجید، همانگونه که شیوه آنست، مطالبی را که به کمک بحثهای آینده می توان از این داستان فهمید، حذف کرد، مستقیماً به سراغ گفتگوهای موسی و هارون با فرعون می رود.

در واقع مطلب چنین است:

موسی بعد از گرفتن فرمان رسالت و یک دستور العمل کامل و جامع و همه جانبه در باره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت می کند، و با برادرش هارون- به گفته مورخان- در نزدیکی مصر همراه می شود، و هر دو به سراغ فرعون می آیند، و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.



هنگامی که موسی در برابر فرعون قرار گرفت، جمله های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت به او آموخته بود بازگو می کند:

ما فرستادگان پروردگار توایم.

بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن.

ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم.

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند.

و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند! هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت: "بگوئید بینم پروردگار شما کیست ای موسی؟" (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).

عجیب اینکه فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟ \* \* \* موسی بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرد: "گفت: پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازم آفرینش او بوده است داده، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است" (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).

در این سخن کوتاه، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسایی پروردگار است:

نخست اینکه خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است، این همان مطلبی است که در باره آن می توان کتابها نوشت، بلکه کتابها نوشته اند.

اگر ما اندکی در باره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه ای زندگی

می کنند، اعم از پرندگان، حیوانات دریایی، حشرات، خزندگان دقت کنیم خواهیم دید که هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می باشد.

ساختمان پرندگان آن چنان است که از نظر شکل و وزن و حواس مختلف آنها را برای پرواز آماده می کند، و ساختمان جانوران اعماق دریاها نیز همین گونه است.

و مسلما بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد.

مساله دوم: مساله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه "ثم" در درجه بعد از تامین نیازمندیها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسائل حیاتی را در اختیار داشته باشد اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آنست که به طرز کاربرد آنها آشنا باشد، و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می بینیم که چگونه هر کدام از آنها نیروهایشان را دقیقا در مسیر ادامه حیاتشان به کار می گیرند، چگونه لانه میسازند، تولید مثل می کنند، فرزندان خود را پرورش میدهند، و از دسترس دشمنان مخفی می شوند، و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند.

انسانها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی از آنجا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینیش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود مسلما به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیتها و به دنبال آن برنامه های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایتهای تکوینی نیاز به هدایت تشریحی نیز دارد.

خلاصه اینکه: موسی ع می خواهد به فرعون بفهماند که این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص امروز است

و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام و نه تو و دو مساله اساسی در این عالم چشمگیر است، تامین نیازمندیها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات، اینها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلائل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

\*\*\* فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرد، "گفت: اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟" (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ).

در اینکه منظور فرعون از این جمله چه بوده است؟ مفسران نظرات گوناگونی اظهار داشته اند:

۱- بعضی گفته اند: چون موسی در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟! ۲- بعضی گفته اند، چون موسی، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد پس چرا نیاکان ما و اینهمه اقوام گذشته، مشرک بودند این نشان می دهد که شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست! ۳- بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی این بود که سرانجام همه به نتیجه اعمال خود میرسند و آنها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید پس تکلیف اینها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند چه خواهد شد؟ \*\*\* به هر حال موسی در جواب "گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچگاه پروردگار من برای حفظ آنها گمراه

نمی شود و نه فراموش می کند (قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) (۱).

بنا بر این حساب و کتاب آنها محفوظ است، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب، خدایی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی، و با توجه به آنچه موسی ع در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد کاملاً روشن است که نگهداشتن این حساب برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمند یهایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود.

در تفاوت مفهوم جمله "لَا يَضِلُّ" با جمله "لَا يَنْسِي" مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی ظاهر این است که "لا يضل"، اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است، و "لا ينسى" اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند، و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد و به این ترتیب موسی ضمن احاطه علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم و بی پاداش و کیفر نخواهد بود.

در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی ع قبلاً گفت و آن اینکه: خداوندی که به هر موجودی نیازمندیش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است.

\*\*\* و از آنجا که بخشی از سخن موسی ع پیرامون مساله توحید و شناسایی

ص: ۲۲۱

۱-۱) در اینجا "کتاب" به صورت نکره ذکر شده، اشاره به عظمت کتابی است که اعمال بندگان در آن ثبت است، همانگونه که در آیه دیگری می خوانیم لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: "هیچ عمل کوچک یا بزرگی نیست، مگر اینکه این کتاب آن را به حساب در آورده است (کهف-۴۹).

خدا بود قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می‌دارد: "همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راههایی در آن ایجاد کرد، و از آسمان، آبی فرستاد" (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَوَّلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

"ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم" (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن لِّبَاتِ سَمْتِي).

در مجموع این آیه به چهار بخش از نعمتهای بزرگ خدا اشاره شده است:

۱- زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته انسان می‌تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

۲- راهها و جاده‌هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد، همانگونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالباً دره‌ها و راههایی وجود دارد، که انسان می‌تواند از آنها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

۳- آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات از آسمان نازل کرده.

۴- گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می‌روید که قسمتی از آنها مواد غذایی انسان را تشکیل می‌دهند و بخشی مواد دارویی قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می‌دهد و قسمت دیگری را برای وسائل زندگی (همچون درها و حتی خانه‌هایی که از چوب ساخته می‌شود و کشتی‌ها و بسیاری از وسائل نقلیه دیگر).

بلکه می‌توان گفت: این چهار نعمت بزرگ به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویت‌های زندگی انسان را تشکیل می‌دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است، و به دنبال آن راههای ارتباطی، سپس آب،

\*\*\* سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمتهای الهی کرده می گوید: "از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید" (كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ).

اشاره به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود.

و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: "در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

قابل توجه اینکه "نهی" جمع "نهی" (بر وزن کبیه) در اصل از ماده "نهی" (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتیها نهی می کند، اشاره به اینکه: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

\*\*\* و به تناسب اینکه در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمتهای آن استفاده شده "معاد" را نیز با اشاره به همین زمین در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید: "از آن شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم، و از آن نیز شما را بار دیگر بیرون می آوریم" (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).

چه تعبیر گویا و فشرده ای از گذشته و امروز و آینده انسانها، همه از خاک به وجود آمده ایم، همه به خاک باز می گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته

بازگشت همه ما به خاک و یا مبعوث شدن از خاک، کاملاً روشن است اما اینکه چگونه آغاز همه ما از خاک است، دو تفسیر وجود دارد، نخست اینکه همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک، و دیگر اینکه: حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم، زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است.

ضمناً این تعبیر، اخطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده اند، و به کجا خواهند رفت، این همه غرور و نخوت و گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می شود چرا؟ \*\*\*

### نکته ها: [۱- معنی کلمات: "مهد" و "مهاد" "ازواجاً" و "اولوا النهی"]

۱- کلمه "مهد" و "مهاد" هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه "مهد" به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن).

گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است، و در این گاهواره همه وسائل زندگی و تغذیه او فراهم است.

۲- کلمه "ازواجاً" که از ماده زوج گرفته شده است، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره سربسته ای به مساله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسبتر از آن سخن خواهیم گفت.

۳- در تفسیر "اولوا النهی" در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر ص نقل شده است چنین می خوانیم:

□  
ان خيارکم اولوا النهی، قیل یا رسول الله

و من اولوا النهی؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنه و الاحلام الرزینه وصله الارحام و البرره بالامهات و الآباء، و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم، و یصلون و الناس نیام غافلون:

"بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر ص رسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند". (۱)

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود:

معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم، و هنگامی که سر برمی داری مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد. (۲)

ص: ۲۲۵

---

۱- ۱) اصول کافی جلد دوم باب المؤمن و علامات و صفاته حدیث ۳۲.

۲- ۲) بحار الانوار چاپ جدید ج ۸۵ صفحه ۱۳۲.



وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ  
 بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّى  
 فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيَلْكُكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيَسْحِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ (۶۱)  
 فَتَنَّا زُجُرًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا  
 بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّىٰ (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ (۶۴)

## ترجمه:

۵۶- ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سر باز زد! ۵۷- گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمینمان با این سحر بیرون کنی؟! ۵۸- ما هم قطعا سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد، هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) میعاد میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم، آنهم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!

۵۹- گفت میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه همه مردم هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند.

۶۰- فرعون آن مجلس را ترک گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد.

۶۱- موسی به آنها گفت: وای بر شما دروغ بر خدا نبندید که شما را با عذاب خود نابود می سازد، و نومییدی و (شکست) از آن کسی است که دروغ (بر خدا) ببندد.

۶۲- آنها در میان خود در ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و در گوشی با هم سخن گفتند.

۶۳- گفتند: این دو مسلما ساحرند، می خواهند شما را با سحرشان از سرزمین تان بیرون کنند، و آئین عالی شما را از بین ببرند!

۶۴- اکنون که چنین است تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید، و رستگاری امروز از آن کسی است که برتری خودش را اثبات کند!

## تفسیر:

فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند

در این بخش از آیات، مرحله دیگری از درگیری موسی ع و فرعون منعکس شده است، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع می کند: "ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچیک از آنها در دل تیره او اثر

نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید" (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَابْتَدَىٰ).

مسلمان منظور از آیات، در اینجا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی و زندگی در مصر به وسیله او ظاهر شد، نیست، بلکه این مربوط به معجزاتی است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، "معجزه عصا" و "ید بیضا" و "محتوای دعوت جامع آسمانیش" که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود.

و لذا بعد از این ماجرا به مساله مبارزه ساحران با موسی ع و اعجازهای تازه او برخورد می کنیم.

\*\*\* اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی و معجزات او چه گفت، و او را چگونه-طبق معمول همه زمامداران زورگو-متهم ساخت؟ "گفت ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر بیرون کنی؟! (قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ):

اشاره به اینکه: ما می دانیم مساله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادمان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان!

این تهمت درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند که هر گاه خود را در خطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مساله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها! بعضی از مفسران معتقدند که اصلاً آوردن بنی اسرائیل به مصر و نگهداری

آنها در این سرزمین، تنها برای استفاده از نیروی کار آنها در شکل بردگان نبود بلکه در عین حال می خواستند، آنها که قومی نیرومند بودند قدرت پیدا نکنند مبادا تبدیل به کانون خطری شوند، دستور کشتن پسران آنها نیز تنها به خاطر ترس از تولد موسی نبود، بلکه برای جلوگیری از قدرت و قوت آنها بود، و این کاری است که همه قلدران انجام می دهند، بنا بر این بیرون رفتن بنی اسرائیل طبق خواسته موسی - یعنی قدرت یافتن این ملت، و در این صورت تاج و تخت فراعنه به خطر می افتاد.

نکته دیگر اینکه در همین عبارت کوتاه، فرعون، موسی را متهم به سحر کرد، همان اتهامی که به همه پیامبران در برابر معجزات روشنشان زدند.

همانگونه که در سوره "ذاریات" آیه ۵۲ و ۵۳ می خوانیم **كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ أَ تَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ**: "هیچ پیامبری، قبل از اینها نیامد جز اینکه گفتند ساحر است یا دیوانه؟ آیا این (تهمت و افترا) را به یکدیگر توصیه می کردند (که همگی در آن هم صدا بودند) بلکه آنها قومی طغیانگرند".

این موضوع نیز قابل تذکر است که دامن زدن به احساسات "میهن دوستی" در این گونه مواقع کاملاً - حساب شده بوده است، زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند، لذا در پارهای از آیات قرآن این دو در ردیف هم قرار گرفته اند و **لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ ائْخِرْجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ**: "اگر ما بر آنها فرض کرده بودیم خود را به کشتن دهید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید تنها عده کمی از آنها عمل می کردند" (۱).

\*\*\* فرعون سپس اضافه کرد گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای

ص: ۲۲۹

تو را بیاوریم،" یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد" (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ).

و برای اینکه قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: "هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آنهم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد (فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى).

در تفسیر "مَكَانًا سُوًى" بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد، و بعضی گفته اند فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر، و بعضی گفته اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته، و عالی و دانی در آن یکسان باشد، و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست.

توجه به این نکته نیز لازم است که زمامداران زورگو برای اینکه حریف خود را از میدان بدر کنند، و به اطرافیان خود که گاهی تحت تاثیر واقع شده اند (و در داستان موسی و معجزاتش حتما تحت تاثیر واقع شده بودند) قدرت و قوت و روحیه بدهند، ظاهراً برخورد قاطع با اینگونه مسائل می کنند و سر و صدای زیاد به راه می اندازند!

\*\*\* ولی موسی بی آنکه خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت گفت: من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند" (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى).

(۱)

ص: ۲۳۰

---

۱-۱) "ضحی" در لغت به معنی گسترش آفتاب، یا بالا آمدن خورشید است، "واو" در جمله "وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى" دلیل بر معیت می باشد.

تعبیر به "يَوْمُ الزَّيْنَةِ" (روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی‌توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم، ولی مهم آنست که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می‌کردند، و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه‌ای بودند.

\*\*\* به هر حال فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی و مشاهده تاثیر روانی این معجزات در اطرافیانش تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را با موسی گذارد، "آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد" (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى).

در این جمله کوتاه سرگذشت‌های مفصلی که در سوره اعراف و شعراء به طور مبسوط آمده، خلاصه شده است، زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسائل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد، و مطالب دیگری که اینجا جای بحث آن نیست، اما قرآن، همه اینها را در این سه جمله جمع کرده است (فرعون، موسی را ترک گفت، تمام مکر خود را جمع کرد، و سپس آمد). (۱)

\*\*\* سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی ع در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از

ص: ۲۳۱

---

۱- ۱) گرچه کلمه "تولی" در اینجا به معنی جدا شدن از موسی یا از آن مجلس تفسیر شده است ولی ممکن است با توجه به مفهوم این لغت، حالت اعتراض و ناراحتی فرعون و موضع گیری خصمانه اش را در مقابل موسی نیز منعکس کند.

مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم میرسید و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگتری گفته اند.

و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود، توده های تماشاچی مردم بودند.

موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و "به آنان چنین گفت وای پر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت" (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ).

"و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند" (وَ قَدْ خَابَ مَن افْتَرَىٰ).

واضح است که منظور موسی از افترای بر خدا، آنست که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بپندارند، مسلماً کسی که چنین دروغهایی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد.

\*\*\* این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود، و از دل پاک موسی برخاسته بود، بر بعضی از دلها اثر گذاشت، و در میان جمعیت اختلاف افتاد، بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و احتمال می دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علی رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت، دلیل دیگری بر اصالت

گفتار و برنامه های آنها محسوب می شد، لذا قرآن می گوید: "آنها در میان خود در باره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند" (فَتَنَّا زُعُورًا أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى).

ممکن است این پنهان گویی و نجوی در برابر موسی بوده باشد، این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد، و احتمال دیگر اینکه: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم به چنین نجوی و تنازعی برخاستند.

\*\*\* ولی به هر حال طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند و رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند.

نخست: "گفتند این دو مسلما ساحرند" (قَالُوا إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ) (۱) بنا بر این وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد، چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید، و توان و نیروی شما از آنها بیشتر است!

دیگر اینکه "آنها می خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند" سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا).

بعلاوه اینها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند" و آئین عالی و مذهب حق شما

ص: ۲۳۳

---

۱-۱) این جمله از نظر اعراب، چنین است که "ان" مخفف از "ان" است و به خاطر همین در ما بعد خود عمل نکرده است به علاوه رفع اسم "ان" در لغت عرب، نادر و کمیاب نیست.



را از میان ببرند!" (وَ يَذْهَبًا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى). (۱)

\*\*\* اکنون که چنین است به هیچوجه به خود تردید راه ندهید، و "تمام نیرو و نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید" (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ).

"سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید" (ثُمَّ اثْتُوا صَفًّا).

چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.

و بالآخره "فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید" (وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى).

ص: ۲۳۴

---

۱-۱) "طریقه" به معنی روش و در اینجا منظور، مذهب است، و "مثلی" از ماده "مثل" در اینجا به معنی عالی و افضل است (ای الاشبه بالفضيله).

اشاره

فَالْوَالِيَا۟ يٰۤاٰمُوۤسٰى اِنَّمَا اَنْ تُلْقٰى وَ اِنَّمَا اَنْ نُّكُوۡنَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰى (۶۵) قَالَ بَلْ اَلْقُوۡا فَاِذَا جِبَالُهُمۡ وَعَصۡۃُۢهُمۡ يُحٰثِلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اِنَّهَا تَسْعٰى (۶۶) فَاَوْجَسَ فِى نَفْسِهٖ خِيفَةً مُّوۤسٰى (۶۷) فَلَمَّا لَا تَخۡفَ اِنَّكَ اَنْتَ الَّاَعۡلٰى (۶۸) وَ اَلۡقِ مَا فِى يَمِيۡنِكَ تَلۡقَفْ مَا صَبَّۤنَا۟ اِنَّمَا صَنَعُوۡا كَيْدًا سٰحِرٍ وَ لَا يُفۡلِحُ السّٰحِرُ حَيْثُ اَتٰى (۶۹)

ترجمه:

۶۵- (ساحران) گفتند ای موسی آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی یا ما اول بیفکنیم؟! ۶۶- گفت: شما اول بیفکنید، در این هنگام طنابها و عصاهایشان بخاطر سحر آنها چنان به نظر می رسید که حرکت می کنند! ۶۷- در این هنگام موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد.

۶۸- گفتیم: نترس تو مسلما (پیروز و) برتری! ۶۹- و چیزی را که در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را آنها ساخته اند می بلعد، چرا که آن تنها مکر ساحر است، و ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد.

موسی(ع) نیز به میدان می آید

ساحران ظاهرا متحد شدند و عزم را جزم کردند که با موسی به مبارزه برخیزند، هنگامی که گام به میدان نهادند "گفتند ای موسی اول تو وسائل سحر را می افکنی یا ما نخستین باشیم؟!)" (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ).

بعضی از مفسران گفته اند که این پیشنهاد ساحران دائر به پیشگام شدن موسی یا خودشان یک نوع احترام از جانب آنها نسبت به موسی بود، و شاید همین امر بود که زمینه توفیق ایمان آوردن آنها را بعد از این ماجرا فراهم آورد.

ولی این موضوع بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که آنها با تمام قدرت می کوشیدند که موسی و معجزه او را درهم بشکنند، بنا بر این تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

\*\*\* ولی موسی بی آنکه عجله ای نشان بدهد، چرا که به پیروزی نهایی خود کاملا اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها معمولا برنده کسی است که پیشقدم نمی شود، لذا به آنها "گفت: شما اول بیفکنید!" (قَالَ بَلْ أَلْقُوا).

بدون شک این دعوت موسی ع از آنها به مبارزه در واقع مقدمه ای بود برای آشکار شدن حق، و از نظر موسی ع نه تنها امر قبیحی نبود، بلکه مقدمه واجب محسوب می شد.

ساحران نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده بودند یکباره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می گوید: آنها

هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومی این می شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند.

"ناگهان طنابها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر می رسید که دارند حرکت می کنند!" (فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى).

آری به صورت مارهایی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، آیات دیگر قرآن در این زمینه می خوانیم که "آنها چشم مردم را سحر کردند و آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند" سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاؤُ بِسِحْرِ عَظِيمٍ (اعراف - ۱۱۶).

و به تعبیر آیه ۴۴ سوره شعراء، "ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم" وَقَالُوا بِعِزَّتِهِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ .

بسیاری از مفسران نوشته اند که آنها موادی همچون "جیوه" در درون این طنابها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب، و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد، این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقینهایی که ساحران به مردم کرده بودند، و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکتند! (تعبیر "سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ" یعنی چشم مردم را سحر کردند، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر "يُخَيَّلُ إِلَيْهِ" یعنی در نظر موسی چنین منعکس شد- نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود

و هم آگاهیشان در این فن، و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیایی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که اینهمه موجودات بی جان، جان گرفتند.

غریو شادی از فرعونیان برخاست، گروهی از ترس و وحشت فریاد زدند و خود را عقب می کشیدند!

\*\*\* "در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد" (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى).

"اوجس" از ماده "ایجاس" در اصل از "وجس" (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنا بر این "ایجاس" به معنی یک احساس پنهانی و درونی است، و این تعبیر نشان می دهد که ترس درونی موسی، سطحی و خفیف بود تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود اهمیتی قائل شده باشد، بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تاثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.

یا اینکه پیش از آنکه موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

چنان که در خطبه ۶ نهج البلاغه می خوانیم:

لم یوجس موسی (ع) خیفه علی نفسه بل اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال: "موسی ع هرگز به خاطر خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولتهای ضلال، پیروز شوند" (۱).

ص: ۲۳۸

---

۱- ۱) علی (ع) این سخن را زمانی می گوید که از انحراف مردم نگران است و به این حقیقت اشاره می کند که نگرانی من نه به خاطر آنست که در حق تردیدی داشته باشیم من از آن روز که حق را دیدم کمترین تردیدی در آن نکردم بلکه به خاطر انحراف مردم نگرانم!.

با آنچه گفته شد، ضرورتی برای پاسخهای دیگری که در زمینه ترس موسی ع ذکر کرده اند نمی بینیم.

\*\*\* به هر حال در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، چنان که قرآن می گوید: "به او گفتیم ترس به خود راه مده تو مسلماً برتری!" (قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى).

این جمله با قاطعیت تمام، موسی را در پیروزی دلگرم می سازد (کلمه "ان" و تکرار "ضمیر" هر یک تاکید مستقلى است بر این معنی، و همچنین اسمیه بودن این جمله) و به اینگونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود باز یافت.

\*\*\* مجدداً به او خطاب شد که: "آنچه را در دست راست داری بیفکن که تمام آنچه را که آنها ساخته اند می بلعد!" (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا).

"چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است" (إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ).

"و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد" (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى).

"تلقف" از ماده "لقف" (بر وزن وقف) به معنی بلعیدن است ولی "راغب" در "مفردات" می گوید: این کلمه در اصل به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست، و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی "برگرفتن به سرعت" دانسته اند که در فارسی به جای آن "ربودن" به کار می رود.

جالب اینکه: نمی گوید "عصایت را بیفکن" بلکه می گوید: "آنچه در دست راست داری بیفکن این تعبیر شاید به عنوان بی اعتنایی به عصا باشد و اشاره به اینکه عصا مساله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر

اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می تواند چنین قدرت نمایی کند!

این نکته نیز قابل ذکر است که "ساحر" در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعدا به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که هدف در مرتبه اول آنست که نسبت به کار این ساحران بی اعتنائی شود و مفهوم جمله این است کاری که آنها کردند مگر ساحری بیش نیست اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود پیروز و رستگار نخواهد شد.

\*\*\*

## نکته ها:

## اشاره

### ۱- حقیقت سحر چیست؟

۱- گرچه در گذشته مشروحا در این باره، سخن گفته ایم ولی ذکر چند جمله را اینجا به صورت توضیحی کوتاه مناسب می دانیم:

"سحر" در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که ماخذ آن، مخفی و پنهان باشد، ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که با استفاده از وسائل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفا جنبه نیرنگ و خدعه و چشم بندی و تردستی دارد.

گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.

و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد.

و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین.

و همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی درج است.

در طول تاریخ به داستانهای زیادی در زمینه سحر و ساحران برخورد می کنیم و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به اینگونه کارها می زنند، کم نیستند، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر توده مردم، مخفی بود

در زمان ما آشکار شده است، و حتی کتابهایی در زمینه آثار اعجاب انگیز موجودات مختلف نوشته اند، قسمت زیادی از سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است.

مثلا در شیمی امروز اجسام بسیاری را می شناسیم که وزنشان از هوا سبکتر است، و اگر درون جسمی قرار داده شوند ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی کند، حتی بسیاری از وسائل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یک نوع سحر به نظر می رسید! امروز در سیرکها نمایشهایی می دهند که شبیه سحر ساحران گذشته است با استفاده از چگونگی تابش نور، آینه ها، خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام، صحنه های غریب و عجیبی به وجود می آورند که گاه دهان تماشاچیان از تعجب باز می ماند.

البته اعمال خارق العاده مرتاضان، آن خود داستان دیگری دارد، که بسیار شگفت انگیز است.

در هر حال، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.

نکته قابل توجه اینکه: سحر در اسلام، ممنوع، و از گناهان کبیره است چرا که در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقائد افراد ساده ذهن می شود، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله فرا گرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت، و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

در جلد اول ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره نیز مشروحا در این باره، سخن گفته ایم.

\*\*\*



## ۲- ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟

بسیاری می پرسند اگر ساحران می توانند، اعمال خارق العاده ای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه می توان میان کارهای آنها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟ و چگونه "سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار!" پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته، روشن می شود و آن اینکه: کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است، و معجزه از قدرت بی پایان و لا یزال الهی سرچشمه می گیرد.

لذا هر ساحری کارهای محدودی می تواند انجام دهد، و اگر ما ورای آن را بخواهند عاجز می ماند، او تنها کارهایی را می تواند انجام دهد که قبلا روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود، در حالی که پیامبران چون از قدرت لا یزال خدا کمک می گرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادتی بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل.

ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر اینکه تصادفا با کار او تطبیق کند (هر چند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم می دهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهایی که قبلا تعیین شده به صورت ابتدایی مطرح کنند).

ولی پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حق طلب، به عنوان سند نبوت می خواستند انجام می دادند، همانگونه که در همین سرگذشت موسی نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یک نوع خدعه و نیرنگ است طبعاً روحیاتی هماهنگ آن می خواهد، و ساحران بدون استثناء افرادی متقلب و خدعه گرند که از مطالعه و بررسی روحیات و اعمالشان خیلی زود می توان

آنها را شناخت، در حالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند. (دقت کنید) و شاید روی این جهات است که آیات فوق می گوید **وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى**: ساحر هر کجا باشد و در هر شرائط و هر زمان رستگار نمی شود، و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد، چرا که نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی.

این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه در باره ساحران به طور کلی صادق است که آنها زود شناخته می شوند و به پیروزی نمی رسند.

## اشاره

فَأَلْقَى السَّحْرَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (٧٠) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَلِيلٌ أَنْ أَدْنَا لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ  
فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأَصْلَبُنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَنَّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى (٧١) قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَي  
مَا آجَاءَنَا مِنَ الْبَيْنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (٧٢) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا  
أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (٧٣) إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (٧٤) وَ مَنْ يَأْتِهِ  
مُؤْمِنًا فَقَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (٧٥) جَنَّاتٌ عَرِدْنَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ  
تَزَكَّى (٧٦)

## ترجمه:

۷۰- (موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها ساخته بودند بلعید) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم!! ۷۱- (فرعون) گفت آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلما او بزرگ شماس است که سحر به شما آموخته، بییقین دست و پاهای شما را بطور مختلف قطع می کنم و بر فراز شاخه های نخل به دار می آویزم، و خواهید دانست کدامیک از ما مجازاتش دردناکتر و پایدارتر است! ۷۲- گفتند به خدایی که ما را آفریده ما تو را هرگز بر دلائل روشنی که به ما رسیده مقدم نخواهیم داشت، هر حکمی می خواهی بکن که تنها می توانی در این زندگی دنیا داوری کنی.

۷۳- ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشد، و خدا بهتر و باقی تر است.

۷۴- هر کس مجرم در محضر پروردگارش حاضر شود آتش دوزخ برای اوست، که نه در آن میمیرد و نه زنده می شود! ۷۵- و هر کس مؤمن باشد و عمل صالح انجام داده باشد در محضر او حاضر شود درجات عالی برای اوست.

۷۶- باغهای جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است همیشه در آن خواهند بود و اینست پاداش کسی که خود را پاک کند!

## تفسیر:

پیروزی عظیم موسی (ع)

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که موسی مامور شد عصای خود را بیفکند

ص: ۲۴۵

تا دستگاه سحر ساحران را نابود سازد.

در آیات مورد بحث این مساله تعقیب شده، منتها جمله هایی که روشن بوده است حذف گردیده (موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولوله ای در تمام جمعیت افتاد فرعون، سخت متوحش شد، و اطرافیاناش دهانهاشان از تعجب باز ماند.

ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه ای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر می شناختند، یقین کردند که این امر، چیزی جز معجزه الهی نیست، و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشت).

اکنون دنباله سخن را از زبان آیات می شنویم:

"ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم" (فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى).

تعبیر به "القی" (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که آن چنان مجذوب موسی و تحت تاثیر معجزه او واقع شدند که گویی بی اختیار به سجده افتادند.

این نکته نیز قابل توجه است که تنها قناعت به ایمان آوردن نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند که این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هایی که هیچگونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تاکید به پروردگار موسی و هارون اظهار دارند، تا اگر کسانی بر اثر کار آنها گمراه شده اند باز گردند و از این نظر مسئولیتی بر دوش آنها باقی نماند! \*\*\* بدیهی است که این عمل ساحران، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت، و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد،

ص: ۲۴۶

چرا که مدت‌ها در سرتاسر مصر روی این مساله تبلیغ شده بود، و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند، و هر گونه پاداش و امتیازی برای آنها در صورت پیروزی قائل شده بود.

اما الان مشاهده می‌کند که همانها که در صف اول مبارزه بودند یکباره تسلیم دشمن، نه تسلیم، بلکه مدافع سرسخت او شدند، و این مساله ای بود که هرگز برای فرعون قابل پیش بینی نبود، و بدون شک گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آئینش دل بستند.

لذا فرعون، چاره ای جز این ندید که با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید ته مانده حیثیتی را که نداشت، جمع و جور کند، و به سوی ساحران کرد و "گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آورید؟! (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ)".

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد بلکه می‌خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعونها در هر عصر و زمان، طرفدار آنند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری می‌کنند، و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائلند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.

به هر حال فرعون به این قناعت نکرده، فوراً وصله ای به دامان ساحران چسباند و آنها را متهم کرد و گفت: "او بزرگ شما است، او کسی است که سحر به شما آموخته"، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی!! (إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي

بدون شک فرعون می دانست و یقین داشت این سخن دروغ است، و اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد و ماموران مخفی و جاسوسان او از آن بیخبر بمانند امکان پذیر نیست، اصولاً فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف می شد، و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد.

ولی می دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمت باک ندارند.

تازه به این نیز قناعت نکرد و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نمود و گفت: "سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم، و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار می آویزم، تا بدانید مجازات من دردناکتر و پایدارتر است یا مجازات خدای موسی و هارون" (فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَأَصْلَبُ لِيُنْزَلَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمُنَّ أَنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى). (۱)

در حقیقت جمله "أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا" اشاره به تهدیدی است که موسی قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تعبیر به "مِنْ خِلَافٍ" (دست و پای شما را بطور مختلف قطع می کنم) اشاره به آنست که دست راست با پای چپ یا به عکس، و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که با این وضع انسان دیرتر می میرد

ص: ۲۴۸

۱-۱) معروف این است که "فی" در جمله "وَأَصْلَبُ لِيُنْزَلَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ" به معنی "علی" است، یعنی شما را بر درختان نخل به دار می آویزم، ولی فخر رازی معتقد است که "فی" در اینجا معنی خود را می بخشد، چرا که "فی" برای ظرفیت است و ظرفیت هر چیزی متناسب آنست، و می دانیم چوبه دار همچون ظرف برای کسی است که به دار آویخته می شود (ولی این توجیه، چندان صحیح به نظر نمی رسد).

یعنی خونریزی کندتر انجام می گیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، بعلاوه گویا می خواهد بگوید هر دو سمت بدن شما را ناقص می کنم.

و اما تهدید به اینکه شما را بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که این درختان از بلندترین درختانند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد می بیند.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که در عرف آن زمان دار زدن آن چنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دستها یا شانه ها می بستند، تا زجر کش شود.

\*\*\* اما ببینیم عکس العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند و جا نخوردند، و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه بطور قاطعتری ثابت کردند و "گفتند: به خدایی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلائل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت" (قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا).

"تو هر حکمی می خواهی بکن" (فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ).

اما بدان تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

و به این ترتیب آنها سه جمله کوبنده در برابر فرعون بیان کردند: نخست اینکه مطمئن باش ما آن هدایتی را که یافته ایم با هیچ چیز معاوضه نخواهیم کرد دیگر اینکه از تهدیدهایت ابداً هراسی نداریم، و سوم اینکه قلمرو حکومت و فعالیت تو همین چهار روز دنیا است.

\*\*\*



سپس افزودند: "اگر می بینی ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم برای آنست که گناهان ما را ببخشد" (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده ایم) (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا).

و همچنین "ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقی تر است (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

خلاصه اینکه هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است، ما از این طریق می خواهیم به سعادت جاویدان برسیم، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم!

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه ظاهراً ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هر چند فرعون وعده های فراوانی به آنها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به "اکراه" شده است؟ در پاسخ می گوئیم: هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (ماموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند) (اعراف-۱۱۲) این است که ساحران آگاه ملزم به پذیرش بودند، و البته در شرایط حکومت استبدادی و خودکامه فرعون نیز این معنی کاملاً طبیعی به نظر می رسد که در مسیر منویات خود، افراد را به اجبار حرکت دهند، و اما قرار دادن جایزه و امثال آن برای تشویق آنها هیچ منافاتی با این معنی ندارد، چرا که بسیار دیده ایم، حکومت های زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویق های مادی نیز استفاده می کنند.

این احتمال نیز داده شده است که در اولین برخورد ساحران با موسی ع روی قرائنی بر آنها روشن شد که موسی ع حق است، یا لا اقل در شک و تردید

فرو رفتند و به همین دلیل در میان آنها "بگومگو" برخواست چنان که در آیه ۶۲ همین سوره خواندیم "فَلْتَأْذَعُوا أَمْرُهُمْ بَيْنَهُمْ".  
فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آنها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

\*\*\* ساحران سپس چنین ادامه دادند اگر ما ایمان آورده ایم دلیلش روشن است "چرا که هر کس بی ایمان و گنهکار در محضر پروردگار در قیامت بیاید آتش سوزان دوزخ برای او است" (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ).  
و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که "نه میمیرد و نه زنده می شود" (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى).  
بلکه دائما در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، حیاتی که از مرگ تلختر و مشقت بارتر است.

\*\*\* "و هر کس در آن محضر بزرگ، با ایمان و عمل صالح، وارد شود، درجات عالی در انتظار او است" (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

\*\*\* "بهشتهای جاویدانی که نهرها از زیر درختانش جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند" (جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

"و این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار خود را پاک و پاکیزه کند" (وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

در اینکه سه آیه اخیر، دنباله گفتار ساحران در برابر فرعون است یا جمله های مستقلی است از ناحیه خداوند که در اینجا به عنوان تکمیل سخنان آنها بیان فرموده، در میان مفسران گفتگو است.

گروهی آن را دنباله کلام ساحران می دانند و شاید شروع با "انه" که در واقع برای بیان علت است، این نظر را تایید می کند.

اما شرح و بسطی که در این آیات سه گانه پیرامون سرنوشت مؤمنان صالح و کافران مجرم بیان شده و با جمله " وَ ذَلِكْ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى " (این است پاداش کسی که پاکی برگزیند) پایان می یابد، و نیز اوصافی که برای بهشت و دوزخ در آن آمده، نظر دوم را تایید می کند که اینها از کلام خدا است، زیرا ساحران باید در این مدت کوتاه، سهم وافری از آگاهی و علوم الهی پیدا کرده باشند که بتوانند این چنین قاطع و آگاهانه در باره بهشت و دوزخ و سرنوشت مؤمنان و مجرمان قضاوت کنند.

مگر اینکه بگوئیم خداوند این سخنان پرمحتوا را - به خاطر ایمانشان بر زبان آنها جاری ساخت، هر چند از نظر تربیت الهی و نتیجه برای ما هیچ تفاوتی نمی کند که خداوند فرموده باشد یا مؤمنان تعلیم یافته از ناحیه خدا، به خصوص اینکه قرآن همه را با لحن موافق نقل می کند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- علم سرچشمه ایمان و انقلاب است**

مهمترین مساله ای که در آیات فوق به چشم می خورد دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی است، آنها به هنگامی که در برابر موسی، قرار گرفتند دشمن سرسخت او بودند، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی، چنان تکان خوردند و بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند.

این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان، و از انحراف به درستی و استقامت، و از کثری به راستی، و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم، باورکردنی نبود، و لذا کوشید آن را به یک توطئه

ص: ۲۵۲

حساب شده قبلی، نسبت دهد در حالی که خودش هم می دانست این نسبت دروغ است.

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آنها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند- و طبق نقل تاریخ- گذاردند، چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آنها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد.

آیا عاملی جز علم و آگاهی در اینجا سراغ داریم؟ آنها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند، و به روشنی دریافتند که برنامه موسی، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، اینچنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند، و از اینجا به خوبی درمی یابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آنها آگاهی داد. (۱)

\*\*\*

## ۲- ما تو را بر "بینات" مقدم نمی داریم

جالب اینکه آنها منطقی ترین تعبیر را در برابر فرعون بی منطق، انتخاب کردند، نخست گفتند: ما دلائل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهیش یافته ایم، و ما هیچ چیز را بر این دلائل روشن مقدم نخواهیم شمرد، و بعد با جمله **وَ الَّذِي فَطَرَنَا** "سوگند به خدایی که ما را آفریده" این مطلب را تاکید کردند که خود این تعبیر با توجه به کلمه "فطرنا" گویا اشاره به فطرت توحیدی آنها است، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می نگریم، هم از دلیل عقل، با این دلائل آشکار، چگونه می توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راههای تو گام نهیم!؟

ص: ۲۵۳

---

۱- ۱) در این زمینه در جلد ششم ذیل آیه ۱۲۳-۱۲۶ سوره اعراف بحث کرده ایم (صفحه ۳۰۵).

توجه به این نکته نیز لازم است که جمعی از مفسران جمله " وَ الَّذِي فَطَرَنَا " را سوگند نگرفته اند بلکه آن را عطف بر " مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ " می دانند، و بنا بر این معنی مجموع جمله چنین می شود: " ما هرگز تو را بر این دلائل روشن و بر خدایی که ما را آفریده است مقدم نخواهیم شمرد ".

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست. (دقت کنید) \*\*\*

### ۳- "مجرم"، کیست؟

با توجه به آیات فوق که می گوید: " هر کسی، مجرم وارد صحنه محشر شود، برای او آتش دوزخ است " که ظاهر آن جاودانگی عذاب می باشد، این سؤال پیش می آید که مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد؟ ولی با توجه به اینکه در آیه بعد که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه " مؤمن " آمده است روشن می شود که منظور از " مجرم " در اینجا، کافر است، به علاوه استعمال این کلمه به معنی کافر در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود.

مثلا در مورد قوم لوط که هرگز به پیامبران ایمان نیاوردند می خوانیم: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ " ما بارانی از سنگ بر آنها فرستادیم، بین پایان کار مجرمان به کجا رسید "؟ (اعراف-۸۴).

و در سوره فرقان آیه ۳۱ می خوانیم: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ " ما برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان (کافران) قرار دادیم ".

\*\*\*

### ۴- جبر محیط افسانه است؟

سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مساله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم

بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند، و به هدف خود نائل شدند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی کانوا اول النهار کفارا سحره و آخر النهار شهداء برره! "صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق!" (۱) و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادیها و مخصوصا مارکسیستها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است، آنها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی می دانند در حالی که در اینجا کاملا بر عکس بود زیرا ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یک سو، و تشویقهای اقتصادی او از سوی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه اینها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آنها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

ص: ۲۵۵

---

۱-۱) مجمع البیان ج ۴ صفحه ۴۶۴ (ذیل آیه ۱۲۶ سوره اعراف).

اشاره

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسِرَّ بِعِبَادِي فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ (۷۹)

ترجمه:

۷۷- ما به موسی وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه (از مصر) با خود ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا! ۷۸- (به این ترتیب) فرعون با لشگریانش آنها را دنبال کردند، و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! ۷۹- فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز هدایت نکرد!

تفسیر:

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان

بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، موسی و آئین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد، هر چند اکثریت "قبطیان" آن را نپذیرفتند، ولی همیشه برای آنها یک مساله بود، و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی، به اتفاق اقلیتی از مصریان، به طور دائم با فرعونیان درگیر بودند.

سالها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرینی روی داد، که قرآن بخشهایی از آن را در سوره اعراف از آیه ۱۲۷ به بعد آورده است.

آیات مورد بحث به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده می فرماید: "ما به موسی، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر" (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي).

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه های نیل رسیدند فرعونیان، آگاه گشتند و فرعون با لشگری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند، از یک سو رود عظیم نیل، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین! اما خدا که می خواست این جمعیت ستم کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهایی بخشد، و ستمگران را به دیار فنا بفرستد.

به موسی چنین دستور داد: "راهی خشک برای آنها، در دریا بگشا!" (فَاضْرِبْ لَهُم مَّوْجًا يَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَبَسًا).

راهی که هر گاه در آن گام بگذاری "نه از تعقیب فرعونیان می ترسی، نه از غرق شدن در دریا" (لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَىٰ).

جالب اینکه: نه تنها راه گشوده شد، بلکه این راه، به فرمان خدا، راه خشکی بود، با اینکه معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا کنار برود باز اعماق آن تا مدت‌ها غیر قابل عبور است.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "درک" (بر وزن مرگ) به معنی پائینترین عمق دریا است، و به طنابی که متصل به طناب دیگری می کنند تا به آب برسد "درک" (بر وزن محک) گفته می شود، و همچنین به خساراتی که دامنگیر انسان می شود، درک می گویند، "درکات نار" در برابر "درجات جنت" به معنی مراحل پائین دوزخ است.

ولی با توجه به اینکه (طبق آیه ۶۱ سوره شعراء) بنی اسرائیل به هنگامی که از آمدن لشکر فرعون با خبر شدند به موسی گفتند:   
إِنَّا لَمُدْرَكُونَ: "ما



در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم" به نظر می‌رسد که منظور از درک در آیه مورد بحث آنست که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد، و منظور از "لَا تَخْشَى" آنست که خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی‌کند.

\*\*\* و به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جاده‌هایی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آبها پیدا شدند، در این هنگام فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید و با این صحنه غیر منتظره و شگفت‌انگیز روبرو شد "و فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده‌ها شد" (فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ). (۱)

مسلم ارتش فرعون در آغاز اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد و بنی اسرائیل را تعقیب کند، حد اقل مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه باز دارد.

ولی فرعون که باد غرور و نخوت مغزش را پر کرده بود، و در لجاجت و خیره‌سری غوطه‌ور بود، بی‌اعتنا از کنار یک چنین معجزه بزرگی گذشت، و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده‌های ناشناخته دریایی کرد! از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.

در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین باز گردند.

امواج همانند ساختمان فرسوده‌ای که پایه آن را بکشند یک بار فرو ریختند "و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود پوشاند پوشاندنی کامل"

ص: ۲۵۸

---

۱-۱) در تفسیر جمله بالا احتمال دیگری نیز داده شده که "باء" در "بجنوده" به معنی "مع" بوده باشد، و مجموع جمله چنین معنی می‌دهد: "فرعون همراه لشکرش بنی اسرائیل را تعقیب کردند"، هر چند میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه ور شدند و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا! \*\*\* آری "فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد" ( وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى ).

درست است که جمله "اضل" و جمله "ما هدی" تقریباً یک مفهوم را می رساند، و شاید به همین جهت بعضی از مفسرین آن را تاکید دانسته اند، ولی ظاهر این است که این دو، با هم تفاوتی دارد و آن اینکه "اضل" اشاره به گمراه ساختن است، و "ما هدی" اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

توضیح اینکه: یک رهبر، گاهی اشتباه می کند، و پیروانش را به جاده انحرافی می کشاند، اما به هنگامی که متوجه شد فوراً آنها را به مسیر صحیح باز می گرداند، اما فرعون آن چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد، و هم چنان آنها را در بیراهه ها کشاند تا خودش و آنها نابود شدند.

و به هر حال، این جمله در واقع سخن فرعون را که در سوره غافر آیه ۲۹ آمده نفی می کند وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: "من شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم" حوادث نشان داد که این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغهای دیگرش.

ص: ۲۵۹

---

۱-۱) "یم" به معنی دریا و همچنین رودخانه عظیم است، بعضی از محققان معتقدند این یک لغت قدیم مصری است نه عربی - برای توضیح بیشتر بجلد ششم پاورقی صفحه ۳۲۷ مراجعه فرمائید.

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ لَجَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲)

ترجمه:

۸۰- ای بنی اسرائیل ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم، و در طرف راست کوه طور با شما وعده گذاردیم، و من و سلوی بر شما نازل کردیم.

۸۱- بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما دادیم، ولی در آن طغیان نکنید که غضب من بر شما وارد خواهد شد، و هر کس غضبم بر او وارد شود سقوط می کند.

۸۲- من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می آمرزم.

تفسیر:

تنها راه نجات

به دنبال بحث گذشته که نجات بنی اسرائیل را به صورت یک اعجاز بزرگ از چنگال فرعونیان بیان می کرد، در سه آیه فوق، روی سخن به بنی اسرائیل بطور کلی و در هر عصر و زمان کرده، و نعمتهای بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یاد آور می شود، و راه نجات را به آنان نشان می دهد.

نخست می گوید: "ای بنی اسرائیل ما شما را از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم" (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ).

بدیهی است پایه هر فعالیت مثبتی، نجات و رهایی از چنگال عوامل سلطه جو و کسب استقلال و آزادی است، و به همین دلیل قبل از هر چیز به آن اشاره شده است.

سپس به یکی از نعمتهای مهم معنوی اشاره کرده می گوید: "ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی" (وَإِعْدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ).

این اشاره به جریان رفتن موسی ع به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور است، در همین میعادگاه بود که خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد و با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند. (۱)

و سرانجام به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه می گرفت اشاره کرده می فرماید: "ما"من" و "سلوی" بر شما نازل کردیم" (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى).

در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد و از آن استفاده می کردید.

در اینکه منظور از "من" و "سلوی" چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر (ذیل آیه ۵۷ سوره بقره) بیان کردیم، و پس از ذکر سخنان مفسران دیگر گفتیم بعید نیست "من" یک نوع عسل طبیعی بوده که در کوه های مجاور آن بیابان وجود داشته، و یا شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده آشکار می گردید، و "سلوی" نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است.

ص: ۲۶۱

---

۱- ۱) شرح مبسوط این ماجرا را در جلد ششم سوره اعراف ذیل آیه ۱۵۵ و ۱۵۶ (صفحه ۳۸۸) مطالعه فرمائید.

برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه فوق مراجعه فرمائید.

\*\*\* در آیه بعد به دنبال ذکر این نعمتهای سه گانه پر ارزش آنها را چنین مخاطب می سازد "از روزیهای پاکیزه ای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید" (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ).

طغیان در نعمتها آن است که انسان به جای اینکه از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد، همانگونه که بنی اسرائیل چنین کردند، اینهمه نعمتهای الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

و به دنبال آن به آنها هشدار می دهد، "اگر طغیان کنید، غضب من دامان شما را خواهد گرفت" (فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي).

"و هر کس غضب من بر او وارد شود سقوط می کند" (وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ).

"هوی" در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولاً نتیجه آن، نابودی است، به علاوه در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می باشد.

\*\*\* و از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف و رجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد، و درهای بازگشت به روی توبه کاران بگشاید، آیه بعد چنین می گوید: "من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می آمرزم" (وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى).

با توجه به اینکه "غفار" صیغه مبالغه است نشان می دهد که خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می دهد.

قابل توجه اینکه نخستین شرط توبه بازگشت از گناه است، و بعد از آنکه صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آنست که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

و در مرحله سوم باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می گوید، شرط چهارمی تحت عنوان "ثُمَّ اهْتَدَى" اضافه شده است.

در معنی این جمله، مفسران بحثهای فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر، جالبتر به نظر می رسد.

نخست اینکه اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است، یعنی توبه گذشته را می شوید و باعث نجات می شود، مشروط بر اینکه بار دیگر شخص توبه کار در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائما مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند.

دیگر اینکه: این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آن گاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی ع، و در زمان دیگر پیامبر اسلام ص و در یک روز امیر مؤمنان علی ع و امروز حضرت مهدی (س) می باشد.

چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر ع چنین نقل می کند که فرمود:

"منظور از جمله "ثُمَّ اهْتَدَى" هدایت به ولایت ما اهل بیت است" سپس اضافه کرد:

فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا - عبد الله عمره ما بين الركن و المقام ثم مات و لم يجيء بولایتنا لا - كبه الله في النار على وجهه: "به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند."

این روایت را محدث معروف اهل تسنن "حاکم ابو القاسم حسکانی" نیز نقل کرده است. (۱)

روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین ع و امام صادق ع و از شخص پیامبر ص نقل شده است.

برای اینکه بدانیم ترک این اصل تا چه حد مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم، که چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی و جانشینش هارون گرفتار گوساله پرستی و شرک و کفر شدند.

و از اینجا روشن می شود اینکه آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره ای از این روایات گفته است: وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است.

چرا که اولاً بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است و ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت ع نیست، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام ص ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت ولایت آنها.

این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

ص: ۲۶۴

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ  
بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ  
أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْكُمُ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ  
الْقَوْمِ فَصَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَ فَلَا  
يَرَوْنَ إِلَّا- يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا- وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ  
الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱)



۸۳- ای موسی چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! ۸۴- عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من عجله کردم به سوی تو تا از من راضی شوی.

۸۵- فرمود ما قوم تو را بعد از تو به آزمایش گذاردیم، و سامری آنها را گمراه کرد! ۸۶- موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: مگر پروردگار شما وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت جدایی من از شما بطول انجامیده؟ یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟! ۸۷- گفتند: ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، ولی ما مقداری از زینت آلات قوم را که با خود داشتیم افکندیم، و سامری اینچنین القا کرد.

۸۸- و برای آنها مجسمه ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت خارج ساخت، و گفتند این خدای شما و خدای موسی است! او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود).

۸۹- آیا آنها نمی بینند که (این گوساله) پاسخ آنها را نمی دهد؟ و مالک هیچگونه نفع و ضرری از آنها نیست؟! ۹۰- و هارون قبل از آن به آنها گفته بود که ای قوم! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفتید، پروردگار شما خداوند رحمان است، از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید.

۹۱- ولی آنها گفتند ما هم چنان بر گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما باز گردد!

### تفسیر:

غوغای سامری!

در این آیات فراز مهم دیگری از زندگی موسی ع و بنی اسرائیل مطرح شده و آن مربوط به رفتن موسی ع به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعاد- گاه طور و سپس گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب آنها است.

برنامه این بود که موسی ع برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود، و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند، تا حقایق تازه ای در باره خدانشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد.

ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعله ور بود، آن چنان که سر از پا نمی شناخت، و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را- طبق روایات- در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود، و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید.

در اینجا وحی بر او نازل شد: "ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیایی و در این راه عجله کنی؟! (وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى)".

\*\*\* و موسی بلافاصله "عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی" (قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَتْرَى وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى).

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی قرار ساخته بود، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانت برسانم و از

این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت.

\*\*\* ولی بالآخره در این دیدار، جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد، سامری آن مرد هوشیار منحرف میانداز شد، و با استفاده کردن از وسائلی که بعدا اشاره خواهیم کرد گوساله ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.

بدون شک زمینه هایی مانند مشاهده گوساله پرستی مصریان، و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاو پرستی) پس از عبور از رود نیل، و تقاضای ساختن بتی همانند آنها، و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالآخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت، چرا که حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

به هر حال شرک در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت بخصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی در میعاد گاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون بود، بی آنکه دستیاران مؤثری داشته باشد.

بالآخره در آنجا بود که خداوند به موسی ع در همان میعاد گاه "فرمود ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم، ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد" (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ).

\*\*\* موسی با شنیدن این سخن آن چنان برآشفته که تمام وجودش گویی شعله ور

گشت، شاید به خود می گفت: سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم با هر گونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم، اما افسوس و صد افسوس، با چند روز غیبت من، زحمتم بر باد رفت! لذا بلا فاصله "موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت" ( فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا ).

هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زنده گوساله پرستی افتاد، "فریاد بر آورد ای قوم من! مگر پروردگار شما وعده نیکویی به شما نداد" ( أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا ).

این وعده نیکو یا وعده ای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن، و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

سپس افزود: "آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامیده؟! ( أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ ).

اشاره به اینکه: گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمدید شد، این زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سالها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم داده ام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده اید باید بر شما حاکم باشد.

"یا با این عمل زشت خود می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید" ( أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يُجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ) (۱).

ص: ۲۶۹

---

۱-۱) بدیهی است هیچکس تصمیم نمی گیرد که غضب پروردگار را برای خود بخرد منظور از این عبارت این است عمل شما آن چنان است که گویا چنین تصمیمی را در باره خود گرفتید.

من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید.

\*\*\* بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی ع دیدند و متوجه شدند برآستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذر تراشی برآمدند و "گفتند ما وعده تو را به میل و اراده خود تخلف نکردیم" (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا). (۱)

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله پرستی کردیم "لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما او را از خود دور ساختیم، و سامری نیز آن را افکند" (وَ لَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

در اینکه بنی اسرائیل چه کردند و سامری چه کرد و جمله های آیات فوق دقیقاً چه معنی دارد؟ مفسران بحثهایی دارند که در مجموع فرق زیادی از نظر نتیجه ندارد.

بعضی گفته اند "قدفناها" یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

ص: ۲۷۰

---

۱-۱) "ملک" (بر وزن درک) و "ملک" (بر وزن پلک) هر دو به معنی مالک بودن چیزی است و منظور بنی اسرائیل این بوده که ما صاحب اختیار و مالک این کار نبودیم بلکه آن چنان تحت تاثیر واقع شدیم که دل و دین از کف ما ربوده شد- بعضی از مفسران این جمله را مربوط به اقلیتی از بنی اسرائیل دانسته اند که عبادت گوساله نکردند (می گویند ششصد هزار نفر از آنها گوساله پرست شدند فقط دوازده هزار نفر بر توحید باقی ماندند) ولی تفسیری که در بالا گفتیم صحیحتر به نظر می رسد.

بعضی گفته اند معنی جمله این است ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند تا از آن گوساله بسازد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله "فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ" اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هر حال معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را در باره گناهی که مرتکب شده اند ملامت می کند، آنها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند خواستند تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

\*\*\* در هر صورت سامری از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری از مجموع این زینت آلات "مجسمه گوساله ای را برای آنها تهیه کرد جسد بی جانی که صدایی همچون گوساله داشت" (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ). (۱)

بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر گفتند این است خدای شما و خدای موسی "فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى".

این احتمال نیز وجود دارد که گوینده این سخن سامری و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند.

"و به این ترتیب، سامری عهد و پیمانش را با موسی بلکه با خدای موسی فراموش کرد" و مردم را به گمراهی کشاند (فَنَسِيَ).

اینکه بعضی از مفسران، نسیان را در اینجا به معنی گمراهی و رفتن از بیراهه، تفسیر کرده اند، یا فاعل نسیان را موسی دانسته اند و گفته اند این جمله

ص: ۲۷۱

(۱-۱) "خوار" به معنی صدای گاو و گوساله است و گاهی به صدای شتر نیز گفته می شود.

سخن سامری است، می خواهد بگوید: موسی فراموش کرده است که این گوساله خدای شما است، همه اینها مخالف ظاهر آیه است، ظاهر همان است که در بالا- گفتیم که منظور این است سامری عهد و پیمانش را با موسی و خدای موسی به دست فراموشی سپرد و راه بت پرستی پیش گرفت.

\*\*\* در اینجا خداوند به عنوان توییخ و سرزنش این بت پرستان می گوید: "آیا آنها نمی بینند که این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد" (أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا).

یک معبود واقعی حد اقل باید بتواند سؤالات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلایی، صدایی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد می تواند دلیل پرستش باشد.

و به فرض که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال می تواند معبود باشد؟! کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بی جان را که گاهگاه صدایی نامفهوم از آن برمی خیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟ \*\*\* بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی ع و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد، چنان که قرآن می گوید:

"هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید" فریب نخورید و از راه توحید

منحرف نشوید ( وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ لِلْهَارُونَ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ ).

سپس اضافه کرد: "پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده" (وَ إِنَّ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ ).

برده بودید شما را آزاد ساخت، اسیر بودید رهایی بخشید، گمراه بودید هدایت کرد، پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتتان نمود.

"اکنون که چنین است شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید" ( فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي ).

مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می دهید؟ \*\*\* ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلائل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و "گفتند ما هم چنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما باز گردد" ( قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ) (۱).

خلاصه دو پارا در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر

ص: ۲۷۳

۱-۱) " لَنْ نَبْرَحَ " از ماده " برح " به معنی زائل شدن است و اینکه می بینیم جمله " برح الخفاء " به معنی آشکار شدن است به خاطر این است که " زائل شدن خفاء " چیزی جز ظهور نیست، و از آنجا که کلمه " لن " به معنی نفی است جمله " لَنْ نَبْرَحَ " مفهومش این است پیوسته به این کار ادامه می دهیم.



این نیست، باید برنامه گوساله پرستی هم چنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنا بر این خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار! و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را.

ولی بطوری که مفسران نوشته اند- و قاعده نیز چنین اقتضا می کند- هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد و دوری گزید، مبادا اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافیشان گردد.

عجیب اینکه: بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دگرگونیهای انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آنها با خود داشتند جمع کنند، در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره ای از روایات ششصد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت (۱).

ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

\*\*\*

ص: ۲۷۴

---

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

### ۱- شوق دیدار!

برای آنها که از مساله جاذبه عشق خدا بی خبرند گفتار موسی در پاسخ سؤال پروردگار پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار ممکن است عجیب آید آنجا که می گوید: " وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ " "پروردگار من به سوی تو عجله کردم تا رضایت را جلب کنم".

ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده اند که: وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد به خوبی می دانند که چه نیروی مرموزی موسی را به سوی میعادگاه "الله" می کشید و آن چنان با سرعت می رفت که حتی قومی را که با او بودند پشت سر گذاشت.

موسی پیش از آن حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها چشیده بود، او می دانست که تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات نیست.

آری چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته اند و به مرحله عشق حقیقی، عشق معبود جاودانی گام نهاده اند، عشق خداوندی که هرگز فنا در ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و خوبی بی حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه خوبی همه خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است.

بزرگ پروردگار! اذره از این عشق مقدس بما بچشان.

امام صادق ع-طبق روایتی-می فرماید:

المشتاق لا يشتهي طعاما، و لا يلتذ شرابا، و لا يستطيب رقادا، و لا يانس حميما و لا يأوى دارا...

و يعبد الله ليلا و نهارا، راجيا بان يصل الي ما يشتاقي اليه... كما اخبر الله عن موسى بن عمران في ميعاد ربه بقوله وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى : " مشتاق بيقرار نه ميل به غذا مي کند، نه از نوشيدني گوارا لذت مي برد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستي انس مي گيرد و نه در خانه اي آرام خواهد داشت... بلکه خدا را شب و روز بندگي مي کند، به اين اميد که به محبوبش (الله) برسد... آن چنان که خداوند از موسى بن عمران در باره ميعاد گاه پروردگارش نقل مي کند " وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى " (۱).

\*\*\*

## ۲- حرکتهاي ضد انقلابي در برابر انقلاب انبياء

معمولا- در برابر هر انقلابي، يك جنبش ضد انقلابي که سعی مي کند دستاوردهاي انقلاب را در هم پيچيده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دليل آن هم چندان پيچيده نيست، زيرا با تحقق يك انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته يك مرتبه نابود نمي شوند، معمولا- تفاله هايي از آن باقي ميمانند که براي حفظ موجوديت خویش به تلاش برمي خيزند و با تفاوت شرائط و کميت و کيفيت آنها، دست به اعمال ضد انقلابي آشکار يا پنهان مي زنند.

در جنبش انقلابي "موسی بن عمران" به سوی توحيد و استقلال و آزادي بني اسرائيل، سامري سردمدار اين جنبش ارتجاعی بود.

او که- مانند همه رهبران جنبشهاي ارتجاعی- به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و می دانست با استفاده از اين ضعفها می تواند غائله اي به راه اندازد، سعی کرد از زيورآلات و طلاهايي که معبود دنياپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله اي بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد

ص: ۲۷۶

قرار دهد(یا با استفاده از هر وسیله ای دیگر) تا صدایی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب(غیبت چند روزه موسی) و با توجه به اینکه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست، تقاضای بتی از موسی کردند، خلاصه با استفاده از تمام ضعفهای روانی و فرصتهای مناسب زمانی و مکانی، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آن چنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.

این توطئه هر چند به مجرد بازگشت موسی و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی بازنگشته بود چه می شد؟ به یقین برادرش هارون را یا می کشتند و یا آن چنان منزوی می کردند که صدای او به گوش هیچکس نرسد! آری هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملاً به هوش بود، کمترین حرکتهای شرک آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت، و توطئه های دشمن را در نطفه خفه کرد.

ضمناً باید به این واقعیت توجه داشت که بسیاری از انقلابهای راستین به دلایل مختلفی در آغاز متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می کند، و به همین دلیل باید کوشش کرد که هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آن چنان ساخته شوند که به هیچ وجه طوفانهای ضد انقلاب آنها را تکان ندهد و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند.

یا به تعبیر دیگر این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند و بدون شک این امر مهم نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید که این زمان هر چه ممکن است کوتاهتر شود.

در باره اینکه سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

### ۳- مراحل رهبری

بدون شک هارون در غیاب موسی در انجام رسالت خویش کمترین سستی به خرج نداد، ولی جهالت مردم از یک سو، و رسوبات دوران رقیب و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوششهای او را خنثی کرد.

او طبق آیات فوق وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

نخست به آنها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شما است، تا مغزهای خفته بیدار شود و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

مرحله دوم این بود که نعمتهای گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود بیاد آنها آورد، و مخصوصاً خدا را با صفت رحمت عامه اش توصیف کرد، تا اثر عمیقتری بگذارد و هم آنها را به آموزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ).

مرحله سوم این بود که آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی کرد (فَاتَّبِعُونِي).

و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشنا ساخت (وَاطِيعُوا أَمْرِي).

\*\*\*

### ۴- پاسخ به یک اشکال

مفسر معروف فخر رازی در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است و آن اینکه می گوید، شیعه به گفته معروف پیامبر ص به علی ع

ص: ۲۷۸

انت منی بمنزله هارون من موسی (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی) برای ولایت علی ع استدلال کرده اند، در حالی که هارون در برابر انبوه عظیم بت پرستان هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.

اگر براسستی امت محمد ص بعد از رحلت او راه خطا پیمودند بر علی ع واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچگونه ترس و تقیه فَاَتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي بگوید، چون چنین کاری را نکرد ما می فهمیم که راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است.

ولی گویا فخر رازی از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است.

۱- اینکه می گوید علی ع چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است، زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده، در کتاب نهج البلاغه فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه شقشقیه (خطبه سوم و خطبه ۸۷ و خطبه ۹۷ و خطبه ۹۴ و خطبه ۱۵۴ و خطبه ۱۴۷ که همگی در این زمینه سخن می گوید.

در جلد پنجم تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۷ سوره مائده پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که خود علی ع کرارا به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش استناد کرده است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۹ به بعد مراجعه فرمائید).

بعد از وفات پیامبر ص شرایط خاصی بود، منافقانی که در انتظار وفات پیامبر ص روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهایی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب

اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت ابو بکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی ع به خاطر همین امر نیز کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند.

اتفاقا هارون-با اینکه موسی در حیات بود-در برابر سرزنش برادر که چرا کوتاهی کردی صریحا عرض کرد **إِنِّي خَشِيْتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**: "من از این ترسیدم که به من بگویی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی" (طه-۹۴) و این نشان می دهد که او هم به خاطر ترس از اختلاف تا حدی کوتاه آمد.

\*\*\*

ص: ۲۸۰

اشاره

قَالَ يَا هَازُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنِ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَزُقْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَيْدْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَمَا ذَهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبَسِ مِنْهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلْهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)



۹۲- گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.

۹۳- از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟! ۹۴- گفت: ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی - اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی.

۹۵- (موسی رو به سامری کرد و) گفت، تو چرا این کار کردی، ای سامری؟! ۹۶- گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین نفس من مطلب را در نظر جلوه داد! ۹۷- (موسی) گفت: برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) خواهی گفت با من تماس بگیر! و تو میعاد (از عذاب خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و بین ما آن را نخست می سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!

۹۸- معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نمی باشد، و علم او همه چیز را فرا گرفته.

### تفسیر:

سرنوشت دردناک سامری!

به دنبال بحثی که موسی ع با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم، آیات مورد بحث نخست گفتگوی موسی ع را با برادرش هارون ع و سپس با سامری را منعکس می کند.

نخست رو به برادرش هارون کرده "گفت: ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی نمودی؟! (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم نگفتم جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز و راه مفسدان را در پیش مگیر (۱).

ص: ۲۸۲

---

۱-۱) سوره اعراف آیه ۱۴۲ (أُخْلِفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ وَلَا تَتَّبِعِ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برنخاستی؟ بنا بر این منظور از جمله "أَلَا تَتَّبِعَنِ" این است که چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی.

اما اینکه بعضی گفته اند منظور از این جمله این است که چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی، بسیار بعید به نظر می رسد و با پاسخی که هارون در آیات بعد می گوید، چندان تناسب ندارد.

سپس موسی اضافه کرد: "آیا تو در برابر فرمان من عصیان کردی؟! (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي)."

\*\*\* موسی با شدت و عصبانیت هر چه تمامتر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.

هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد، و از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت: "فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی" (قَالَ يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِرِشِّي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح است (سوره اعراف آیه ۱۴۲).

او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم، بر خلاف دستور

تو بود، و حق داشتی مرا مؤاخذه می کردی.

و به این ترتیب هارون بی گناهی خود را اثبات کرد، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره اعراف آیه ۱۵۰ آمده: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّ عَفْوَنِي وَ كَادُوا يَقتُلُونِي: "این جمعیت نادان، مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند" من بی گناهم، بی گناه.

در اینجا این سؤال پیش می آید که موسی ع و هارون ع بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث و عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند چگونه قابل توجیه است؟ در پاسخ می توان گفت: که موسی یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل دو مطلب را می خواست اثبات کند: نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مساله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک می زند و بر سر می زند، تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آنها این برنامه ها، مؤثر است و قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است. دیگر اینکه بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی کنند.

\*\*\*

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او، به محاکمه سامری پرداخت و "گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری؟! ( قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ).

\*\*\* او در پاسخ "گفت: من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند" ( قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ ).

"من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا را گرفتم، و سپس آن را به دور افکندم و اینچنین نفس من مطلب را در نظر زینت داد!" ( فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَبَدَّنْتُهَا وَ كَذَلِكُكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي ).

در اینکه: منظور سامری از این سخن چه بوده؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است:

نخست اینکه: مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده های خشک شده دریا در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتم، و برای امروز ذخیره کردم، و آن را در درون گوساله طلایی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است! تفسیر دیگر اینکه: من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم، و سپس در آن تردید کردم و آن را بدور افکندم، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم، و این در نظر من جالبتر و زیباتر بود! طبق تفسیر اول، "رسول" به معنی "جبرئیل" است، در حالی که در تفسیر دوم "رسول" به معنی موسی است.

"اثر" در تفسیر اول به معنی "خاک زیر پا" است، و در تفسیر دوم به معنی "بخشی از تعلیمات است"، "نبدتها" در تفسیر اول به معنی افکندن خاک در

درون گوساله است، و در تفسیر دوم به معنی رها کردن تعلیمات موسی ع است و بالآخره "بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ" در تفسیر اول اشاره به مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی شناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی در باره آئین موسی ع است.

به هر حال هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است، ولی رویهمرفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می رسد، بخصوص اینکه در حدیثی در کتاب "احتجاج طبرسی" می خوانیم هنگامی که امیر مؤمنان علی ع بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آنها "حسن بصری" بود، و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی ع می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم، امیر مؤمنان فرمود:

اما ان لكل قوم سامریا و هذا سامری هذه الامه! انه لا يقول لا مساس و لكنه يقول لا قتال: "بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی ع این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مردم می گوید لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت) (۱).

از این حدیث چنین استفاده می شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق بجانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است و این معنی با تفسیر دوم مناسبتر می باشد.

\*\*\*

ص: ۲۸۶

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی ع به هیچوجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور در باره او و گوساله اش داد:

نخست اینکه به او گفت: "باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری، و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت: با من تماس نگیر!" (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ). و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

بعضی از مفسران گفته اند که جمله "لَا مِسَاسَ" اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی ع است که در باره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد (۱).

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود، و در بیابانها متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعتهاى خود می خواست، گروه های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است، چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی در باره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت،

ص: ۲۸۷

گرفتار بیماری می شد.

یا اینکه سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد "لَا مَسَاسَ" (با من تماس نگیرید!) (۱).

مجازات دوم سامری این بود که موسی ع کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت "تو وعده گاهی در پیش داری- وعده عذاب دردناک الهی- که هرگز از آن تخلف نخواهد شد" (وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ) (۲).

سومین برنامه این بود که موسی به سامری گفت: "به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن و بین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم" (تا برای همیشه محو و نابود گردد) (وَإِنظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه جمله "لنحرقنه" (ما آن را قطعاً می سوزانیم) دلیل بر آن است که گوساله جسم قابل سوختن بوده و این عقیده کسانی را که می گویند:

گوساله طلایی نبود بلکه به خاطر خاک پای جبرئیل تبدیل به موجود زنده ای شده بود تایید می کند.

در پاسخ می گوئیم: ظاهر جمله "جسدًا لَهُ خُورًا" آن است که گوساله مجسمه بیجان بود که صدایی شبیه صدای گوساله (به طریقی که قبلاً گفتیم)

ص: ۲۸۸

---

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۲۸۱.

۲- ۲) "لَنْ تُخْلَفَهُ" فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله رویهمرفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند آن را در باره تو تخلف نخواهد کرد.

از آن برمی خاست، و اما مساله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد، یکی اینکه این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالا چوب هم در آن به کار رفته و طلا پوششی برای آن بوده است.

دیگر اینکه به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر و توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همانگونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما تکرار شد! بنا بر این بعد از سوزاندن، آن را با وسائلی خرد کرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند.

سؤال دیگر اینکه: آیا ریختن اینهمه طلا به دریا مجاز بوده؟ و اسراف محسوب نمی شده؟ پاسخ اینکه: گاهی برای یک هدف عالی و مهمتر مانند کوبیدن فکر بت - پرستی لازم می شود که با بتی این چنین معامله شود مبادا ماده فساد در میان مردم بماند، و باز هم برای بعضی وسوسه انگیز باشد.

بعبارت روشنتر اگر موسی ع طلاهایی که در ساختن گوساله به کار رفته بود، باقی می گذارد، و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آنها زنده شود، در اینجا می بایست این ماده گرانبه را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود و راهی جز این نبود، و به این ترتیب موسی با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت توانست غائله گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند، بعدا نیز خواهیم دید که با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی



\*\*\* و در آخرین جمله موسی، با تاکید فراوان روی مسأله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت: "معبود شما تنها الله است، همان خدایی که معبودی جز او نیست، همان خدایی که علمش همه چیز را فرا گرفته" (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

نه همچون بتهای ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زبانی را دفع می کنند.

در واقع جمله "وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا" در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل در باره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد**

روش موسی ع در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل، روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

اگر موسی ع می خواست تنها با اندرز و موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد مسلماً کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد، در مقابل برادرش، در مقابل سامری

ص: ۲۹۰

---

۱-۱) نظیر این برخورد قاطع برای ریشه کن کردن افکار انحرافی را در مورد مسجد ضرار در قرآن به طور اشاره، و در تاریخ و حدیث به طور مشروح، می خوانیم که پیامبر (ص) دستور داد مسجد ضرار را نخست بسوزانند و باقیمانده آن را ویران کنند و جایگاه آن را محل زباله مردم مدینه سازند (برای توضیح بیشتر به جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۳ ذیل آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره توبه مراجعه فرمائید).

و در مقابل گوساله پرستان، اول از "برادرش" شروع کرد، محاسن او را گرفته و کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هر چند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی "سامری" رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه، و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

بعد به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و به آنها حالی کرد که این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند، و این خونهای کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد و به این ترتیب جمعی از گنهکاران بدست خودشان اعدام شوند تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آنها بیرون رود که شرح این ماجرا را در جلد اول ذیل آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره بقره تحت عنوان "یک توبه بی سابقه" بیان کرده ایم.

و به این ترتیب نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه و بعد از ثبوت براءت او، به سراغ عامل فساد، و سپس به سراغ طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

\*\*\*

## ۲- سامری کیست؟

اصل لفظ "سامری" در زبان عبری، "شمري" است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف "شین" به حرف "سین" تبدیل می گردد، چنان که "موشی" به "موسی" و "یشوع" به "یسوع" تبدیل می گردد، بنا بر این سامری نیز منسوب به "شمرون" بوده، و شمرون فرزند

ص: ۲۹۱

یشاکر چهارمین نسل یعقوب است.

و از اینجا روشن می شود خرده گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که قرآن شخصی را که در زمان موسی می زیسته و سردمدار گوساله پرستی شد، سامری منسوب به شهر "سامره" معرفی کرده در صورتی که سامره در آن زمان اصلاً وجود نداشت، بی اساس است زیرا چنان که گفتیم سامری منسوب به شمر و ناهام است نه سامره (۱).

به هر حال سامری مرد خودخواه و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

ص: ۲۹۲

اشاره

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰)  
 خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ  
 إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴)

ترجمه:

۹۹- اینچنین اخبار گذشته را برای تو بازگو می کنیم، و ما از ناحیه خود ذکر (و قرآنی) به تو دادیم.

۱۰۰- هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت! ۱۰۱- جاودانه در آن خواهند ماند، و بد باری است برای آنها در روز قیامت! ۱۰۲- همان روز که در صور دمیده می شود و مجرمان را با بدن های کبود در آن روز جمع می کنیم.

۱۰۳- آنها در میان خود آهسته گفتگو می کنند (بعضی می گویند) شما تنها ده (شبانه روز در عالم برزخ) توقف کردید.

۱۰۴- ما به آنچه آنها می گویند آگاه‌تریم، هنگامی که آن کس که از همه آنها روشی بهتر دارد می گوید شما تنها یک روز درنگ کردید!

### تفسیر:

بدترین باری که بر دوش می کشند!

با اینکه در آیات گذشته که پیرامون تاریخ پر ماجرای موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان و سامری سخن می گفت، بحثهای گوناگونی به تناسب در لابلای آیات بیان شد، در عین حال پس از پایان گرفتن این بحثها یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: "اینچنین اخبار گذشته را برای تو یکی بعد از دیگری بازگو می کنیم" (كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَلْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ).

سپس اضافه می کند: "ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم" (وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا).

قرآنی که مملو است از درسهای عبرت، دلایل عقلی، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدارکننده آیندگان.

اصولاً - قسمت مهمی از قرآن مجید، بیان سرگذشت پیشینیان است ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسانساز است بی دلیل نیست دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها، عوامل پیروزی و شکست اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلای صفحات تاریخ آنها نهفته شده است.

به طور کلی، از مطمئن ترین علوم، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود، و نتایج عینی آن مشهود می گردد.

تاریخ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسانها است و در این آزمایشگاه سر - بلندی و شکست اقوام، کامیابی و ناکامیها، خوشبختیها و بدبختیها همه و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار دارد، و ما می توانیم بخشی از مطمئن ترین دانشهای خود را در زمینه مسائل زندگی از آن

به تعبیر دیگر، حاصل زندگی انسان-از یک نظر-چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یک جا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می شود.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی ع در اندرزهای حکیمانه اش به فرزندش امام مجتبی ع مخصوصاً روی این نکته تکیه کرده می فرماید:

ای بنی!انی و ان لم اکن عمرت من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم، و سرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم، فعرفت صفو ذلک من کدره، و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله:

"پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان تفکر نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گویی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده ام، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم، و سود و زیانش را دانستم، و از میان تمام آنها قسمتهای مهم و برگزیده را برای خلاصه نمودم" (۱).

بنا بر این: تاریخ آئینه ای است گذشته را نشان می دهد و حلقه ای است که امروز را با دیروز متصل می کند، و عمر انسان را به اندازه خود بزرگ می نماید! تاریخ معلمی است که رمز عزت و سقوط امتهای را بازگو می کند، به ستمگران اخطار می دهد، سرنوشت شوم ظالمان پیشین که از آنها نیرومندتر بودند مجسم می سازد، به مردان حق بشارت می دهد و به استقامت دعوت می کند، و آنها را

در مسیرشان دلگرم می سازد.

تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسانها را روشن می سازد، و جاده ها را برای حرکت مردم امروز باز و هموار می کند.

تاریخ تربیت کننده انسانهای امروز و انسانهای امروز سازنده تاریخ فردایند.

خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است.

ولی اشتباه نشود به همان اندازه که بیان یک تاریخ راستین، سازنده و تربیت کننده است، تاریخهای ساختگی و تحریف یافته، فوق العاده مایه گمراهی است و به همین دلیل آنها که دلهای بیماری دارند، همیشه سعی کرده اند با تحریف تاریخ انسانها را فریب دهند و از راه خدا بازدارند و نباید فراموش کنیم که تحریف در تاریخ فراوان است (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "ذکر" در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن اشاره به خود قرآن می کند، چرا که آیاتش موجب تذکر و یاد-آوری انسانها و بیداری و هشجاری است.

\*\*\* و به همین جهت آیه بعد از کسانی سخن می گوید که حقایق قرآن و درسهای عبرت تاریخ را فراموش کنند، می گوید: "کسی که از قرآن روی بگرداند در قیامت بار سنگینی از گناه و مسئولیت بر دوش خواهد کشید" (مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا).

آری اعراض از پروردگار، انسان را به آن چنان بیراهه ها می کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می نهد

ص: ۲۹۶

---

۱-۱) در زمینه تاریخ و اهمیت آن در آغاز سوره یوسف، و پایان آن (جلد ۹ صفحه ۲۹۲ و جلد دهم صفحه ۱۰۰)، و همچنین ذیل آیه ۱۲۰ سوره هود (جلد ۹ صفحه ۲۸۳) بحث کرده ایم.

(اصولاً کلمه وزر، خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تاکید بیشتری در این زمینه می کند).

\*\*\* سپس اضافه می کند: "آنها در میان این اعمالشان جاودانه خواهند ماند" ( خَالِدِينَ فِيهِ ).

"و این بار سنگین گناه، بد باری است برای آنها در روز قیامت" ( وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ).

جالب توجه اینکه: ضمیر "فیه" در این آیه به "وزر" باز می گردد یعنی آنها در همان وزر و مسئولیت و بار سنگینشان، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوئیم آنها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می مانند) و این خود اشاره ای است به مساله تجسم اعمال و اینکه انسان به وسیله همان اعمال و کارهایی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می بیند.

\*\*\* سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته چنین می گوید: "همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدنهای کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم" ( يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ).

همانگونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم از آیات قرآن استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد گرفت که از هر کدام از آنها به "نفخه صور" (دمیدن در شیپور!) تعبیر شده که به خواست خدا شرح آن را در سوره زمر ذیل آیه ۶۸ بیان خواهیم کرد.

واژه "زرق" جمع "ازرق" معمولاً به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده نیز اطلاق



می گردد چه اینکه بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.

بعضی نیز این کلمه را به معنی "نابینا" تفسیر کرده اند، زیرا گاه می شود که افراد کبود چشم، ضعف بینایی فوق العاده ای دارند که معمولاً توأم با بور بودن تمام موهای بدن آنها است، اما آنچه در تفسیر بالا ذکر کردیم شاید از همه بهتر باشد.

\*\*\* در این حال مجرمان در میان خود، در باره مقدار توقفشان در عالم برزخ آهسته به گفتگوی می پردازند، بعضی می گویند: شما تنها ده شب (یا ده شبانه روز) در عالم برزخ بودید (يَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا) (۱).

بدون شك مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می رسد.

این آهسته گفتن آنها یا بخاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا بوده باشد که آخرت و حوادث وحشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می آید.

\*\*\* سپس اضافه می کند "ما به آنچه می گویند کاملاً آگاهیم"

ص: ۲۹۸

---

۱- ۱) از نظر ادبیات عرب چون "عشر" در اینجا به صورت مذکر آمده است حتما مضاف الیه آن "لیال" که مؤنث است باید باشد اما اگر مضاف الیه آن ایام بود می بایست گفته شود "عشره" ولی از بعضی از ادباء عرب چنین نقل شده که هنگامی که عدد به صورت تنها ذکر شود و تمیز آن حذف گردد دیگر قاعده سابق اجرا نمی شود بنا بر این عشر در اینجا اشاره به ده روز است.

( نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ).

خواه آهسته بگویند یا بلند.

"و در این هنگام کسی که از همه آنها راه و روشی بهتر و عقل و درایتی بیشتر دارد میگوید تنها شما یک روز درنگ کردید!" ( إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ).

مسلمانان ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است، و ۱۰ روز به کمترین اعداد عشرات، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می کند، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به "أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً" کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن، با کمترین عدد سازگارتر می باشد (دقت کنید).

ص: ۲۹۹

اشاره

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ  
 الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ  
 لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتَ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا  
 (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا (۱۱۲)

ترجمه:

۱۰۵- از تو در باره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگرم آنها را (متلاشی کرده) بر باد می دهد!

۱۰۶- سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد! ۱۰۷- به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی!  
۱۰۸- در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لیک می گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی! ۱۰۹- در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است.

۱۱۰- آنچه را آنها (مجرمان) در پیش دارند و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشتند می داند، ولی آنها احاطه به (علم) او ندارند.

۱۱۱- و همه چهره ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می شود، و مایوس (و زیانکار) کسانی که بار ظلم بر دوش کشیدند! ۱۱۲- (اما) آن کس که اعمال صالحی انجام دهد در حالی که مؤمن باشد نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش.

### تفسیر:

#### صحنه هول انگیز قیامت

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث نیز همین مساله را پیگیری می کند.

از نخستین آیه چنین برمی آید که مردم از پیامبر ص در باره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند، چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده قابل تزلزل بوده باشد، و تازه اگر بخواهد از جا کنده شود کدام باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد.

لذا می گوید: "از تو در باره کوه ها سؤال می کنند" (و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ).

در پاسخ: "بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه

کرده سپس بر باد می دهد!" (فَقُلْ يَنْسِفَهَا رَبِّي نَسْفًا) (۱).

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوه ها چنین استفاده می شود که آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند:

نخست به لرزه در می آیند (يَوْمَ تَزُجُّ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ - مزمل-۱۴).

سپس به حرکت در می آیند (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا - طور-۱۰) در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن در می آیند (وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا - مزمل-۱۴).

و در آخرین مرحله آن چنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشمهای زده شده به نظر می رسد (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ - قارعه-۵).

\*\*\* آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوه ها و پراکنده شدن ذرات آن، "خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف و مستوی و بی آب و گیاه در می آورد" (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا) (۲).

\*\*\* آن چنان که در آن هیچگونه اعوجاج و پستی و بلندی مشاهده نخواهی

ص: ۳۰۲

---

۱-۱) ماده "نسف" در لغت به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود، و در اینجا اشاره به متلاشی شدن و خرد شدن کوه ها و سپس بر باد رفتن آنها است.

۲-۲) "قاع" زمین صاف و مستوی است و بعضی آن را به محلی که آب در آن جمع می شود تفسیر کرده اند، و اما "صفصف" گاهی به معنی زمینی که خالی از هر گونه گیاه است تفسیر شده، و گاه به معنی زمین صاف، و از مجموع این دو وصف استفاده می شود که در آن روز، کوه ها و گیاهان همگی از صفحه زمین محو می شوند و زمینی صاف و ساده باقی میماند.

کرد" (لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا) (۱).

\*\*\* در این هنگام دعوت کننده الهی، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند و همگی بی کم و کاست، دعوت او را لبیک می گویند و از او پیروی می نمایند" (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ).

آیا این دعوت کننده "اسرافیل" است یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقاً مشخص نشده است، ولی هر کس که باشد آن چنان فرمانش نافذ است که هیچکس قدرت بر تخلف از آن را ندارد.

جمله "لَا عِوَجَ لَهُ" (هیچ انحراف و کجی ندارد) ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو، جالب توجه اینکه همانگونه که سطح زمین آن چنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز آن چنان صاف و مستقیم و پیروی از او آن چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.

"در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته، چیزی نمی شنوی" (وَ خَسَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا) (۲).

ص: ۳۰۳

۱-۱) "عوج" به معنی کجی و گودی است، و "امت" به معنی زمین مرتفع و تپه است، بنا بر این آیه مجموعاً چنین معنی می دهد که در آن روز هیچگونه پستی و بلندی در زمین دیده نمی شود.

۲-۲) "همس" (بر وزن لمس) آن چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید به معنی صدای آهسته و پنهان است، و بعضی آن را به صدای آهسته پا (پاهای برهنه) تفسیر کرده اند، و بعضی به حرکت لبها، بی آنکه صدایی از آن شنیده شود که تفاوت زیادی با هم ندارد.

این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه اعمال و یا هر دو.

\*\*\* از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعیانی شفاعت شوند بلافاصله اضافه می کند: "در آن روز شفاعت هیچکس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده، و از گرفتار آنها در این زمینه راضی است" (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا).

اشاره به اینکه: شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد هم در مورد شفاعت کننده، و هم در مورد شفاعت شونده، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد.

حقیقت این است که گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازیهای دنیا نمی دانند، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است، درسی است برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند، ولی احیانا گرفتار کمبودها و لغزشها می شوند، این لغزشها ممکن است گرد و غبار یاس و نومیدی بر دلهاشان پاشد، در اینجا است که شفاعت به عنوان یک نیروی محرک به سراغ آنها می آید و می گوید: مایوس نشوید و راه حق را هم چنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید، و اگر لغزشی از شما سر زده است شفیعیانی هستند که به اجازه خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فرا گرفته از شما شفاعت می کنند.

شفاعت، دعوت به تنبلی، یا فرار از زیر بار مسئولیت، و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست، شفاعت دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه در

گرچه بحث شفاعت را به طور مشروح در جلد اول ذیل آیه ۴۷ و ۴۸ سوره بقره و جلد دوم ذیل آیه ۲۵۵ سوره بقره آورده ایم بد نیست در اینجا داستان جالبی را بر آن بیفزائیم و آن اینکه: عالم ربانی مرحوم یاسری از علمای محترم تهران چنین نقل می کرد که شاعری به نام "حاجب" که در مساله شفاعت گرفتار اشتباهات عوام شده بود شعری به این مضمون می سراید: حاجب اگر معامله حشر با علی است من ضامنم که هر چه بخواهی گناه کن!! شب هنگام امیر مؤمنان علی ع را در خواب می بیند در حالی که عصبانی و خشمگین بوده می فرماید شعر خوبی نگفتی!، عرض می کند چه بگویم؟ می فرماید شعرت را این چنین اصلاح کن: حاجب اگر معامله حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن! \*\*\* و از آنجا که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزاء، نیاز به آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها دارد، در آیه بعد چنین اضافه می کند: "خداوند آنچه را مجرمان در پیش دارند و آنچه را در دنیا پشت سر گذاشته اند، همه را می داند، و از تمام افعال و سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است، ولی آنها احاطه علمی به پروردگار ندارند" (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) (۱).

ص: ۳۰۵

---

۱-۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیرهای جمع در جمله نخست به شفاعت کنندگان بازمی گردد و بعضی نیز احتمال داده اند که ضمیر در "به" به اعمال مجرمان و نتیجه های آن بر می گردد، ولی آنچه در بالا گفتیم صحیحتر به نظر می رسد (دقت کنید).



و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن.

\*\*\* "در آن روز همه مردم در برابر خداوند حی قیوم، کاملاً خاضع می شوند" ( وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ).

"عنت" از ماده "عنوه" به معنی خضوع و ذلت آمده، لذا به اسیر، "عانی" گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است.

و اگر می بینیم در اینجا خضوع به "وجوه" (صورتها) نسبت داده شده، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که "وجوه" در اینجا به معنی "رؤساء" و سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد).

انتخاب صفت "حی و قیوم" از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مساله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: "مایوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند" ( وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ).

گویب ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می کند و از پیشرفت او به سوی نعمتهای جاویدان الهی بازمی دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران، از اینکه در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند اما آنها زیر بار سنگین

ظلم در کنار جهنم زانو زده اند نومیدانه به آنها نگاه می کنند و حسرت می برند!

\*\*\* و از آنجا که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سر- نوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته می گوید:

"اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان" (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا) (۱).

تعبیر به "مِنَ الصَّالِحَاتِ" اشاره به این است که اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند لا اقل بخشی از آن را بجا می آورند، چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همانگونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق، قید و هو مؤمن آمده است.

اصولاً "عمل صالح" نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند بدون شک محدود و ضعیف و استثنایی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- فرق "ظلم" و "هضم"**

در آخرین جمله آیات مورد بحث خواندیم که مؤمنان صالح، در آن روز

ص: ۳۰۷

---

۱- ۱) "هضم" در لغت به معنی نقص است، و اگر جذب شدن غذا را به بدن هضم می گویند به خاطر آن است که آن غذا ظاهراً کم می شود و تفاله های آن باقی می ماند.

نه از ظلم می ترسند و نه از هضم، بعضی از مفسران گفته اند ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤاخذه گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند، چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند که اولی اشاره به آن است از نبود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آنست که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند، چرا که حساب الهی دقیق است.

این احتمال نیز وجود دارد که این مؤمنان صالح احتمالاً لغزشهایی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزشها را بیش از آنچه هست در باره آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند.

تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا اشاره به همه این معانی باشد.

\*\*\*

## ۲- مراحل رستاخیز

در آیات فوق به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است:

۱- مردگان به حیات بازمی گردند (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

۲- گنهکاران جمع و محشور می شوند (نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ).

۳- کوه های زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملاً مستوی می گردد (يُنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا).

۴- همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها

خاموش و آهسته می گردد (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ ...).

۵- در آن روز شفاعت بی اذن خدا مؤثر نیست (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ ...).

۶- خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ...).

۷- همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).

۸- ظالمان مایوس می گردند (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).

۹- مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ...).

\*\*\*

اشاره

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

ترجمه:

۱۱۳- و اینگونه آن را قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم، و انواع وعیدها (و انذار) را در آن بازگو نمودیم، شاید آنها تقوا پیشه کنند، یا برای آنان تذکری ایجاد نماید! ۱۱۴- پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است، و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن!

تفسیر:

بگو: خداوند! علم مرا افزون کن

آیات فوق در واقع اشاره ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید آمده است.

می فرماید: "این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لا اقل تذکری برای آنها گردد" (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا).

تعبیر به "كذلك" در واقع، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه بیان

شده است، و درست به این می ماند که انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: اینچنین باید پند داد، (بنا بر این نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته اند و از معنی آیه دور است نداریم).

کلمه "عربی" گرچه به معنی زبان عربی است، ولی از دو نظر در اینجا اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می باشد:

نخست اینکه: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قویترین ادبیات است.

دیگر اینکه گاه جمله "صرفنا" اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلاً مساله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امتهای پیشین، و گاهی به صورت خطاب به حاضران، و گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباسهای دیگر بیان می کند.

تفاوت جمله "لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ" با جمله "يُخِيدُ لَهُمْ ذِكْرًا" ممکن است از این نظر باشد که در جمله نخست می گوید: هدف پیدایش تقوا به صورت کامل است، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود لا اقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که فعلاً تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزکاران و دومی اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزکاران است، چنان که در آیه ۲ سوره انفال می خوانیم: إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا:

"وقتی که آیات قرآن بر مؤمنان خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می گردد".

در حقیقت در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤثر تعلیم و تربیت شده است نخست مساله صراحت در بیان و رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن

آنها، و دیگر بیان مطالب در لباسهای گوناگون است که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دلها می گردد.

\*\*\* آیه بعد اضافه می کند: "بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است" (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ).

ممکن است ذکر کلمه "حق" بعد از کلمه "ملک" به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه "ملک" (سلطان) خاطره بدی دارند، و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: "خداوند ملک بر حق است".

و از آنجا که گاه پیامبر ص بخاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می شود: "نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود" (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ).

"و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن" (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می شود که پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند مانند "لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ":

زبان را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده، بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آن را تلاوت نمایی، سپس هنگامی که ما آن را بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن" (۱).

\*\*\*

ص: ۳۱۲

## ۱- حتی در گرفتن وحی عجله مکن -

جمله های اخیر در سهای آموزنده ای در برداشت، از جمله، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی، بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده، هنوز مطلب تمام نشده به تکرار یا تکمیل آن می پردازند، این امر گاهی ریشه کم صبری دارد و گاهی غرور و اظهار وجود، ولی گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و انجام ماموریتی انسان را بر این کار وادار می کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد، ولی، نفس عمل یعنی عجله کردن غالباً ایجاد مشکلات می کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده، هر چند به منظور صحیحی باشد اصولاً کارهایی که شتابزده انجام می گیرد خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعاً کار پیامبر ص به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، ولی او باید در همه چیز سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنند جایی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد تکلیف بقیه کارها روشن است.

البته عجله را با سرعت نباید اشتباه کرد: سرعت آن است که برنامه کاملاً تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد سپس بدون فوت وقت برنامه پیاده شود ولی عجله آنست که هنوز برنامه کاملاً پخته نباشد، و نیاز به تکمیل و بررسی داشته باشد، به همین دلیل سرعت، مطلوب است و عجله و شتاب نامطلوب.

البته در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز گفته اند از جمله اینکه گاهی به هنگام دیر شدن وحی پیامبر بی تابی می کرد، آیه به او تعلیم می دهد بی تابی مکن، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می کنیم، و بعضی گفته اند چون آیات قرآن مجید یک بار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر ص نازل شد، و یک بار هم بطور تدریجی در مدت ۲۳ سال، لذا پیامبر ص بهنگام نزول تدریجی آیات، گاه پیشقدم بر جبرئیل می شد، قرآن دستور می دهد در این کار عجله مکن و بگذار نزول تدریجی هر کدام به موقع خود انجام گیرد.



ولی تفسیر نخست نزدیکتر به نظر می رسد.

\*\*\*

## ۲- در علم افزون طلب باش -

از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: "بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن" جلو این پندار گرفته شده است، یعنی شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در جمله اول به پیامبر ص دستور داده شده است که در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده است که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن بخواهد.

به هر حال جایی که پیامبر ص با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مامور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، و وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و ثریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد چرا که حکمت گمشده مؤمن است نزد هر کس بیاید آن را می گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد.

مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد.

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه "فارغ التحصیل" یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجوی

است و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم، او عرض کرد خداوند این شادی را افزون کند این چه شادی است؟ فرمود:

□  
إذا كان ليله الجمعة وافى رسول الله (ص) العرش و وافى الأئمة (ع) و وافينا معهم فلا ترد ارواحنا بأبداننا إلا بعلم مستفاد و لو لا ذلك لانفدنا! "هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر ص و ارواح ائمه ع و ما با آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدنها باز نمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت!" (۱).

این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که فرمود:

□ □  
إذا أتى على يوم لا- ازداد فيه علما يقربني إلى الله فلا بارك الله لي في طلوع شمسه: "آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد!" (۲).

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

اعلم الناس من جمع علم الناس إلى علمه، و أكثر الناس قيمة أكثرهم علما و اقل الناس قيمة أقلهم علما: "داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهارترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد" (۳) و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

ص: ۳۱۵

۱-۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۳۹۷.

۲-۲) تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین و صافی ذیل آیات مورد بحث.

۳-۳) سفینه البحار جلد ۲ ص ۲۱۹ (ماده علم).

اشاره

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (١١٥) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (١١٦) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (١١٧) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ (١١٨) وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ (١١٩) فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْئَسُ (١٢٠) فَأَكَلَا مِنْهَا فَيَدَتْ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰهَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (١٢١) ثُمَّ اجْبَلَاهُ رَبُّهُ قَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ (١٢٢)

۱۱۵- ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد، عزم استواری برای او نیافتیم! ۱۱۶- آن هنگام که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد).

۱۱۷- گفتیم: ای آدم این دشمن تو و همسر تو است، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد.

۱۱۸- (اما تو در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی شوی، و برهنه نخواهی شد.

۱۱۹- و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد! ۱۲۰- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم؟! ۱۲۱- سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و از برگهای (درختان) بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند، (بالآخره) آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و از پاداش او محروم شد!

۱۲۲- سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت، و هدایتش کرد.

### آدم و فریبکاری شیطان

قسمت عمده این سوره بیان سرگذشت موسی ع و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی در آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.

شاید اشاره به این نکته که مبارزه حق و باطل منحصر به امروز و دیروز و موسی ع و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و هم چنان ادامه دارد.

گرچه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است، در اینجا نخست از پیمان آدم با خدا سخن می گوید، می فرماید: ما از آدم قبلا عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد" (!) وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰی اٰدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ

در اینکه منظور از این عهد، کدام عهد است، بعضی گفته اند فرمان خدا دائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است، روایات متعددی نیز این تفسیر را تایید می کند.

در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز شاخ و برگ این معنی می توان شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.

و اما "نسیان" در اینجا مسلماً به معنی فراموشی مطلق نیست، زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همانگونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده می گوئیم گویا عهد خود را فراموش کردی، یعنی درک کردن تو همانند یک فرد فراموش کار است، و یا به معنی فراموشکاریهایی است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح "ترک تحفظ" پیدا می شود.

و منظور از "عزم" در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند.

به هر حال بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد بلکه تنها ترک اولایی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود، بخصوص اینکه نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته، زیرا به او فرموده بود که اگر از درخت ممنوع بخوری حتما گرفتار زحمت فراوان خواهی شد (شرح همه اینها و همچنین منظور از شجره ممنوعه و مانند آن را در جلد ششم صفحه ۱۱۵ به بعد ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره اعراف مشروحا آورده ایم).

\*\*\*

سپس به بخش دیگر این داستان اشاره کرده می گوید: "به خاطر بیاورید هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید" (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار، ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچکس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنا بر این سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی بخاطر آفرینش این موجود با عظمت که: شایسته ستایش آن آفریدگاری است کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی! و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است.

\*\*\* به هر حال ما در این موقع به آدم اخطار کردیم و "گفتیم: ای آدم با این برنامه مسجل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد" (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى).

روشن است که "جنت" در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد، این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغهای این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته، و لذا خداوند به آدم اخطار می کند که اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد ("تسقی")

از ماده شقاوت و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است).

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا خداوند نخست روی سخن را به هر دو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: **فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ** (شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند) ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته، می گوید: **"فتشقی"**: "تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد".

این اختلاف تعبیر ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنجها در درجه اول متوجه آدم بود و حتی او وظیفه داشت که مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار! یا اینکه: چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم بوده، نقطه پایان نیز متوجه او شده است.

\*\*\* سپس خداوند آسایش بهشت و درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می دهد "تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی شوی" (**إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى**).

\*\*\* "و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی دهد" (**وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى**).

در اینجا سؤالی برای مفسران مطرح شده و آن اینکه چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولاً تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند؟ در پاسخ این سؤال چنین گفته اند که میان "تشنگی" و "تابش آفتاب" پیوند انکارناپذیری است، ("تضحی" از ماده "ضحی" به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است).

و اما جمع میان گرسنگی و برهنگی ممکن است بخاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است! (بهتر این است که گفته شود این دو-برهنگی و گرسنگی- دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می شوند).

به هر حال در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدایی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تامین این نیازمندیها در بهشت بخاطر وفور نعمت بوده است و در واقع ذکر این امور توضیحی است برای آنچه در جمله "فتشقی" (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

\*\*\* اما با این همه شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست" و شروع به وسوسه آدم کرد و گفت ای آدم! آیا درخت عمر جاویدان را بتو نشان بدهم که هر کس از میوه آن بخورد همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را می خواهی بدانی؟! (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ).

"وسوسه" در اصل به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به منظور مطالب بد و افکار بی اساس به ذهن گفته شده، اعم اینکه از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون عامل آن شود.

در واقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به اینجا رسید که او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از این دو عامل استفاده کرد، و به تعبیر دیگر همانگونه که خداوند به آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور سازی همیشه در بهشت مشمول نعمتهای پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری همیشه شیطانها در آغاز برنامه های خود را



از همان راههایی شروع می کنند که رهبران راه حق شروع کرده اند، ولی چیزی نمی گذرد که آن را به انحراف می کشانند، و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه ها قرار می دهند.

\*\*\* سرانجام آنچه نمی بایست بشود شد، و آدم و حوا هر دو از درخت ممنوع خوردند، و به دنبال آن لباسهای بهشتی از اندامشان فرو ریخت و اعضایشان آشکار گشت! (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا). (۱)

هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله "از برگهای درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند" (وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ) (۲).

آری عاقبت "آدم پروردگارش را عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند" (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى).

"غوی" از ماده "غی" گرفته شده که به معنی کاری جاهلانه است که از اعتقاد نادرستی سرچشمه می گیرد، و چون در اینجا آدم بخاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد از آن تعبیر به "غوی" شده است.

بعضی از مفسران "غوی" را بمعنی جهل و نادانی ناشی از غفلت و بعضی بمعنی محرومیت و بعضی بمعنی فساد در زندگی گرفته اند.

به هر حال "غی" نقطه مقابل رشد است، رشد آن است که انسان از طریقی

ص: ۳۲۲

- 
- ۱-۱ "سوات" جمع "سوته" (بر وزن عوره) در اصل به معنی هر چیزی است که ناخوشایند است، و لذا گاه به "جسد مرده" و گاه به "عورت" گفته می شود، و در اینجا منظور همین معنی اخیر است.
- ۲-۲ "یخصفان" از ماده "خصف" در اینجا به معنی دوختن لباس است.

برود و به مقصد برسد اما "غی" آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند.

\*\*\* ولی از آنجا که آدم ذاتا پاک و مؤمن بود و در طریق رضای خدا گام برمی داشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت جنبه استثنایی داشت، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت، بلکه "بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد" (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ).

\*\*\*

### آیا آدم مرتکب معصیتی شد؟

گرچه عصیان در عرف امروز معمولا به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از اینکه این فرمان یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنا بر این به کار رفتن کلمه عصیان، لزوما به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست، بلکه می تواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد.

از این گذشته گاهی "امر و نهی" جنبه ارشادی دارد، همانند امر و نهی طیب که به بیمار دستور می دهد فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طیب کند تنها به خود ضرر می زند چرا که ارشاد و راهنمایی طیب را نادیده گرفته است.

خداوند نیز به آدم فرموده بود از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد، و نتیجه اش را نیز دید.

این سخن مخصوصا با توجه به اینکه دوران توقف آدم در بهشت دوران آزمایش بود نه دوران تکلیف، مفهوم روشنتری به خود می گیرد.

از این گذشته عصیان و گناه گاه جنبه مطلق دارد یعنی برای همه بدون

استثناء گناه است، مانند دروغ گفتن و ظلم کردن و اموال حرام خوردن، و گناه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است، که اگر از یک نفر سر بزند نه تنها گناه نیست بلکه گناه نسبت به او یک عمل مطلوب و شایسته است، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه چند تومان بیشتر نیست می دهد، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب، اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست بلکه گناه درخور ملامت و مذمت و نکوهش نیز هست، با اینکه از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان است که می گوئیم: حسنات الأبرار سیئات المقربین (حسنات نیکان گناهان مقربان است).

و نیز این همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است و ما از آن به عنوان "گناه نسبی" یاد می کنیم، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت.

در احادیث اسلامی نیز احیاناً اطلاق معصیت بر مخالفت مستحبات شده است:

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در باره نمازهای نافله روزانه فرمود: "اینها همه مستحب است و واجب نیست... و هر کس آن را ترک کند معصیت کرده زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد" (۱).

در زمینه این موضوع و سایر مسائل مربوط به آدم و خروج او از بهشت، در جلد ششم سوره اعراف ذیل آیه ۱۹ به بعد، و در جلد اول ذیل آیه ۳۰ تا ۳۸ بحث کرده ایم و نیازی به تکرار نیست.

ص: ۳۲۴

اشاره

قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶) وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِالآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى (۱۲۷)

ترجمه:

۱۲۳- (خداوند) فرمود: هر دو (همچنین شیطان) از آن (بهشت) فرود آئید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود، ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود.

۱۲۴- و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم.

۱۲۵- می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی؟ من که بینا بودم!

۱۲۶- می فرماید: این بخاطر آن است که آیات من به تو رسید و آنها را فراموش کردی

امروز نیز تو فراموش خواهی شد! ۱۲۷- و اینگونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به آیات پروردگارش نیاورد و عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است!

### تفسیر:

معیشت ضنک!

با اینکه توبه آدم پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین امکان پذیر نبود و لذا خداوند "به او و حوا دستور داد هر دو- و همچنین شیطان همراه- شما- از بهشت به زمین هبوط کنید" (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا).

"در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود" (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

اما به شما اخطار می کنم، راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است "هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر یک از شما از این هدایت پیروی کند نه گمراه می شود و نه شقاوتمند" (فَأَمَّا يَا تُبَيِّنُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى).

\*\*\* و برای اینکه تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش می کنند نیز روشن گردد اضافه می کند "و کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا).

"و در قیامت او را نابینا محسور می کنیم" (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى).

\*\*\* در آنجا "عرض می کند پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی در حالی که قبلا بینا بودم"؟! (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا).

\*\*\*

بلافاصله پاسخ می شنود: "این به خاطر آنست که آیات ما به سراغ تو آمد همه را بدست فراموشی سپردی و از مشاهده آن چشم پوشیدی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد" (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى).

و چشمت از دیدن نعمتهای پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.

\*\*\* سرانجام به صورت یک جمع بندی و نتیجه گیری در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "این گونه کسانی را که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند جزا می دهیم" (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ).

"و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است" (وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن -

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود، و دست به هر کاری میزند با درهای بسته رو به رو می گردد، و گاهی به عکس به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از "معیشت ضنک" که در آیات بالا آمد نیز همین است (۱).

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول

ص: ۳۲۷

---

۱- ۱) "ضنک" به معنی سختی و تنگی است، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و تثنیه و جمع و مؤنث ندارد.

و در آمدش هنگفت است، ولی بخل و حرص و آز زندگی را بر او تنگ می کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی ع "همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد".

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است.

یاد خدا مایه آرامش جان، و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیتهايش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد، پیدا است، که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

اصولاً- تنگی زندگی بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانیها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه هایی که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مساله از این وحشتناکتر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفت انگیز صنعت و علی رغم فراهم بودن همه وسائل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید بسر می برند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم می ترسند، هیچکس به دیگری اعتماد نمی کند، رابطه ها

و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ بیشترین امکانات اقتصادی آنها را در کام خود فرو برده، و پشتهایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندانشان مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتلها و جنایتهای هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده هاشان نه نور محبتی است، و نه پیوند عاطفی نشاط بخشی، آری این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها! رئیس جمهور اسبق آمریکا (کشور شیطان بزرگ) "نیکسون" در نخستین نطق ریاست جمهوری به این واقعیت اعتراف کرد و گفت: "ما گرداگرد خویش زندگانیهای تو خالی می بینیم، در آرزوی ارضاء شدن هستیم، ولی هرگز ارضاء نمی شویم!" یکی دیگر از مردان معروف آنها که نقش او در جامعه به اصطلاح شادی آفریدن برای همه بود، می گوید: "من می بینم انسانیت در کوچه تاریکی می دود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست!" (۱) جالب اینکه در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق پرسیدند منظور از آیه مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان ع است" (۲) آری آن کس که الگوی خود را از زندگی علی ع بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزشتر بود آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند در هر شرائط گرفتار معیشت ضنک هستند.

ص: ۳۲۹

---

۱-۱) معمای هستی صفحه ۵۰-۵۱.

۲-۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۰۵.



در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق به "ترک حج" برای کسانی که قادرند تفسیر شده، و این به خاطر آنست که مراسم تکان دهنده حج ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند و همین ارتباط و پیوند راهگشای زندگی او است، در حالی که عکس آن سبب دل بستگی هر چه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک می باشد.

\*\*\*

## ۲- نایبایی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری نایبایی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است، و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانسان در این عالم از دیدن حقایق نایبناست در آنجا چشم جسمشان نیز نایبنا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند ما قبلا بینا بودیم چرا نایبنا محسور شدیم؟ به آنها گفته می شود این به خاطر آنست که آیات الهی را بدست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن آنست که همه مردم در قیامت "بینا" هستند و به آنها گفته می شود نامه اعمالتان را بخوانید (إِقْرَأْ كِتَابَكَ... اسراء-۱۴) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ... كهف-۵۳) این تعبیرات با نایبنا بودن گروهی چگونه سازگار است؟ بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر

نابینا، و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران انهم اعمی عن جهات الخیر لا یهدی لشیء منها: "آنها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشند" چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها در پاره ای از منازل و مواقف نابینا هستند و در پاره ای بینا می شوند.

ضمناً منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می کند بلکه روشن است که منظور معامله فراموشی با آنها کردن است، همانگونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی اعتنایی کرد می گوید: چرا ما را فراموش کردی؟ \*\*\*

### ۳- اسراف در گناه

جالب اینکه در آیات فوق این مجازاتهای دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف می کنند و ایمان به آیات خدا نمی آورند.

تعبیر به "اسراف" در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که آنها نعمتهای خداداد مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.

و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته اند، گروهی گناهان محدودی دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی با پروردگار نبریده اند اگر فرضاً ظلم و ستمی می کند بر یتیم و بینوا روا نمی دارد و در عین حال خود را مقصر می شمرد و در پیشگاه خدا روسیاه می داند بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات اما با کسی که بی حساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک

می شمرد، فرق بسیار دارد چرا که دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند اما آنها که در گناه اسراف می کنند، نه.

\*\*\*

#### ۴- "هبوط" چیست؟

"هبوط" در لغت به معنی پائین آمدن اجباری است، مانند سقوط سنگ از بلندی، و هنگامی که در مورد انسان به کار رود به معنی پائین رانده شدن به عنوان مجازات است.

با توجه به اینکه آدم برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در اینجا به معنی نزول مقامی است نه مکانی، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی تنزل داد و از آن همه نعمتهای بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنجهای این جهان کرد.

قابل توجه اینکه مخاطب در اینجا به صورت تثنیه ذکر شد (اهبطا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم و حوا بوده باشد، و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن "اهبطوا" به صورت جمع ذکر شده به خاطر آنست که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته چون او هم از بهشت بیرون رانده شد.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب، آدم و شیطان باشد، زیرا در جمله بعد از آن می گوید "بَعْضُكُمْ لِيَعِضُ عَدُوًّا": "بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود".

بعضی از مفسران نیز گفته اند منظور از جمله "بَعْضُكُمْ لِيَعِضُ عَدُوًّا" که خطاب به صورت جمع است این است که میان آدم و حوا از یک سو و شیطان از سوی دیگر عداوت برقرار شد، یا میان آدم و فرزندانش از یک سو و شیطان و ذریه اش

از سوی دیگر دشمنی برقرار شد.

ولی به هر حال مخاطب در جمله "فَأَمَّا يَا تُيُنُّكُمْ مِّنِّي هُدًى" (هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید) حتما فرزندان آدم و حوا هستند، زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده اند در این خطاب مطرح نیستند.

\*\*\*

ص: ۳۳۳

اشاره

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۲۸) وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامٍ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰)

ترجمه:

۱۲۸- آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از پیشینیان را (که طغیان و فساد کردند) هلاک کردیم و اینها در مساکن (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند در اینها دلایل روشنی است برای صاحبان عقل.

۱۲۹- و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود عذاب الهی به زودی دامان آنها را می گرفت.

۱۳۰- بنا بر این در برابر آنچه آنها می گویند صبر کن و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا خشنود شوی.

تفسیر:

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی از مجرمان به میان آمد در

نخستین آیات مورد بحث به یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده چنین می گوید: "آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی می کردند هلاک کردیم" (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ) (۱).

همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و "اینها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند" (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ).

اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) می گذرند، آثار آنها را می بینند، ولی درس عبرت نمی گیرند ویرانیهایی که با زبان بی زبانی، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد می کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می دارد.

آری "در اینها دلائل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) (۲).

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقا معلم بیدارکننده ای است چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه ای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هایی از آثار عبرت انگیز گذشتگان آنها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون میسازد.

ص: ۳۳۵

۱-۱) همانگونه که سابقا نیز گفته ایم "قرون" جمع "قرن" به معنی مردمی است که در یک عصر زندگی می کنند و گاهی به خود آن زمان نیز قرن گفته می شود (از ماده مقارنه).

۲-۲) "نهی" از ماده "نهی" در اینجا به معنی "عقل" است چرا که عقل انسان را از زشتیها و بدیها نهی می کند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال: "غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد" (۱) و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

\*\*\* آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه چرا خداوند همان برنامه ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی دهد، قرآن می گوید: "اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامن آنها را می گرفت" (وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامٍ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى).

این سنت الهی که در قرآن در موارد متعدد به عنوان "کلمه" از آن یاد شده، اشاره ای به فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچگونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنا بر این وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

بعلوه اگر حکم شود که همه مجرمان فوراً مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ).

(نحل-۶۱).

بنا بر این باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

تعبیر به "أَجَلٌ مُّسَمًّى" به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده

ص: ۳۳۶

می شود اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است (۱).

به هر حال ستمکاران بی ایمان و مجرمان جسور نباید از تاخیر عذاب الهی مغرور شوند، و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آنها گشوده.

\*\*\* سپس روی سخن را به پیامبر ص کرده، می گوید: "اکنون که بنا نیست این بدکاران فوراً مجازات شوند تو در برابر آنچه آنها می گویند صابر و شکیباً باش" (فَاصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ).

و برای تقویت روحیه پیامبر ص و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را می دهد و می گوید: "قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا راضی و خشنود شوی" و قلب تو در برابر سخنان دردآور آنها ناراحت نشود (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى).

بدون شک این حمد و تسبیح مبارزه ای است با شرک و بت پرستی در عین صبر و شکیبایی در برابر بدگوئیها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی در اینکه منظور حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنجگانه روزانه، در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنجگانه می دانند، به این

ص: ۳۳۷

---

۱-۱) برای توضیح بیشتر به بحث مشروحی که در جلد پنجم ذیل آیه ۱ و ۲ سوره انعام (صفحه ۱۴۸) آورده ایم مراجعه فرمائید، ضمناً از نظر ترکیب نحوی، "أَجَلٌ مُّسَمًّى" عطف بر "کلمه" می باشد،



ترتیب که:

"قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ" اشاره به نماز صبح.

و "قَبْلَ غُرُوبِهَا" اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد).

"مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ" اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است.

اما تعبیر به "أَطْرَافَ النَّهَارِ" یا اشاره به نماز ظهر است، زیرا "اطراف" جمع "طرف" به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که "أَطْرَافَ النَّهَارِ" اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می تواند انجام دهد، زیرا "أَطْرَافَ النَّهَارِ" در اینجا در مقابل "أَنْاءِ اللَّيْلِ" قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر می گیرد. (مخصوصاً با توجه به این که اطراف به صورت جمع آمده در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد روشن می شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می شود).

احتمال سومی نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص وارد شده است، مثلاً در حدیثی از امام صادق ع در تفسیر آیه فوق می خوانیم که امام ع فرمود: "بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید

"لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر".

ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد، و ممکن است آیه هم اشاره به تسیحات، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد، و به این ترتیب تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود، زیرا در بعضی

از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله "لَعَلَّكَ تَرْضَى" در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار و شکیبایی در مقابل گفته آنها است، چرا که این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز پیوند انسان را با خدا آن چنان محکم می کند که به هیچ چیز جز او نمی اندیشد، از حوادث سخت نمی هراسد، و با داشتن چنین تکیه گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی کند، و به این ترتیب آرامش و اطمینان روح و جان او را پر می کند.

و تعبیر به "لعل" (شاید) ممکن است اشاره به همان مطلبی باشد که در گذشته نیز در تفسیر این کلمه گفته ایم، و آن این که "لعل" معمولاً اشاره به شرائطی است که برای گرفتن نتیجه لازم می باشد، فی المثل نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام گیرد.

ضمناً گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام ص است ولی قرائن نشان می دهد که این حکم جنبه عمومی دارد.

\*\*\*

ص: ۳۳۹

اشاره

وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (۱۳۱) وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ  
 بِالصَّلَاةِ وَ اضْطِرُّ عَلَيْهِ لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تأْتِهِمْ بَيْنَهُ مَا فِي  
 الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳) وَ لَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ أَهْمَ بَعِيدَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ  
 نَخْزَىٰ (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبُّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَىٰ (۱۳۵)

ترجمه:

۱۳۱- هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروه هایی از آنها داده ایم میفکن که اینها شکوفه های زندگی دنیاست و  
 برای آنست که آنان را با آن بیازمائیم و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

۱۳۲- و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکبیا باش ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است.

۱۳۳- و آنها گفتند چرا (پیامبر) معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد بگو آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی نخستین بوده است برای آنها نیامد.

۱۳۴- و اگر ما آنها را قبل از آن (قبل از نزول قرآن) با عذابی هلاک می کردیم (در قیامت) می گفتند پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم.

۱۳۵- بگو همه (ما و شما) در انتظاریم (ما در انتظار وعده پیروزی بر شما هستیم و شما در انتظار شکست ما) حال چنین است انتظار بکشید اما به زودی می دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم است و چه کسی هدایت یافته است.

### تفسیر:

در این آیات دستوراتی به پیامبر داده شده که در حقیقت منظور از آن عموم مسلمانان است، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه "شکبیایی" در آیات گذشته خواندیم.

"نخست می گوید هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروه هایی از آنها (کفار و مخالفان) داده ایم میفکن" (وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ).

آری "این نعمتهای ناپایدار که شکوفه های زندگی دنیا است" (زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

شکوفه هایی که زود می شکفد و پژمرده می شود و پرپر می گردد و بر روی زمین می ریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی ماند.

در عین حال "اینها همه برای آن است که ما آنان را با آن بیازمائیم" (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ).

و به هر حال "آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است" ( وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ).

خداوند انواع مواهب و نعمتها را به تو بخشیده است، ایمان و اسلام، قرآن و آیات الهی، روزیهای حلال و پاکیزه و سرانجام نعمتهای جاودان آخرت این روزیها پایدارند و جاودانی.

\*\*\* در آیه بعد برای تلطیف روح پیامبر ص و تقویت قلب او می فرماید:

"خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکبیا و پر استقامت باش" ( وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا ).

چرا که این نماز برای تو و خاندانت مایه پاکی و صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خدا است.

بدون شک ظاهر "اهل" در اینجا خاندان پیامبر ص بطور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی ع بوده اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر ص را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.

سپس اضافه می کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است "ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم" ( لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ ).

این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسانها و کلاس عالی تربیت است.

یا به تعبیر دیگر خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره می کردند، خداوند از همگان بی نیاز است و همگان به او نیازمند.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات آیه ۵۶-۵۸ وارد شده است " وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ إِنْ اللَّهُ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ " : من جن و انس را نیافریدم مگر بخاطر اینکه عبادتم کنند، من از آنها روزی نمی طلبم، و نمی خواهم طعامم دهند، خداوند روزی دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحکم " .

و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیما به خود عبادت کنندگان باز می گردد.

و در پایان آیه اضافه می کند "عاقبت و سرانجام نیک از آن تقوا است" ( وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ).

آنچه باقی می ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی تقویان محکوم به شکست.

این احتمال در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که هدف آن تاکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادات است، چرا که اساس عبادت همین است، در آیه ۳۷ سوره حج، می خوانیم: " لَنْ يَدَّأَلَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَدَّأَلُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ " : "گوشتهای حیوانات قربانی و خونهای آنها به خدا نمی رسد، ولی تقوای شما به او می رسد" آنچه به مقام قرب او از اعمال شما واصل می گردد پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه مغز و باطن و اخلاصی که در آن است به مقام قربش راه می یابد.

\*\*\* آیه بعد به یکی از بهانه جوئیهای کفار اشاره کرده می گوید: " آنها گفتند چرا پیامبر معجزه ای از سوی پروردگارش - آن چنان که ما می خواهیم - نمی آورد " ( وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ ).

بلافاصله به آنها پاسخ می گوید: " آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که

در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده"؟ (که پی در پی آوردن معجزات بهانه جویی می کردند و پس از مشاهده معجزات به کفر و انکار ادامه می دادند و عذاب شدید الهی دامشان را می گرفت، آیا نمیدانند اگر اینها نیز همین راه را بروند همان سرنوشت در انتظارشان است) (أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از "بینه" خود قرآن است که بیانگر حقایق کتب آسمانی گذشته در سطحی عالتر است، آیه فوق می گوید: اینها چرا معجزه می طلبند و بهانه جویی می کنند مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقایق کتب آسمانی پیشین است برای آنها کافی نیست.

تفسیر دیگری نیز برای این آیه گفته شده و آن اینکه پیامبر اسلام با اینکه درس نخوانده بود آن چنان کتاب روشن و آشکاری آورده که با آنچه در متون کتب آسمانی بوده هماهنگ است، و این خود نشانه بر اعجاز آن می باشد، بعلاوه صفات پیامبر و کتابش با نشانه هایی که در کتب آسمانی پیشین آمده است کاملاً تطبیق می کند، و این دلیل حقانیت او است (۱).

\*\*\* به هر حال این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائماً در فکر بهانه گیری تازه ای می باشند حتی "اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن و آمدن پیامبر اسلام مجازات و هلاک می کردیم در قیامت می گفتند پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم"؟!!

ص: ۳۴۴

---

۱- ۱) تفسیر اول در مجمع البیان، و تفسیر دوم در فی ظلال، و تفسیر سوم را فخر رازی در تفسیر کبیر خود آورده است، این تفسیرها هر چند متفاوت است اما تضادی با هم ندارد، مخصوصاً تفسیر دوم و سوم.

( وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ).

ولی اکنون که این پیامبر بزرگ با این کتاب با عظمت به سراغ آنها آمده هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق بهانه ای می تراشند.

\*\*\* به آنها اخطار کن " و بگو همه ما و شما در انتظاریم " ( قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ ).

ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این هستید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد.

" اکنون که چنین است در انتظار باشید " ( فَتَرَبَّصُوا ).

" اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آئین حقند و چه کسانی به منزلگاه حق، و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند " ( فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ).

و با این جمله قاطع و پرمعنی گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانه جو در اینجا پایان می دهد.

خلاصه از آنجا که این سوره در " مکه " نازل شده، و در آن زمان پیامبر ص و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه دشمنان قرار داشتند خداوند در پایان این سوره به آنها دلداری می دهد: گاه می گوید: اموال و ثروت های آنها که سرمایه زودگذر این دنیا است و برای آزمایش و امتحان است چشم شما را بخود متوجه نکند.

و گاه دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر انبوه دشمنان تقویت کنند.

و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که این گروه اگر ایمان نیاورند



سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند.

\*\*\*پروردگارا! ما را از هدایت یافتگان و اصحاب صراط مستقیم قرار ده.

خداوند! به ما آن قدرت و شهامت عطا فرما که نه از انبوه دشمنان بترسیم، و نه از حوادث سخت و مشکلات در هراس بیفتیم.

روح لجاجت و بهانه جویی را از ما برگیر و توفیق پذیرش حق را به ما مرحمت کن.

پایان سوره طه پنجشنبه ۲۰ جمادی الثانیه (روز میلاد مسعود بانوی اسلام فاطمه زهرا(ع) سال ۱۴۰۲ هجری قمری

ص: ۳۴۶

(۲۱) سوره انبیاء این سوره در "مکه" نازل شده، و دارای ۱۱۲ آیه است

اشاره

(آغاز جزء هفدهم قرآن مجید)

ص: ۳۴۷

از پیامبر گرامی اسلام ص در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده:

□  
من قرء سوره الانبیاء حاسبه الله حسابا یسیرا، و صافحه و سلم علیه کل نبی ذکر اسمہ فی القرآن: "هر کس سوره انبیاء را بخواند خداوند حساب او را آسان می کند (و در محاسبه اعمالش روز قیامت سخت گیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و سلام می فرستد" (۱).

و از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء سوره الانبیاء حبا لها کان کمن رافق النبیین اجمعین فی جنات النعیم، و کان مهیبا فی اعین الناس حیاہ الدنیا: "هر کس سوره انبیاء را از روی عشق و علاقه بخواند، با همه پیامبران در باغهای پر نعمت بهشت، رفیق و همنشین می گردد، و در زندگی دنیا نیز در چشم مردم پر ابهت خواهد بود" (۲).

جمله "حبا لها" (از روی عشق و علاقه به این سوره) در واقع کلیدی است برای فهم معنی روایاتی که در زمینه فضیلت سوره های قرآن به ما رسیده، یعنی هدف تنها تلاوت و خواندن الفاظ نیست، بلکه عشق به محتوی است و مسلما عشق به محتوی بدون عمل معنی ندارد و اگر کسی چنین ادعایی کند که من عاشق فلان سوره ام، اما عملش بر ضد مفاهیم آن باشد دروغ می گوید.

بارها گفته ایم قرآن کتاب عقیده و عمل است و خواندن مقدمه ای است برای اندیشیدن، و اندیشیدن مقدمه ای است برای ایمان و عمل!.

\*\*\*

ص: ۳۴۸

۱-۱) تفسیر نور الثقلین صفحه ۴۱۲.

۲-۲) تفسیر نور الثقلین صفحه ۴۱۲.

۱- این سوره چنان که از نامش پیدا است، سوره پیامبران است، چرا که نام شانزده پیامبر، بعضی، با ذکر فرازهایی از حالاتشان و بعضی تنها به صورت اشاره در این سوره آمده است (موسی-هارون-ابراهیم-لوط-اسحاق-یعقوب-نوح-داود-سلیمان-ایوب-اسماعیل-ادریس-ذاکفل-ذالنون (یونس)-زکریا و یحیی ع). بنا بر این تکیه بحثهای مهم این سوره بر روی برنامه های انبیاء است. علاوه بر اینها پیامبران دیگری هستند که نامشان صریحا در این سوره برده نشده ولی پیرامون آنها سخنی آمده است (مانند پیامبر اسلام ص و حضرت مسیح). ۲- از این گذشته ویژگی سوره های "مکی" که از عقائد دینی، مخصوصا از مبدء و معاد سخن می گوید، کاملا در این سوره منعکس است. ۳- در این سوره از وحدت خالق و اینکه جز او معبود و آفریدگاری نیست و نیز از آفرینش جهان بر اساس هدف و برنامه، و وحدت قوانین حاکم بر این عالم و همچنین وحدت سرچشمه حیات و هستی، و نیز وحدت موجودات در برنامه فنا و مرگ، بحث به میان آمده است. ۴- بخش دیگری از این سوره، از پیروزی حق بر باطل، توحید بر شرک و لشکریان عدل و داد بر جنود ابلیس، سخن گفته شده است. ۵- جالب اینکه این سوره با هشدارهای شدید نسبت به مردم غافل و بیخبر از حساب و کتاب آغاز شده، و پایان آن نیز با هشدارهای دیگری در این زمینه تکمیل می گردد. پیامبرانی که نامشان در این سوره آمده بعضا بیان زندگی و برنامه های مشروحشان در سوره های دیگر ذکر شده است ولی در این سوره بیشتر روی این بخش از حالات انبیاء تکیه شده که آنها هنگامی که در تنگناهای سخت گرفتار می شدند چگونه دست توسل به دامان لطف حق می زدند و چگونه خداوند این بن بستها را بر آنها می گشود و از طوفان و گرداب نجاتشان می بخشید. "ابراهیم" به هنگامی که در آتش نمرود گرفتار شد. "یونس" هنگامی که در شکم ماهی فرو رفت. "زکریا" هنگامی که آفتاب عمر خود را نزدیک به غروب دید ولی جانیشینی نداشت که برنامه هایش را تکمیل کند. و همچنین سایر پیامبران به هنگام گرفتاری در طوفانهای سخت.

از پیامبر گرامی اسلام ص در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده:

□  
من قرء سورة الانبياء حاسبه الله حسابا يسيرا، و صافحه و سلم عليه كل نبى ذكر اسمه فى القرآن: "هر کس سوره انبياء را بخواند خداوند حساب او را آسان می کند(و در محاسبه اعمالش روز قیامت سخت گیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و سلام می فرستد" ۱.

و از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء سورة الانبياء حبا لها كان كمن رافق النبيين اجمعين فى جنات النعيم، و كان مهيبا فى اعين الناس حياة الدنيا: "هر کس سوره انبياء را از روی عشق و علاقه بخواند، با همه پیامبران در باغهای پر نعمت بهشت، رفیق و همنشین می گردد، و در زندگی دنیا نیز در چشم مردم پر ابهت خواهد بود" ۲.

جمله "حبا لها" (از روی عشق و علاقه به این سوره) در واقع کلیدی است برای فهم معنی روایاتی که در زمینه فضیلت سوره های قرآن به ما رسیده، یعنی هدف تنها تلاوت و خواندن الفاظ نیست، بلکه عشق به محتوی است و مسلما عشق به محتوی بدون عمل معنی ندارد و اگر کسی چنین ادعایی کند که من عاشق فلان سوره ام، اما عملش بر ضد مفاهیم آن باشد دروغ می گوید.

بارها گفته ایم قرآن کتاب عقیده و عمل است و خواندن مقدمه ای است برای اندیشیدن، و اندیشیدن مقدمه ای است برای ایمان و عمل!.

\*\*\*

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 لَقَدْ أَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابَهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِآيَاتِنَا بِالْحَقِّ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ  
 اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَالسَّحَرَاءُ نِسَاءً مُّجْرِمَاتٍ يَتَوَلَّوْنَ أُولَئِكَ وَلَهُنَّ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِينَ أُولَئِكَ يَتْلَوْنَ فِي الرُّسُلِ مَا هُوَ حَقُّهُ لِيُنذِرَ الْوَالِدَ الْكَافِرَ وَالَّذِينَ تَحْتَاكُم مِّنْ ذُرِّيَّتِهِ الْمُرْتَدِينَ  
 قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴) بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِالْحَقِّ إِنَّا نُنَبِّئُكُم بِاللَّغْوِ وَالرُّسُولِ أَرْسِلَ الْوَلُونَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- حساب مردم به آنها نزدیک شده اما آنها در غفلتند و روی گردانند! ۲- هر یادآوری تازه ای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می دهند.

۳- در حالی که قلوبشان در لهو و بی خبری فرو رفته است، و این ستمگران پنهانی نجوی می کنند (و می گویند) آیا جز اینست که این یک بشری همچون شماست؟ آیا شما به سراغ سحر می روید با اینکه می بینید؟!

۴- (اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین می داند و او شنوا و داناست.

۵- آنها گفتند (آنچه را محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهای آشفته است، اصلاً او به دروغ آن را به خدا بسته، نه او یک شاعر است! (اگر راست می گوید) باید معجزه ای برای ما بیاورد، همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند.

### تفسیر:

بهانه های رنگارنگ

این سوره-همانگونه که اشاره کردیم- با یک هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشدارِ تکان دهنده و بیدارکننده، می گوید: "حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند" (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ).

عمل آنها نشان می دهد که این غفلت و بیخبری سراسر وجودشان را گرفته است، و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب، آنهم از حسابگری فوق العاده دقیق، داشته باشد و اینچنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هر گونه گناه باشد؟.

کلمه "اقترب" تاکید بیشتری از "قرب" دارد، و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده.

تعبیر به "ناس" گرچه ظاهراً عموم مردم را شامل می شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند ولی بدون شک همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می شود استثناهایی وجود دارد، و در اینجا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده می شوند باید از این حکم مستثنی دانست.

جالب این که می گوید حساب به مردم نزدیک شده، نه مردم به حساب، گویی حساب با سرعت به استقبال مردم می دود! ضمناً فرق میان "غفلت" و "اعراض" ممکن است از این نظر باشد که

آنها از نزدیکی حساب غافلند، و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند در حقیقت "غفلت از حساب" علت است، و "اعراض از آیات حق" معلول آن، و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخگویی در آن دادگاه بزرگ است، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و روی گردان می شوند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است؟ بعضی گفته اند: منظور آن است که باقیمانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است، و به همین دلیل رستاخیز نزدیک خواهد بود (نزدیک نسبی) به خصوص اینکه از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود:

بعثت انا و الساعة كهاتين!

"بعثت من و روز قیامت مانند این دو است!" (اشاره به انگشت "سبابه" و "وسطی" که در کنار هم قرار دارند فرمود) (۱).

بعضی دیگر گفته اند: این تعبیر به خاطر بودن رستاخیز است، همانگونه که در ضرب المثل معروف عرب می خوانیم: کل ما هو آت قریب (هر چه قطعاً می آید نزدیک است).

در عین حال این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به هر دو نکته باشد.

بعضی از مفسران مانند "قرطبی" این احتمال را نیز داده که "حساب" در اینجا اشاره به "قیامت صغری" یعنی مرگ است، زیرا به هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان می رسد (۲).

ولی ظاهراً آیه فوق ناظر به قیامت کبری است.

\*\*\*

ص: ۳۵۳

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۳۰۷.



آیه بعد یکی از نشانه های اعراض و روی گردانی آنها را به این صورت بیان می کند: "هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار که به سراغ آنها بیاید با شوخی و بازی و لعب به آن گوش فرا می دهند!" (مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ).

هرگز نشده است که در برابر سوره یا آیه، و خلاصه سخن بیدارکننده ای از ناحیه پروردگار، به طور جدی با آن برخورد کنند، ساعتی در آن بیندیشند و حد اقل احتمال بدهند که این سخن در حیات و سرنوشت آنها اثر دارد آنها نه به حساب الهی فکر می کنند و نه به هشدارهای پروردگار.

اصولاً یکی از بدبختیهای افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصائح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می گیرند، و همین سبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می کند.

کلمه "ذکر" در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدارکننده است، و تعبیر به "محدث" (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دلهای غافلان وارد می شود، اما چه سود برای کسانی که همه اینها را به شوخی می گیرند.

اصولاً گویا آنها از تازه ها وحشت دارند، با همان خرافات قدیمی که از نیاکان خود به ارث برده اند دل خوش کرده اند، گویی پیمان جاودانه بسته اند که با هر حقیقت تازه ای مخالفت کنند، در حالی که اساس قانون تکامل بر این است که هر روز انسان را با مسائل تازه و نوینی مواجه می سازد.

\*\*\*

باز برای تاکید بیشتر می گوید: "آنها در حالی هستند که دل‌هایشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است" (لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ).

زیرا آنها از نظر ظاهر همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی می‌پندارند (چنان که جمله یلعبون به صورت فعل مضارع و مطلق به آن اشاره می‌کند) و از نظر باطن گرفتار لهو و اشتغال فکر به مسائل بی‌ارزش و غافل‌کننده هستند.

و طبیعی است چنین کسانی هرگز راه سعادت را نخواهند یافت.

بعد به گوشه‌ای از نقشه‌های شیطانی آنها اشاره کرده می‌فرماید: "این ظالمان گفتگوهای درگوشی خود را که برای توطئه انجام می‌دهند پنهان می‌دارند، و می‌گویند این یک بشر عادی همچون شما است" (وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) (۱).

حال که او یک بشر عادی بیش نیست لا بد این کارهای خارق‌العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی‌تواند باشد "آیا شما به سراغ سحر می‌روید با اینکه می‌بینید؟! (أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ).

گفتیم این سوره در "مکه" نازل شده، و در آن ایام دشمنان اسلام کاملاً نیرومند بودند، پس چه لزومی داشت که سخنان خود را مخفی کنند، حتی نجوایانشان را، (توجه داشته باشید که قرآن می‌گوید سخنان درگوشی را پنهان می‌کردند).

این ممکن است به خاطر آن باشد که آنها در مسائلی که جنبه توطئه و نقشه داشت به مشورت می‌پرداختند تا در برابر توده مردم با طرح واحدی در برابر پیامبر ص بایستند.

ص: ۳۵۵

---

۱- ۱) در ادبیات عرب معمول است که اگر فاعل اسم ظاهر باشد، فعل مفرد آورده می‌شود ولی این یک قاعده کلی و همیشگی نیست گاه به علل خاصی فعل را به صورت جمع و فاعل را اسم ظاهر می‌آورند، جمله "وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا" نیز همین گونه است.

بعلاوه آنها از نظر قدرت و زور مسلما جلو بودند ولی از نظر منطق و قدرت نفوذ کلام، برتری با پیامبر ص و مسلمانان بود، و همین برتری سبب می شد که آنها برای انتخاب برجسبها و پاسخهای ساختگی در برابر پیامبر ص به مشورتهای نهانی بنشینند.

به هر حال آنها در این گفتارشان روی دو چیز تکیه داشتند، یکی بشر بودن پیامبر ص و دیگری برجسب سحر، و در آیات بعد برجسبهای دیگری نیز خواهد آمد که قرآن به پاسخ آنها می پردازد.

\*\*\* ولی قرآن نخست به صورت کلی به آنها از زبان پیامبر ص چنین پاسخ می گوید: "پروردگار من هر سخنی چه در آسمان باشد و چه در زمین می داند" (قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

چنین تصور نکنید که سخنان مخفیانه و توطئه های پنهانی شما بر او مخفی باشد، "چرا که او هم شنواست و هم دانا" (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

او همه چیز را می داند و از همه کار با خبر است، نه تنها سخنان را می شنود، از اندیشه هایی که از مغزها می گذرد، و تصمیمهایی که در سینه ها پنهان است آگاه است.

\*\*\* بعد از ذکر دو قسمت از بهانه جوئیهای مخالفان، به چهار قسمت دیگر از آن پرداخته چنین می گوید: "آنها گفتند آنچه پیامبر ص به عنوان وحی آورده خوابهای آشفته و پراکنده ای بیش نیست" که او آنها را حقیقت و واقعیت می پندارد! (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثٌ أَحْلَامٌ) (۱).

ص: ۳۵۶

---

۱- ۱) "اضغاث" جمع "ضغث" (بر وزن حرص) به معنی بسته هیزم یا گیاه خشکیده و مانند آن است، و "احلام" جمع "حلم" (بر وزن نهم) به معنی خواب و رؤیا است، و از آنجا که برای جمع آوری یک بسته هیزم و مانند آن یک مشت اشیاء پراکنده را روی هم می گذارند این تعبیر به خوابهای آشفته و پراکنده اطلاق شده است.

و گاه این سخن خود را عوض می کنند و می گویند: "او مرد دروغگویی است که این سخنان را به خدا افترا بسته!" (بَلِ افْتِرَاءُ).  
(

و گاه می گویند: "نه او یک شاعر است" و این آیات مجموعه ای از تخیلات شاعرانه او است" (بَلْ هُوَ شَاعِرٌ).

و در آخرین مرحله می گویند: از همه اینها که بگذریم "اگر او راست می گوید که فرستاده خدا است باید معجزه ای برای ما بیاورد همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند" (فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ).

بررسیهای این نسبتهای ضد و نقیض به پیامبر ص خود بهترین دلیل بر آن است که آنها حق طلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه جویی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت بوده است.

گاه ساحرش می خواندند، زمانی شاعر، گاه مفتری، و گاه (العیاذ بالله) یک آدم خیالاتی که خوابهای پریشانش را وحی به حساب آورده! گاه می گویند چرا تو انسانی؟! و گاه با دیدن آن همه معجزات باز بهانه معجزه دیگر می گیرند.

اگر ما دلیلی بر بطلان سخنانشان جز این پراکنده گویی نداشتیم به تنهایی کافی بود، ولی در آیات بعد خواهیم دید که قرآن از طرق دیگر نیز به آنها پاسخ قاطع می گوید.

\*\*\*

**نکته:**

آیا قرآن، حادث است؟

جمعی از مفسران در ذیل این آیات به تناسب کلمه "محدث" که در دومین آیه مورد بحث بود، گفتگوی فراوانی پیرامون حادث یا قدیم بودن "کلام الله" مطرح کرده اند، همان مساله ای که در زمان خلفای بنی عباس سالیان دراز مورد

ص: ۳۵۷

جر و بحث بود و مدتی طولانی افکار گروهی از دانشمندان را به خود جلب کرده بود.

ولی ما امروز به خوبی می دانیم که این بحث بیشتر جنبه سرگرمی سیاسی داشته، تا علمای اسلام را به خود مشغول دارند و از مسائل اصولی و اساسی که تماس با وضع حکومت و طرز زندگی مردم و حقایق اصلی اسلام دارد منصرف سازند.

□  
امروز برای ما کاملاً روشن است که اگر منظور از کلام الله محتوا و مضمون آنست، بطور قطع قدیم است یعنی همیشه در علم خدا بوده و علم واسع پروردگار همیشه به آن احاطه داشته است.

و اگر منظور این الفاظ و این کلمات و این وحی است که بر پیامبر ص نازل شده، آن هم بدون شك "حادث" است.

کدام عاقل می گوید الفاظ و کلمات ازلی است؟ یا نزول وحی بر پیامبر ص از آغاز فرمان رسالت نبوده؟ بنا بر این ملاحظه می کنید هر طرف بحث را بگیریم مساله آفتابی و روشن است.

به تعبیر دیگر قرآن الفاظی دارد و معانی، الفاظش قطعاً حادث است و معانیش قطعاً قدیم، بنا بر این جایی برای جر و بحث نیست.

وانگهی این بحث کدام مشکل علمی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی از جامعه اسلامی را حل می کند؟ و چرا بعضی از دانشمندان پیشین فریب شگردهای حاکمان مکار توطئه گر را خورده اند؟! لذا می بینیم بعضی از امامان اهل بیت ع ضمن بیان روشن این مساله عملاً به آنها هشدار دادند که از این گونه بحثها پرهیزید (۱).

\*\*\*

ص: ۳۵۸

اشاره

﴿أَمِنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهُمْ أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ﴾ (۶) وَ﴿مَّا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۷) وَ﴿مَّا جَعَلْنَا لَهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَّا كَانُوا خَالِدِينَ﴾ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰)

ترجمه:

۶- تمام آبادیهایی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟! ۷- ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر) اگر نمی دانید از اهل اطلاع بپرسید.

۸- ما آنها را پیکرهایی که غذا نخوردند قرار نداریم، آنها عمر جاویدان هم نداشتند.

۹- سپس وعده ای را که به آنها داده بودیم وفا کردیم، آنها و هر کس را می خواستیم (از چنگال دشمنانشان) نجات دادیم، و مسرفان را هلاک نمودیم.

## تفسیر:

## اشاره

### پیامبران همه از نوع بشر بودند

گفتیم در آیات گذشته شش نمونه از ایرادهای ضد و نقیض دشمنان اسلام به پیامبر ص بازگو شده است، آیات مورد بحث نیز به پاسخ آنها پرداخته، گاهی به صورت کلی و جمعی و گاه بعضی را بالخصوص پاسخ می گوید.

نخستین آیه مورد بحث اشاره به "معجزات اقتراحی" آنان کرده (منظور از معجزات اقتراحی، پیشنهاد معجزات دلبخواه به عنوان بهانه گیری است) و می گوید: "تمام شهرها و آبادیهایی که پیش از اینها هلاکشان کردیم تقاضای این گونه معجزات را کردند، ولی هنگامی که پیشنهادشان عملی شد هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟! (مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ)."

در ضمن به آنها اخطار می کند که اگر به تقاضای شما در زمینه معجزات اقتراحی پاسخ گفته شود و ایمان نیاورید، نابودی شما حتمی است! این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که قرآن در این آیه به تمام ایرادهای ضد و نقیض آنها اشاره می کند و می گوید: این طرز برخورد با دعوت پیامبران راستین، تازگی ندارد، همیشه افراد لجوج، متوسل به این گونه بهانه ها می شدند، و سرانجام کارشان نیز چیزی جز کفر و سپس هلاکت و مجازات دردناک الهی نبود.

\*\*\* آیه بعد به پاسخ نخستین ایراد آنها در زمینه بشر بودن پیامبر ص بالخصوص پرداخته می گوید: تنها تو نیستی که پیامبری و در عین حال انسان، تمام پیامبرانی

که پیش از تو آمدند، مردانی بودند که وحی به آنها میفرستادیم" (وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ).

این یک واقعت تاریخی است که همگان از آن آگاهند" و اگر شما نمی دانید از آگاهان برسید" (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

\*\*\*

### اهل ذکر کیانند؟

بدون شک "اهل ذکر" از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان و مطلعان را در بر می گیرد و آیه فوق بیانگر یک قانون کلی عقلایی در مورد "رجوع جاهل به عالم" است، هر چند مورد و مصداق آیه، دانشمندان اهل کتاب بودند ولی این مانع کلیت قانون نیست.

به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مساله "جواز تقلید از مجتهدان اسلامی" استدلال کرده اند.

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده، اهل ذکر به علی ع یا سایر امامان اهل بیت ع تفسیر شده به معنی انحصار نیست، بلکه بیان واضحترین مصداقهای این قانون کلی است.

توضیح بیشتر را در این باره، در تفسیر آیه ۴۳ سوره نحل (جلد ۱۱ صفحه ۲۴۰ تا ۲۴۶) مطالعه فرمائید.

\*\*\* آیه بعد توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران می دهد و می گوید:

"ما پیامبران را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند" (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ).

جمله "لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ" اشاره به چیزی است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است: وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ



وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ: "چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! (فرقان-۷).

جمله "مَا كَانُوا خَالِدِينَ" نیز تکمیلی بر همین معنی است، چرا که مشرکان می گفتند: خوب بود بجای بشر فرشته ای فرستاده می شد، فرشته ای که عمر جاودان داشته باشد و دست مرگ به دامان او دراز نشود! قرآن در پاسخ آنها می گوید: هیچیک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام ص داشته باشد.

به هر حال بدون شک-همانگونه که بارها گفته ایم-رهبر انسانها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرائز، عواطف، احساسها، نیازها، و علاقه ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوه ای برای همه انسانها باشد و حجت را بر همه تمام کند.

\*\*\* سپس به عنوان تهدید و هشدار به منکران سرسخت و لجوج چنین می گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم که آنها را از چنگال دشمنان رهایی بخشیم و نقشه های آنها را نقش بر آب کنیم، آری "ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم، آنها و تمام کسانی را که می خواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم!" (ثُمَّ صَدَقْنَاَهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ).

آری همانگونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه های مخالفان از آنها حمایت کنیم و اگر اندرزهای پی در پی در آنها مؤثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم.

پیدا است که منظور از "وَمَنْ نَّشَاءُ" (هر که را بخواهیم) خواستنی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور می زند، و نیز روشن است که منظور از "مُسْرِفَان" در اینجا کسانی است که در مورد خویشتن و جامعه ای که در آن زندگی داشتند، اسراف کردند، از طریق انکار آیات الهی و تکذیب پیامبران.

لذا در جای دیگر قرآن می خوانیم: كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ :

"این گونه بر ما حق و لازم بود که مؤمنان را نجات دهیم" (یونس-۱۰۳).

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پرمعنی، به اکثر ایرادهای مشرکان مجدداً پاسخ داده می گوید: "ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی کنید؟! (لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

هر کس آیات این کتاب را که مایه تذکر و بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه ها است بررسی کند به خوبی می داند یک معجزه روشن و جاویدان است، با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است (از جهت جاذبه فوق العاده، از جهت محتوی، احکام و قوانین، عقائد و معارف و...) آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟ کدام معجزه بهتر از این می تواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام ص را ثابت کند؟! از این گذشته آیات این کتاب فریاد می زند، که سحر نیست، واقعیت است و تعلیمات پرمحتوا و جذاب، آیا باز هم می گوئید سحر است؟! آیا می توان نسبت "أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ" به این آیات داد؟ خوابهای پریشان و بی معنی کجا و این سخنان موزون و منسجم کجا؟ آیا می توان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با اینکه آثار صدق از همه جای آن نمایان است؟

و آیا آورنده آن "شاعر" بوده، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می زند و آیات این کتاب همه بر اساس واقعیتها است؟! کوتاه سخن اینکه دقت و بررسی در این کتاب ثابت می کند که این نسبتهای ضد و نقیض، وصله هایی است ناهم رنگ و سخنانی است مغرضانه و نابخردانه.

در اینکه کلمه "ذکر کم" در آیه فوق به چه معنی است، مفسران بیانات گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند: منظور این است که آیات قرآن، مایه تذکر و بیداری اندیشه های شما است، چنان که در جای دیگر می گوید: فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ: "به وسیله این قرآن کسانی را که از مجازات الهی می ترسند تذکر ده" (ق-۴۵).

گروهی گفته اند: منظور این است که این قرآن، نام و آوازه شما را در دنیا بلند می کند، یعنی مایه عز و شرف شما است، شما مؤمنان و مسلمانان، و یا شما قوم عرب، که قرآن به زبان شما نازل شده، و اگر از شما گرفته شود، نام و نشانی در جهان نخواهد داشت.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که در این قرآن آنچه مورد نیاز شما در امر دین و دنیا است و یا در زمینه مکارم اخلاق است، یادآوری شده.

گرچه این تفاسیر منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است همه در تعبیر ذکر کم جمع باشند اما تفسیر نخست روشنتر به نظر می رسد.

و اگر گفته شود چگونه این قرآن مایه بیداری است؟ در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند، در پاسخ می گوئیم: بیدار کننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد بلکه مشروط است به اینکه انسان خودش بخواهد و دریچه های قلبش را به روی آن بگشاید.

اشاره

وَ كَمْ قَصِيدًا مِّنْ قَوْمِهِ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَانَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَسِينَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ  
إِرْجِعُوا إِلَىٰ مِمَّا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴) فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ  
جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ (۱۵)

ترجمه:

۱۱- چه بسیار مناطق آباد ستمگری را که ما درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری روی کار آوردیم.

۱۲- آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند!

۱۳- فرار نکنید و بازگردید به زندگی پرناز و نعمتتان، و به مسکنهای پر زرق و برقتان! تا سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند (شما هم آنها را محروم بازگردانید)! ۱۴- گفتند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم.

۱۵- و هم چنان این سخن را تکرار می کردند تا ریشه آنها را قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم!

### تفسیر:

چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟

در آیات مورد بحث به دنبال گفتگوهایی که در باره مشرکان و کافران لجاجت گذشته سرنوشت آنها را با مقایسه با سرنوشت اقوام پیشین، مشخص می کند.

نخست می گوید: "چه بسیار شهرها و آبادیهای ظالم و ستمگری را که درهم شکستیم" (وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً).

"و بعد از آنها قوم و جمعیت دیگری را به روی کار و به میدان آزمایش آوردیم" (وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

با توجه به اینکه "قصم" به معنی شکستن توأم با شدت است و حتی گاهی به معنی خرد کردن آمده، و با توجه به اینکه تکیه روی ظلم و ستمگری این اقوام شده، نشان می دهد که خداوند شدیدترین انتقام و مجازات را در مورد اقوام ظالم و ستمگر قائل است.

ضمناً اشاره به این می کند که اگر تاریخ گذشتگان را مورد بررسی قرار دهید، خواهید دانست که تهدیدهای پیامبر اسلام شوخی و بی حساب نیست، واقعیت تلخی است که باید دقیقاً به آن بیندیشید.

\*\*\* آن گاه شرح حال آنها را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آنها گسترده می شد، و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می کند، می گوید:

"هنگامی که آنها احساس کردند عذاب الهی می خواهد دامنهشان را بگیرد،

پا به فرار گذاردند" (فَلَمَّا أَحْسَبُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ) (۱).

درست همانند یک لشکر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می بیند به هر سو پراکنده می شوند.

\*\*\* اما به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می شود: "فرار نکنید و بازگردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتتان! او به سوی کاخها و قصرها و مسکنهای پرزور و زیورتان، شاید سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند" (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ).

این عبارت ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرناز و نعمتی که داشتند سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه هایشان رفت و آمد داشتند، با امید می آمدند و محروم بازمی گشتند به آنها می گوید: بازگردید و همان صحنه های نفرت انگیز را تکرار کنید، و این در حقیقت یک نوع استهزاء و سرزنش است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که جمله "لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ" اشاره ای به دستگاه پر زرق و برق و کبریایی آنها است که خود شخصا در گوشه ای می نشستند و مرتبا فرمان می دادند، و خدمتگزاران، پی در پی نزد آنها می آمدند و سؤال از امر و فرمانشان می کردند.

اما اینکه گوینده این سخن کیست؟ در آیه صریحا نیامده.

ممکن است ندایی وسیله فرشتگان خدا یا پیامبران و رسولان نشان باشد

ص: ۳۶۷

۱-۱) "رکض" هم به معنی دویدن با سرعت، و هم به معنی دواندن مرکب می آید، گاهی نیز به معنی کوبیدن پا بر زمین آمده است، مانند "أَرْكُضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغَسَّلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ": "ای ایوب پای خود را بر زمین بکوب چشمه ای می جوشد که هم برای شستشو و هم برای نوشیدن آماده است" (ص-۴۲).

یا از درون ضمیر مخفی و وجدانشان.

در حقیقت این ندای الهی بوده است که به آنها گفته می شد: "فرار نکنید و باز گردید" که از یکی از این سه طریق به آنها می رسیده است.

جالب اینکه در اینجا از میان تمام نعمتهای مادی بالخصوص روی "مسکن" انگشت گذارده شده، شاید به خاطر اینکه نخستین وسیله آرامش انسان وجود یک مسکن مناسب است، و یا اینکه انسان غالباً بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می کند، و نیز بیشترین علاقه او به آن است.

\*\*\* به هر حال آنها در این هنگام بیدار می شوند، آنچه را قبلاً شوخی می پنداشتند به جدی ترین صورت در برابر خویش می بینند و فریادشان بلند می شود" می گویند:

ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم" (قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

\*\*\* اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه های جدی عذاب برای هر کس پیدا می شود بی ارزش است، و اثری در تغییر سرنوشت آنها ندارد، لذا قرآن در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند: "و هم چنان این سخن را (وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم) تکرار می کردند تا آنها را از ریشه، قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم" (فَمَا زَالَتْ تِلْمِكُمْ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ).

همچون زراعتی درو شده (حصید) بر زمین می ریزند، و شهر پر جوش و خروش و آبادشان به قبرستان ویران و خاموشی مبدل می گردد (خامدین) (۱).

ص: ۳۶۸

---

۱-۱) "خامد" در اصل از ماده "خمود" (بر وزن جنود) به معنی خاموش شدن آتش است، سپس به هر چیزی که از جوش و خروش و سر و صدا بیفتد اطلاق شده است.

اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ أَلْوَيْلٌ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست برای بازی نیافریدیم.

۱۷- به فرض محال اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود انتخاب می کردیم.

۱۸- بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد، و به این ترتیب باطل محو و نابود می شود، اما وای بر شما از توصیفی که می کنید.

تفسیر:

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

از آنجا که در آیات گذشته این حقیقت منعکس بود که ظالمان بی ایمان هدفی برای آفرینش خود جز عیش و نوش قائل نبودند، و در واقع عالم را بی هدف می پنداشتند، قرآن مجید در آیات مورد بحث برای ابطال این طرز فکر و اثبات وجود هدف با ارزشی برای آفرینش کل جهان مخصوصاً انسانها چنین می گوید:

"ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریدیم" (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ).



این زمین گسترده، این آسمان پهناور، و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه ای از عظمتش، و از سوی دیگر دلیلی بر "معاد" باشد و گرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت.

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسائل فراهم کند، تنها برای اینکه در تمام عمر یک ساعت از آنجا می گذرد، در آن استراحت می کند؟ کوتاه سخن اینکه: اگر این جهان با عظمت را از دریچه چشم مردم بی ایمان بنگریم پوچ و بی هدف است، تنها ایمان به "مبدء" و "معاد" است که آن را هدف دار می کند.

\*\*\* آیه بعد می گوید: اکنون که مسلم شد عالم بی هدف نیست، این هم مسلم است که هدف این آفرینش، سرگرمی خدا به امر خلقت نبوده است که این سرگرمی نامعقولی است: "به فرض محال که ما می خواستیم وسیله ای برای سرگرمی خود انتخاب کنیم چیزی انتخاب می کردیم که متناسب ما باشد" (لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ).

در حقیقت "لعب" به معنی کار بی هدف است، و "لهو" اشاره به هدفهای نامعقول یا سرگرمیهاست.

آیه مورد بحث باز گوی دو حقیقت است: نخست با توجه به کلمه "لو" که در لغت عرب برای امتناع است، اشاره به این می کند که محال است هدف پروردگار سرگرمی خویشان باشد.

سپس می گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود باید سرگرمی مناسب ذات او باشد، از عالم مجردات و مانند آن، نه عالم محدود ماده (۱).

\*\*\* سپس با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بیخردانی که دنیا را بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می پندارند چنین می گوید: این جهان، مجموعه ای است از حق و واقعیت، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد "بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد و باطل محو و نابود می شود" (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ).

و در پایان آیه می گوید: "اما وای بر شما از این توصیفی که از بی هدفی عالم می کنید" (وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ).

یعنی ما همواره دلائل عقلی و استدلالات روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده گرایان قرار می دهیم، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود.

دلائل شناسایی خدا روشن است، دلائل وجود معاد آشکار، براهین حقانیت انبیاء، واضح، و در حقیقت برای آنها که لجوج و بهانه گیر نیستند، حق از باطل کاملاً قابل شناسایی است.

قابل توجه اینکه: جمله "نقذف" از ماده "قذف" به معنی پرتاب کردن است، مخصوصاً پرتاب کردن از راه دور، و از آنجا که پرتاب از راه دور، شتاب

ص: ۳۷۱

---

۱-۱) گروهی از مفسران آیات فوق را اشاره به نفی عقائد مسیحیان دانسته اند یعنی لهُو را به معنی زن و همسر و فرزند گرفته اند و گفته اند آیه در پاسخ آنها می گوید اگر ما می خواستیم: فرزند و همسری انتخاب کنیم از جنس انسانها انتخاب نمی کردیم. ولی این تفسیر از جهاتی مناسب به نظر نمی رسد از جمله اینکه پیوند آیات فوق با آیات گذشته قطع خواهد شد و دیگر اینکه کلمه "لهُو" مخصوصاً هنگامی که بعد از کلمه "لعب" قرار گیرد به معنی سرگرمی است نه به معنی زن و فرزند.

و سرعت و قوت بیشتری دارد، این تعبیر بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است، کلمه "علی" نیز مؤید این معنی است، زیرا این کلمه معمولاً در موارد "علو" به کار می رود.

جمله "یدمغه" که به گفته راغب به معنی شکستن جمجمه و مغز سر است که حساسترین نقطه بدن انسان محسوب می شود، تعبیر رسایی است برای غالب بودن لشکر حق، غلبه ای چشمگیر و قاطع.

تعبیر به "اذا" نشان می دهد که حتی در آنجایی که انتظار نمی رود حق پیروز شود ما این برنامه را انجام می دهیم.

تعبیر به "زاهق" که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تاکید دیگری است بر این منظور.

و اینکه جمله "نقذف" و "یدمغ" به صورت فعل مضارع آمده دلیل بر استمرار این برنامه است.

\*\*\*

#### نکته:

#### هدف آفرینش

در حالی که مادیها هدفی برای آفرینش قائل نیستند، چرا که مبدا آفرینش را طبیعت فاقد عقل و شعور و بی هدف می دانند، و به همین دلیل طرفدار پوچی در مجموعه هستی می باشند، فلاسفه الهی و پیروان ادیان همگی معتقد به وجود یک هدف عالی برای آفرینشند، زیرا مبدا قادر و حکیم عالم، محال است کاری بی هدف انجام دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این هدف چیست؟ گاهی به خاطر مقایسه کردن خداوند به خود گرفتار این توهم می شویم که آیا خدا کمبودی داشته که می خواسته با آفرینش هستی و از جمله انسان، آن کمبود را جبران کند؟!

ص: ۳۷۲

آیا او نیازی به عبادت و نیایشهای ما دارد؟ آیا او می خواسته است شناخته شود و خلق را آفریده است تا شناخته گردد؟! ولی همانگونه که گفتیم این یک اشتباه بزرگ است که از مقایسه "خدا" و "خلق" ناشی می گردد، در حالی که در بحث شناخت صفات خدا، بزرگترین سد و مانع همین مقایسه نادرست است، (لذا اصل اولی در این بحث آنست که ما بدانیم او در هیچ چیز به ما شباهت ندارد).

ما موجودی هستیم از هر نظر محدود، و به همین دلیل تمام تلاشهایمان برای رفع کمبودهایمان است، درس می خوانیم، تا با سواد شویم و کمبود علممان از بین برود، بدنبال کسب و کار می رویم تا با فقر و ناداری مبارزه کنیم، لشکر و عسکر و نیرو تهیه می کنیم تا کمبود قدرتمان را در برابر حریف جبران کنیم حتی در مسائل معنوی و تهذیب نفس و سیر و مقامات روحانی، باز تلاشها در جهت رفع کمبودها است.

ولی آیا آن وجودی که از هر نظر بی نهایت است، علم و قدرت و نیروهایش بی انتها، و از هیچ نظر کمبودی ندارد، معقول است کاری برای رفع کمبودش انجام دهد؟ از این تحلیل روشن به اینجا می رسیم که از یک سو آفرینش بی هدف نیست و از سوی دیگر این هدف به آفریدگار باز نمی گردد.

در اینجا به آسانی می توان نتیجه گرفت که هدف حتما و بدون شک چیزی مربوط به خود ماست.

با توجه به این مقدمه می توان دریافت که هدف آفرینش چیزی جز تکامل و تعالی ما نیست، به تعبیر دیگر عالم هستی، دانشگاهی است برای تکامل ما در زمینه علم.

پرورشگاهی است از نظر تربیتی برای تهذیب نفوس ما.

تجارتخانه ای است برای کسب درآمدهای معنوی.

سرزمین زراعت پربراری است برای پرورش انواع محصولات انسان.

آری (الدنیا مزرعه الآخره...الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ منها) (۱).

این قافله از عالم عدم به حرکت درآمده و به سوی بی نهایت دائما در حال پیشروی است.

قرآن مجید با اشارات کوتاه و بسیار پر معنی در آیات مختلف از یک سو به اصل وجود هدف در آفرینش اشاره می کند، و از سوی دیگر این هدف را مشخص می سازد.

در قسمت اول می گوید: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى: "آیا انسان گمان می کند مهمل آفریده شده و بیهوده رها می شود" (قیامت-۳۶) أَ فَحَسِبْتُمْ أَنْتُمُ الْخَالِقُونَ غَبًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: "آیا چنین پنداشتید که ما بیهوده شما را آفریدیم و به سوی ما بازگشت نمی کنید" (مؤمنون-۱۱۵).

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا:

"ما آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بیهوده نیافریدیم، این گمان و پندار کافران است" (ص-۲۷).

و در قسمت دوم گاه در آیات قرآن، هدف آفرینش، عبودیت و بندگی خدا قرار داده شده، وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: "من انسانها و جن را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند" (ذاریات-۵۶) بدیهی است عبادت مکتبی است برای پرورش انسان در ابعاد مختلف، عبادت به معنی وسیع کلمه که تسلیم فرمان خدا بودن است روح و جان انسان را در زمینه های گوناگون تکامل می بخشد که شرح آن را در ذیل آیات مربوط به عبادات مختلف بیان کرده ایم.

ص: ۳۷۴

و گاه می گوید: هدف آفرینش آگاهی و بیداری و تقویت ایمان و اعتقاد شما است **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**: "خدا همان کسی است که آسمانهای هفتگانه و زمینهای همانند آن را آفرید، فرمان او در میان آنها جاری است، همه اینها به خاطر آن بوده است تا شما بدانید خدا بر هر چیزی قادر است" (طلاق-۱۲).

و گاه می گوید: هدف آفرینش آزمایش حسن عمل شما است **اللَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا**: "او خدایی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در میدان حسن عمل بیازماید و پرورش دهد" (ملک-۲).

آیات سه گانه فوق که هر کدام به یکی از ابعاد سه گانه وجود انسان (بعد آگاهی و ایمان، بعد اخلاق و بعد عمل) اشاره می کند بیانگر هدف تکاملی آفرینش است که به خود انسانها باز می گردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی چنین تصور می کنند چون کلمه "تکامل" در آیات قرآن در این مباحث مطرح نشده است نکند این یک فکر وارداتی باشد؟ ولی پاسخ این ایراد روشن است، زیرا ما در بند الفاظ خاص نیستیم مفهوم و مصداقهای تکامل در آیات فوق به خوبی روشن است، آیا علم و آگاهی مصداق واضح آن نیست و همچنین پیشرفت در عبودیت و حسن عمل؟! در آیه ۱۷ سوره محمد می خوانیم: **وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى**: "آنها که در مسیر هدایت وارد شدند، خداوند بر هدایتشان می افزاید" آیا تعبیر به "افزایش" چیزی جز تکامل است؟! در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر هدف تکامل بوده چرا خداوند از آغاز انسان را در همه ابعاد، کامل نیافرید تا نیازی به پیمودن مراحل تکامل نبوده باشد؟ سرچشمه این ایراد غفلت از این نکته است که شاخه اصلی تکامل، "تکامل اختیاری" است، و به تعبیر دیگر تکامل آنست که انسان راه را با پای خود

و اراده و تصمیم خویش بیمایید، اگر دست او را بگیرند و به زور ببرند نه افتخار است و نه تکامل، فی المثل اگر انسان، یک ریال از مال خود را با تصمیم و اراده خویش انفاق کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی پیموده، در حالی که اگر ملیونها از ثروت او را به اجبار بردارند و انفاق کنند، حتی یک گام هم در این راه پیش نرفته است، و لذا در آیات مختلف قرآن مجید به این واقعیت تصریح شده که اگر خدا می خواست همه مردم به اجبار ایمان می آوردند ولی این ایمان برای آنها سودی نداشت (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً - یونس - ۹۹).

ص: ۳۷۶

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (١٩) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (٢٠)  
أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (٢١) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (٢٢) لَا  
يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (٢٣) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا  
يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (٢٤) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (٢٥)



## ترجمه:

۱۹- برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است، و آنها که نزد او هستند هیچگاه از عبادتش استکبار نمی کنند و هرگز خسته نمی شوند.

۲۰- شب و روز تسبیح می گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند.

۲۱- آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که خلق می کنند و منتشر می سازند؟ ۲۲- اگر در آسمان و زمین خدایانی جز "الله" بود فاسد می شدند (و نظام جهان برهم می خورد) منزه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند.

۲۳- هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد، ولی در کارهای آنها جای سؤال و ایراد است.

۲۴- آیا آنها جز خدا معبودانی برگزیدند؟ بگو دلالتانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی دانند و به این دلیل از آن رویگردانند.

۲۵- ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست بنا بر این تنها مرا پرستش کنید.

## تفسیر:

### اشاره

#### شرک از پندار سرچشمه می گیرد

در آیات گذشته سخن از این واقعیت در میان بود که عالم هستی، بی هدف نیست، نه شوخی و بازیچه است و نه لهو و سرگرمی، بلکه دارای هدف تکاملی حساب شده ای است برای انسانها.

و از آنجا که ممکن است این توهم به وجود آید که خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ آیات مورد بحث نخست به پاسخ این سخن می پردازد و می گوید:

"تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند" (وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

"و فرشتگانی که در محضر قرب پروردگار هستند هیچگاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند" (وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ

\*\*\* دائما شب و روز تسبیح می گویند و کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی دهند" (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ).

با این حال او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد، این همه فرشتگان بزرگ، شب و روز مشغول تسبیحند، او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و بندگی و عبودیت به شما داده، سود و فایده اش متوجه خود شما است.

این نکته نیز جالب توجه است که در نظام بندگان و موالی ظاهری هر قدر بنده ای به مولا نزدیکتر باشد، خضوعش در برابر او کمتر است، چرا که خصوصیت بیشتری دارد و مولا نسبت به او نیاز فزونتر! اما در نظام عبودیت "خلق" و "خالق" قضیه بر عکس است، هر قدر فرشتگان و اولیای خدا به او نزدیکتر می شوند، مقام عبودیتشان بیشتر می گردد (۲).

\*\*\* پس از آنکه بیهودگی و بی هدفی عالم هستی در آیات گذشته، نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است، در آیات مورد بحث به مساله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می گوید: "آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟! (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ).

ص: ۳۷۹

۱-۱) "یستحسرون" از ماده "حسر" در اصل به معنی بازگشودن چیز پوشیده و کنار زدن سپرده است، سپس به معنی خستگی و ضعف به کار رفته گویی نیروهای انسان در چنین حالتی همگی آشکار و مصرف می گردد و چیزی از آنها در بدن او مکتوم نمی ماند.

۲-۲) المیزان ذیل آیات مورد بحث.

این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشنترین چهره‌های خلقت است، این در حقیقت شبیه به همان چیزی است که در آیه ۷۳ سوره حج می‌خوانیم: **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَا يُجْتَمِعُوا لَهُ: "تمام معبودهایی را که جز خدا می‌خوانید حتی قدرت ندارند مگسی بیافرینند هر چند دست بدست هم دهند و متحد شوند"** با این حال آنها چگونه شایسته پرستش هستند (۱).

تعبیر به **"آلِهَةٌ مِنَ الْأَرْضِ"** (خدایانی از زمین) اشاره به بتها و معبودهایی است که از سنگ و چوب و مانند آن می‌ساختند، و حاکم بر آسمانها می‌پنداشتند.

\*\*\* آیه بعد، یکی از دلایل روشن نفی **"آلهه"** و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می‌کند **"اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می‌شدند و نظام جهان بر هم می‌خورد"** (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا).

**"منزه و پاک است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند"** (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).

این نسبتهای ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامان کبریایی ذات پاک او با این نسبتهای ناروا آلوده نمی‌گردد.

\*\*\*

ص: ۳۸۰

۱-۱) **"ینشرون"** از ماده **"نشر"** به معنی گستردن چیز پیچیده است و کنایه از آفرینش و انتشار مخلوقات در پهنه زمین و آسمان نیز آمده است، جمعی از مفسران اصرار دارند که این جمله را اشاره به معاد و بازگشت مردگان به زندگی جدید بدانند، در حالی که با توجه به آیات بعد روشن می‌شود که سخن از توحید ذات پاک خدا و معبود حقیقی است نه معاد و زندگی بعد از مرگ.

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان "برهان تمنع" یاد می کنند، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد:

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم، نظامی که در همه جهات هماهنگ است، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است، برنامه هایش با هم منطبق، و اجزایش متناسب است.

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدء واحدی سرچشمه گرفته است چرا که اگر مبدءها متعدد بود و اراده ها مختلف، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به "فساد" می کند در عالم به وضوح دیده می شد.

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر؟ کتابی که تالیف یک نفر است، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات، جمله بندیها، تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، عناوین و تیترها، طرز ورود و خروج در بحثها، خلاصه تمام قسمت‌هایش یکپارچه و همصدا است چرا که زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است.

اما اگر دو یا چند نفر-هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک-هر کدام تالیف بخشی از آن را بر عهده گیرند، باز در اعماق عبارات و الفاظ، طرز بحثها، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر هم فکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آنها یکی بود، یک نفر می شدند، بنا بر این بطور قطع باید تفاوت‌هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار

خود را خواهد کرد، و اثرش را در نوشته های آنها خواهد گذاشت.

حال هر قدر این کتاب، بزرگتر و مفصلتر باشد و در موضوعات متنوعتری بحث کند زودتر این ناهماهنگی احساس می شود.

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش بقدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است.

درست است که ما حتی در تمام عمر نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم اما با همین اندازه که توفیق مطالعه نصیب ما و کل دانشمندان جهان شده است، آن چنان هماهنگی دارد که از وحدت مؤلف به خوبی حکایت می کند، ما هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جا آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی غیر قابل توصیف در میان کلمات و سطور و صفحاتش نمایان است.

اگر در اداره این جهان و نظامات آن، اراده ها و مبدءهای متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکان پذیر نبود.

راستی چرا دانشمندان فضایی می توانند سفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرستند، و قایق ماه نشین آن را دقیقاً در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده اند فرود آورند، سپس آن را از آنجا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟! آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی که پایه محاسبات این دانشمندان است دقیق و منسجم و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یک صدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می خورد.

کوتاه سخن اینکه: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضایی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرائید.

\*\*\*

در اینجا سؤالی مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت، سؤال این است: تعدد خدایان در صورتی منشا فساد در جهان می شود که آنها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آنها افرادی حکیم و آگاهند، حتما با کمک هم جهان را اداره می کنند.

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، حکیم بودن آنها، تعدد آنها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم آنها متعددند، مفهومی این است که از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند، بنا بر این هر جا تعدد است حتما تفاوتها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه ناخواه در اراده و عمل اثر می گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می کشاند.

(دقت کنید).

این برهان تمناع را به صورتهای دیگری نیز بیان کرده اند که از حوصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است.

در بعضی از این استدلالها، روی این تکیه شده است که اگر دو اراده در آفرینش حکمفرما بود، اصلا جهانی موجود نمی شد، در حالی که آیه فوق، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می گوید، نه از موجود نشدن جهان (دقت کنید).

جالب اینکه در حدیثی که هشام بن حکم از امام صادق نقل کرده چنین می خوانیم: که امام ع در پاسخ مرد بی ایمانی که سخن از تعدد خدایان می گفت: فرمود: این دو خدایی که تو می گویی یا هر دو قدیم و ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان، یا یکی قوی و دیگری ضعیف؟.

اگر هر دو قوی باشند چرا هر کدام دیگری را کنار نمی زند و تدبیر جهان را به تنهایی بر عهده نمی گیرد، و اگر چنین گمان کنی که یکی قوی و دیگری

ضعیف است، توحید خدا را پذیرفته ای، زیرا دومی ضعیف است و ناتوان، بنا بر این خدا نیست.

و اگر بگویی آنها دو هستند، از دو حال خارج نیست، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می بینیم و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می شوند و خورشید و ماه هر یک، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امورش دلیل بر این است که مدبر یکی است.

از این گذشته، اگر ادعا کنی خداوند دو تا است لا بد در میان آنها باید فاصله ای (امتیازی) باشد تا دوگانگی درست شود، در اینجا آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی: ازلی خواهد بود، و به این ترتیب خدایان، سه می شوند، و اگر بگویی سه هستند، باید میان آنها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی، و به همین ترتیب، عدد، بالا می رود و سر از بی نهایت در می آورد" (۱).

آغاز این حدیث، اشاره به برهان تمناع است، و ذیل آن اشاره به برهان دیگری است، که آن "برهان فرجه" یا "تفاوت ما به الاشتراک، و ما به الامتیاز" می گویند.

در حدیث دیگری می خوانیم که "هشام بن حکم" از "امام صادق" ع پرسید:

ما الدلیل علی ان الله واحد؟ قال: اتصال التدبیر و تمام الصنع، كما قال الله عز و جل: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا.

"هشام می گوید: عرض کردم چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟ فرمود:

پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز

ص: ۳۸۴

او بودند جهان به فساد کشانده می شد) (۱).

\*\*\* پس از آنکه با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می گوید "او آن چنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست آری" هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد و از آن سؤال کند، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعالشان جای ایراد و سؤال بسیار است" (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ).

گرچه در تفسیر این آیه مفسران، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیکتر به نظر می رسد.

توضیح اینکه: ما دو گونه سؤال داریم، یک نوع سؤال، سؤال توضیحی است که انسان از مسائلی بیخبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند، اینگونه سؤال در افعال خدا نیز جازز است، بلکه این همان سؤالی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود، و از این گونه سؤالات چه در رابطه با عالم تکوین، و چه تشریح یاران پیامبر و امامان بسیار داشتند.

اما نوع دیگر سؤال، سؤال اعتراضی است، که مفهومش این است عمل انجام شده نادرست و غلط بوده، مثل اینکه به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم تو چرا عهدشکنی می کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه هدف آنست که ایراد کنیم.

مسئله این نوع سؤال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد، و اگر گاهی از کسی سر بزند حتما به خاطر ناآگاهی است، ولی جای این گونه سؤال در

ص: ۳۸۵

(۱-۱) همان مدرک.



افعال دیگران بسیار است.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در جواب سؤال "جابر جعفی" از این آیه چنین فرمود:

لانه لا یفعل الا ما کان حکمه و صوابا: "برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد" (۱).

ضمناً از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤالی از نوع دوم داشته باشد دلیل بر آنست که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

\*\*\* آیه بعد مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است، که با دلیل گذشته مجموعاً سه دلیل می شود.

نخست می گوید: "آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند؟! بگو دلیل خود را بیاورید" (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ).

اشاره به اینکه اگر از دلیل گذشته دایره به اینکه نظام عالم هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید لا اقل هیچگونه دلیلی بر اثبات شرک و الوهیت این خدایان وجود ندارد، انسان عاقل چگونه مطلبی را بی دلیل می پذیرد؟ سپس به آخرین دلیل اشاره کرده می گوید: "این تنها من و همراهانم نیستند که سخن از توحید می گویند، بلکه تمام پیامبران و مؤمنان پیشین نیز همه موحد بودند" (هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَ ذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي).

این همان دلیلی است که دانشمندان عقائد تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران بر مساله یگانگی خدا ذکر کرده اند.

و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان (مخصوصاً در شرائط زندگی مسلمانان در مکه که سوره انبیاء ناظر به آن است) برای بعضی مانع از

ص: ۳۸۶

پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می کند: "اما اکثر آنها حق را نمی دانند لذا از آن روی گردانند" (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ).

همیشه مخالفت کردن اکثریت نادان در بسیاری از جامعه ها دلیلی بوده است، برای اعراض ناآگاهان، و قرآن در بسیاری از آیات، چه آیاتی که در سوره های "مکی" نازل شده یا سوره های "مدنی" تکیه بر این اکثریت را شدیداً محکوم کرده است، و برای آن هیچگونه ارزشی قائل نیست، بلکه معیار را دلیل و منطق می شمرد.

\*\*\* و از آنجا که ممکن است بعضی بیخبران بگویند ما پیامبران مانند عیسی ع داریم که دعوت به خدایان متعدد کرده است، قرآن در آخرین آیه مورد بحث با صراحت تمام می گوید: "ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی نمودیم که معبودی جز من نیست، و تنها مرا پرستش کنید" (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ).

و به این ترتیب ثابت می شود که نه عیسی و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده اند، و اینگونه نسبتها تهمت است.

\*\*\*

اشاره

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمِمَّنْ يَقُولُ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

ترجمه:

۲۶- آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده! منزله است (از این عیب و نقص) اینها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند.

۲۷- که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و به فرمان او عمل می کنند.

۲۸- او همه اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعت را داده) شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.

۲۹- هر کس از آنها بگوید من معبود دیگری جز خدا هستم کیفر او را جهنم می دهیم، و اینگونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

تفسیر:

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از پیامبران الهی و نفی

هر گونه شرک (و ضمناً نفی فرزند بودن حضرت مسیح) در میان بود، آیات مورد بحث همه در مورد نفی فرزند بودن فرشتگان است.

توضیح اینکه: بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان، فرزندان خدا هستند، و به همین دلیل گاه آنها را پرستش می کردند، قرآن صریحاً در آیات فوق، این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلائل مختلف بیان می کند.

نخست می گوید: "آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است" (وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا).

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است، و اگر "تبنی" (فرزندخواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است، و از همه اینها گذشته اصولاً کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود، برای بقاء نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در درازمدت ادامه دهد، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز، فرزند در مورد او معنی ندارد.

لذا بلافاصله می فرماید: "منزه و پاک است او از این عیب و نقص" (سُبْحَانَهُ).

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعاً دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها:

۱- "آنها بندگان خدا هستند" (بَلْ عِبَادٌ).

۲- "بندگان شایسته و گرامی داشته" (مُكْرَمُونَ).

آنها همچون بندگان گریزپا نیستند که تحت فشار مولی، تن به خدمت می دهند بلکه بندگان هستند، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت را خوب می دانند، و به آن افتخار می کنند، خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت

گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است.

\*\*\*۳- آنها آن قدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که "هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند" (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ).

۴- و از نظر عمل نیز "آنها تنها فرمان او را اجرا می کنند" (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ).

آیا این صفات، صفات فرزندان است یا صفات بندگان؟! \*\*\* سپس به احاطه علمی پروردگار نسبت به آنها اشاره کرده می فرماید:

"خداوند هم اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم اعمال گذشته را، هم از دنیای آنها آگاه است و هم از آخرتشان، هم قبل از وجودشان و هم بعد از وجودشان" (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) (۱).

مسلم فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آنها دارد، و همین عرفان، سبب می شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند و به این ترتیب این جمله می تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد.

۵- بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می کنند ولی باید توجه داشت "هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر اینکه بدانند خدا از او خشنود است" و اجازه شفاعت او را داده است (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى).

مسلم خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او، بی دلیل نمی تواند باشد

ص: ۳۹۰

---

۱- ۱) مفسران بزرگ در تفسیر این جمله سه بیان دارند که ما در عبارت بالا هر سه را با هم ذکر کردیم چون منافاتی با هم ندارند.

حتما به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند انسان را با خدا محفوظ می دارد، به تعبیر دیگر انسان ممکن است آلوده گناه شود ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند امید شفاعت در باره او هست.

اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید، و یا از نظر عملی آن قدر آلوده بود که لیاقت شفاعت را از دست داد، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد.

این همان مطلبی است که در بحث فلسفه شفاعت ضمن بحثهای گذشته آورده ایم که شفاعت یک مکتب انسانساز است و وسیله ای است برای بازگرداندن آلودگان از نیمه راه و جلوگیری از یاس و نومیدی که خود عاملی است برای غرق شدن در انحراف و گناه، ایمان به این گونه شفاعت، سبب می شود که افراد گنهکار رابطه خویش را با خدا و پیامبران و امامان قطع نکنند، همه پلها را پشت سر خود ویران نمایند، و خط بازگشت را حفظ کنند (۱).

ضمنا این جمله پاسخی است به آنها که می گفتند: ما فرشتگان را عبادت می کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می گوید آنها از پیش خود هیچکاری نمی توانند بکنند و هر چه می خواهید باید مستقیما از خدا بخواهید حتی اجازه شفاعت شفیعان را.

۶- به خاطر همین معرفت و آگاهی است که "آنها تنها از او می ترسند" و تنها ترس او را به دل راه می دهند (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ).

آنها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.

جالب اینکه "خشیت" از نظر ریشه لغت به معنی هر گونه ترس نیست،

ص: ۳۹۱

---

۱- ۱) در زمینه "شفاعت" بطور مشروح در ذیل آیه ۴۸ و ۲۵۴ سوره بقره بحث کرده ایم به آنجا مراجعه فرمائید.

بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد.

"مشفق" از ماده "اشفاق" به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده "شفق" گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است).

بنا بر این ترس آنها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست، و همچنین "اشفاق" آنها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام، عنایت و توجه، معرفت و احساس مسئولیت (۱).

\*\*\* روشن است که فرشتگان با این صفات برجسته و ممتاز و مقام عبودیت خالص هرگز دعوی خدایی نمی کنند، اما اگر فرضاً کسی از آنها بگوید من معبودی جز خدا هستم ما کیفر او را جهنم می دهیم، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد" (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

در حقیقت دعوی الوهیت یک مصداق روشن ظلم بر خویشتن و بر جامعه است و در قانون کلی "كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ" درج است.

\*\*\*

ص: ۳۹۲

---

۱-۱) مفردات "راغب" ماده "خشیت" و "شفق" و تفسیر "صافی" ذیل آیات مورد بحث.

اشاره

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي  
الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ  
(۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳)

ترجمه:

۳۰- آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟، و هر چیز زنده ای را از آب  
قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند! ۳۱- و در زمین کوه های ثابت و پابرجایی قرار دادیم تا آنها در آرامش باشند، و در آن دره  
ها و راههایی قرار دادیم تا هدایت شوند.

۳۲- و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم، ولی آنها از آیات آن رویگردانند.

۳۳- او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک از آنها در مداری در حرکتند.



باز هم نشانه های خدا در جهان هستی

در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون عقائد خرافی مشرکان و دلایلی که بر توحید ذکر شد، در آیات مورد بحث، یک سلسله از نشانه های خداوند در نظام عالم هستی و تدبیر منظم آن بیان گردیده، و تاکیدی است بر آن بحثها.

نخست می گوید: "آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین پیوسته بودند و ما آنها را باز کردیم"؟! (أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا).

"و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم"؟! (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا).

"آیا با مشاهده این آیات و نشانه های، باز هم ایمان نمی آورند"؟! (أَفَلَا يُؤْمِنُونَ).

در اینکه منظور از "رتق" و "فتق" (پیوستگی و جدایی) که در اینجا در مورد آسمانها و زمین گفته شده است چیست؟ مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آنها سه تفسیر، نزدیکتر به نظر می رسد و چنان که خواهیم گفت هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد (۱).

۱- به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجا تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است.

۲- منظور از پیوستگی، یک نواخت بودن مواد جهان است به طوری که

ص: ۳۹۴

همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد، اما با گذشت زمان، مواد از هم جدا شدند، و ترکیبات جدیدی پیدا کردند، و انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات دیگر، در آسمان و زمین ظاهر شدند، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد، و هر کدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش (۱).

۳- منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی روئید، اما خدا این هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید.

روایات متعددی از طرق اهل بیت ع به معنی اخیر اشاره می کند، و بعضی از آنها اشاره ای به تفسیر اول دارد (۲).

بدون شک، تفسیر اخیر چیزی است که با چشم قابل رؤیت است که چگونه از آسمان باران نازل می شود، و زمینها شکافته می شوند و گیاهان می رویند، و با جمله "أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا" (آیا کسانی که کافر شدند ندیدند...) کاملاً سازگار است، و با جمله "وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا" نیز هماهنگی کامل دارد.

ولی تفسیر اول و دوم نیز با معنی وسیع این جمله ها، مخالف نیست، چرا که رؤیت گاهی به معنی "علم" می آید، درست است که این علم و آگاهی برای همه نیست تنها دانشمندانند که می توانند در باره گذشته زمین و آسمان و به هم پیوستگی آنها و سپس جدایشان آگاهیهای پیدا کنند، ولی می دانیم قرآن کتاب یک قرن و یک عصر نیست، بلکه راهنما و راهگشای انسانها در تمامی قرون و اعصار است.

به همین دلیل آن چنان محتوای عمیقی دارد که برای هر گروه و هر عصر،

ص: ۳۹۵

---

۱- ۱) المیزان ذیل آیه.

۲- ۲) به تفسیر صافی و نور الثقلین ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

قابل استفاده است، روی این حساب ما معتقدیم، هیچ مانعی ندارد که آیه فوق دارای هر سه تفسیر باشد که هر کدام در جای خود، صحیح و کامل است، و بارها گفته ایم استعمال لفظ در بیش از یک معنی نه تنها ایراد ندارد بلکه گاهی دلیل کمال فصاحت است، و اینکه در روایات می خوانیم: "قرآن دارای بطون مختلفی است" نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

و اما در مورد پیدایش همه موجودات زنده از آب که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده دو تفسیر مشهور است:

۱- حیات همه موجودات زنده- اعم از گیاهان و حیوانات- به آب بستگی دارد، همین آبی که بالآخره مبدء آن بارانی است که از آسمان نازل شده.

دیگر اینکه "ماء" در اینجا اشاره به آب نطفه است که موجودات زنده معمولاً از آن به وجود می آیند.

جالب اینکه دانشمندان امروز معتقدند که نخستین جوانه حیات در اعماق دریاها پیدا شده است، به همین دلیل آغاز حیات و زندگی را از آب می دانند، و اگر قرآن آفرینش انسان را از خاک می شمرد، نباید فراموش کنیم منظور از خاک همان طین (گل) است که ترکیبی است از آب و خاک.

این موضوع نیز قابل توجه است که طبق تحقیقات دانشمندان قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می دهد (در حدود هفتاد درصد!).

و اینکه بعضی ایراد کرده اند که آفرینش فرشتگان و جن با اینکه موجودات زنده ای هستند مسلماً از آب نیست، پاسخ روشن است، زیرا هدف موجودات زنده ای است که برای ما محسوس است.

در حدیثی می خوانیم که: شخصی از امام صادق ع پرسید: آب چه طعمی دارد؟ امام نخست فرمود:

سل تفقها ولا تسئل تعنتا: "به منظور یاد گرفتن سؤال کن نه به منظور بهانه جویی!" سپس اضافه فرمود:

طعم الماء طعم

ص: ۳۹۶

الحياه! قال الله سبحانه وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ : "طعم آب، طعم حیات و زندگی است! خداوند می گوید: ما هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم".

مخصوصاً هنگامی که انسان در تابستان پس از یک تشنگی طولانی و ممتد در آن هوای سوزان به آب گوارایی می رسد، موقعی که نخستین جرعه های آب را فرو می برد، احساس می کند که روح و جان به کالبدش دمیده می شود، در واقع امام می خواهد ارتباط و پیوستگی زندگی و آب را با این تعبیر زیبا مشخص کند.

\*\*\* آیه بعد اشاره به قسمت دیگری از نشانه های توحید و نعمتهای بزرگش کرده می گوید: "ما در زمین کوه های ثابت و مستقری ایجاد کردیم تا انسانها را نلرزاند" (وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ) (۱).

در گذشته نیز گفته ایم کوه ها همچون زرهی کره ای زمین را در بر گرفته اند و این سبب می شود که از لرزشهای شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حد زیادی جلوگیری کند.

بعلاوه همین وضع کوه ها، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حد اقل می رساند.

از سوی دیگر اگر کوه ها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد، همانگونه که در کوهها و بیابانهای خشک و سوزان چنین است.

ص: ۳۹۷

---

۱-۱) "رواسی" جمع "راسیه" به معنی کوه های سخت و پابرجاست، و از آنجا که این گونه کوه ها از ریشه با هم پیوند دارند، ممکن است اشاره به این پیوستگی باشد و از نظر علمی ثابت شده که این به هم پیوستگی ریشه ای کوه ها، اثر عمیقی در جلوگیری از لرزشهای زمین دارد- "تمید" از ماده "مید" به معنی لرزش و حرکت ناموزون اشیاء بزرگ است.

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است اشاره کرده می گوید "ما در لابلای این کوه های عظیم، دره ها و راههایی قرار دادیم، تا آنها هدایت شوند و به مقصد برسند" ( وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ).

براستی اگر این دره ها و شکافها نبودند، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آن چنان از هم جدا می کردند که پیوندشان از زمین به کلی گسسته می شد، و این نشان می دهد که همه این پدیده ها طبق برنامه و حسابی است.

\*\*\* و از آنجا که آرامش زمین به تنهایی برای آرامش زندگی انسان کافی نیست بلکه باید از طرف بالا نیز ایمنی داشته باشد در آیه بعد اضافه می کند: "ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات و نشانه های توحید که در این آسمان پهناور است روی گردانند" ( وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ ).

منظور از آسمان در اینجا-همانگونه که سابقا هم گفته ایم-جوی است که گرداگرد زمین را گرفته، و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگهای "شهاب" که از هر گلوله ای خطرناکترند حفظ می کند.

بعلاوه اشعه آفتاب که دارای قسمتهای مرگباری است به وسیله آن تصفیه می شود، و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است جلوگیری می کند.

آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام

حفظ کرده است (۱).

\*\*\* و در آخرین آیه مورد بحث به آفرینش شب و روز و خورشید و ماه پرداخته می گوید: "او است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید" (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

"و هر کدام از اینها در مداری در حرکتند" (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### ۱- تفسیر "كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ"

مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند، اما آنچه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا حرکت دورانی به دور خویش است، و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "کل" ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه لیل (شب) استفاده می شود.

بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند که اشاره به "شب" و "روز" و "ماه" و "خورشید" (هر چهار) باشد، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است نیز برای خود مداری دارد، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند این سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائماً در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد همانند استوانه ای

ص: ۳۹۹

---

۱-۱) بعضی از مفسران آیه فوق را هماهنگ با آیاتی که در مورد حفظ آسمان از صعود شیاطین به وسیله "شهب" در قرآن مجید وارد شده می دانند (مانند وَحِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ - صافات - ۷). ولی روشن است که این تفسیر با کلمه "سقف" سازگار نیست، زیرا سقف پوششی است برای کسانی که در زیر آن قرار دارند نه کسانی که فوق آن هستند (دقت کنید).

است که در گرد این کره دائما نقل مکان می کند، بنا بر این شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند (۱).

این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند.

\*\*\*

## ۲- آسمان سقف محکمی است -

قبلا هم گفته ایم که "سما" (آسمان) در قرآن به معانی مختلفی آمده است گاهی به معنی جو زمین یعنی قشر ضخیمی از هوا که دورادور کره خاک را فرا گرفته است آمده، همانند آیه فوق، در اینجا بد نیست توضیح بیشتری در باره استحکام این سقف عظیم از زبان دانشمندان علوم طبیعی بشنویم:

"فرانک آلن" استاد فیزیک زیستی چنین می نویسد "جوی که از گازهای نهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده آن اندازه ضخامت (و غلظت) دارد که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگهای آسمانی در روز که با سرعت در حدود ۵۰ کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگهدارد.

جو زمین علاوه بر کارهای دیگری که دارد درجه حرارت را بر سطح زمین در حدود شایسته برای زندگی نگاه می دارد، و نیز ذخیره بسیار لازم "آب و بخار آب" را از اقیانوسها به خشکیها انتقال می دهد که اگر چنین نبود همه قاره ها به صورت کویرهای خشک غیر قابل زیستی درمی آمد، به این ترتیب باید گفت که اقیانوسها و جو زمین عنوان چرخ لنگری برای زمین دارند.

"وزن بعضی از این شهابها که به سوی زمین سرازیر می شود به اندازه یک هزارم یک گرم است ولی نیروی آن بر اثر آن سرعت فوق العاده معادل نیروی

ص: ۴۰۰

ذرات اتمی است که بمب مخرب را تشکیل می دهد! و حجم آن شهابها احيانا بیشتر از حجم يك دانه شن نيست! در هر روز ميليونها از اين شهابها پيش از رسيدن به سطح زمين مي سوزند و يا به بخار تبديل مي شوند، ولی احيانا حجم و سنگيني بعضی شهابها بقدری زياد است که از قشر گازی گذشته و به سطح زمين اصابت می کند.

از جمله شهابهایی که از چنگال غلاف گازی نامبرده عبور کرده و به زمين رسيد شهاب عظيم و معروف "سيبری" است که در سال ۱۹۰۸ ميلادی به زمين اصابت کرد و قطر آن طوری بود که حدود ۴۰ كيلومتر زمين را اشغال کرد و باعث تلفات زيادی شد! و ديگر شهابی است که در "اريزونا" آمريکا فرود آمد که به قطر ۱ كيلومتر و عمق ۲۰۰ متر بود و در هنگام سقوط آن شکاف عمیقی در زمين ايجاد شد و بر اثر انفجار آن شهابهای کوچک بسياری که مساحت نسبتا زيادی از زمين را اشغال می کرد توليد گرديد.

"کرسی موريسن" می نويسد اگر هوای محيط زمين اندکی از آنچه هست رقيق تر می بود اجرام سماوی، و شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند ميليون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائما به سطح زمين می رسيدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.

اين اجرام فلکی به سرعتی در ثانيه از ۶ تا چهل ميل حرکت می کنند! و به هر چيز برخورد کنند ايجاد انفجار و حريق می نمايند اگر سرعت و حرکت اين اجرام کمتر از آنچه هست می بود مثلا- به اندازه سرعت يك گلوله بود همه آنها به سطح زمين می ريختند و نتيجه خرابکاری آنها معلوم بود از جمله اگر خود انسان در مسير کوچکترين قطعه اين اجرام سماوی واقع می شد شدت حرارت آنها که به سرعت نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره



و متلاشی می ساخت! غلظت هوایی محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، کلیه جرثومه های مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می نماید" (۱).

### [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۴ تا ۳۵]

#### اشاره

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلَّوْكُمْ بِاللَّسْرِ وَالْخَيْرِ فَتَنَّا وَإِنَّا نُرْجِعُونَ (۳۵)

#### ترجمه:

۳۴- ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تو را می کشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟! ۳۵- هر انسانی طعم مرگ را می چشد، و ما شما را با بدیها و نیکیها آزمایش می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می گردید.

#### تفسیر:

همه می میرند!

در قسمتی از آیات گذشته خواندیم که مشرکان برای تردید در نبوت پیامبر ص به مساله انسان بودن او متوسل می شدند و معتقد بودند که پیامبر حتما باید فرشته باشد و خالی از هر گونه عوارض بشری.

آیات مورد بحث اشاره ای به بعضی دیگر از ایرادات آنها است: گاه آنها می گفتند سر و صدایی که پیامبر-و به گفته آنها این شاعر- به راه انداخته دوامی

ص: ۴۰۲

ندارد و با مرگش همه چیز پایان می یابد چنان که در آیه ۳۰ سوره طور می خوانیم " أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ":

و گاه چنین می پنداشتند که چون این مرد معتقد است خاتم پیامبران است باید هرگز نمیرد تا حافظ آئین خویش باشد، بنا بر این مرگ او در آینده دلیلی خواهد بود بر بطلان ادعای او! قرآن در نخستین آیات فوق در جمله کوتاهی به آنها پاسخ می دهد و می گوید: " ما برای هیچ بشری قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم " ( وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ).

این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچکس زندگی جاویدان ندارد.

وانگهی اینها که از مرگ تو هم اکنون شادی می کنند " اگر تو بمیری مگر خودشان زندگی جاویدان دارند؟! " ( أَفَأَنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ).

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که بقای شریعت و دین و آئین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آئین ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع هر چند جاویدان نبودند ولی قرنهای بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند.

بنا بر این جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند.

و اما اینکه آنها خیال می کنند با درگذشت پیامبر ص همه چیز پایان می یابد در حقیقت کور خوانده اند، زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود، و نه اصحاب و یارانش آئینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود، و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد.

\*\*\*

سپس قانون کلی مرگ را در باره همه نفوس، بدون استثناء چنین بازگو می کند: "هر انسانی طعم مرگ را می چشد" (كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ).

لازم به یادآوری است که واژه "نفس" در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته، نخستین معنی نفس "ذات" یا خویشتن خویش است، این معنی وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود، چنان که می خوانیم "كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِيهِ الرَّحْمَهُ" خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است (انعام آیه ۱۲).

سپس این کلمه در انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا:

"کسی که انسانی را بدون اینکه قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد گویی همه انسانها را کشته است" (مائده آیه ۳۲).

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند "أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ":

"فرشتگان قبض ارواح می گویند: روح خود را خارج کنید" (انعام آیه ۹۳).

پیدا است که منظور از "نفس" در آیات مورد بحث همان معنی دوم است بنا بر این منظور بیان قانون کلی مرگ در باره انسانها است، و به این ترتیب جای ایرادی در آیه باقی نمی ماند که تعبیر به نفس شامل خداوند یا فرشتگان هم می شود چگونه باید آیه را تخصیص زد و اینها را خارج کرد (۱).

بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد؟ قرآن در دنباله همین سخن می گوید: "ما شما را با بدیها و نیکیها امتحان می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می گردید" (وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ).

جایگاه اصلی شما این جهان نیست بلکه جای دیگر است شما تنها

ص: ۴۰۴

برای دادن امتحانی در اینجا می آئید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است خواهید رفت.

قابل توجه اینکه در میان مواد امتحانی "شر" مقدم بر "خیر" ذکر شده و باید هم چنین باشد، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلماً آزمایش بوسیله بلاها سختتر و مشکلتر است.

ذکر این نکته نیز لازم است که شر در اینجا به معنی شر مطلق نیست، زیرا فرض این است شری که وسیله آزمایش و تکامل می باشد، بنا بر این منظور شر نسبی است، و اصولاً در مجموع عالم هستی با بینش صحیح توحیدی شر مطلق وجود ندارد! (دقت کنید).

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع چنین می خوانیم که امام بیمار شده بود جمعی از برادران (و یاران) به عیادتش آمدند عرض کردند "

کیف نجدک یا امیر المؤمنین؟ قال بالشر: "حالتان چطور است ای امیر مؤمنان؟ فرمود:

شر است!!" قالوا ما هذا کلام مثلك: "گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست."

امام فرمود: "

□  
ان الله تعالى يقول وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً فَالْخَيْرِ الصَّحَّةُ وَ الْغِنَاءُ وَ الشَّرُّ الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ " : "خداوند متعال می گوید ما شما را با "شر" و "خیر" آزمایش می کنیم، خیر تندرستی است و بی نیازی و شر بیماری و فقر است" (و این تعبیری است که من از قرآن مجید انتخاب کرده ام).

در اینجا سؤال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند، و اصولاً- آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد؟! پاسخ این سؤال را در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره آورده ایم که آزمایش در مورد خداوند به معنی "پرورش دادن" است (شرح کامل این موضوع را در آنجا مطالعه فرمائید).

\*\*\*

اشاره

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَمْ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرَبَكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ الذَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُنصِرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسِيءُ تَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰)

ترجمه:

۳۶- هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟ در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمن را انکار می کنند.

۳۷- (آری) انسان از عجله آفریده شده، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم.

۳۸- آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده قیامت کی فرا می رسد؟! ۳۹- ولی اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشتهای خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی کند (اینقدر در باره قیامت

شتاب نمی کردند).

۴۰- آری این مجازات الهی بصورت ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند آن چنان که توانایی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود.

### تفسیر:

انسان از عجله آفریده شده!

باز در این آیات به بحثهای دیگری در ارتباط با موضع گیری مشرکان در برابر پیامبر اسلام ص بر خورد می کنیم، که بیانگر طرز تفکر انحرافی آنها در مسائل اصولی است نخست می گوید: "هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند" (وَ إِذَا رَأَكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا).

آنها با بی اعتنایی به تو اشاره کرده می گویند: "آیا این همان کسی است که خدایان و بتهای شما را به بدی یاد می کند"؟ (أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ) (۱).

"در حالی که خود ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند" (وَهُمْ يَذُكُرِ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ).

تعجب در این است که اگر کسی از این بتهای سنگی و چوبی بدگویی کند-نه بدگویی بلکه حقیقت را بیان نماید و بگوید اینها موجودات بی روح و فاقد شعور و بی ارزشی هستند، تعجب می کنند، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت او است، برای آنها جای تعجب نیست.

آری هنگامی که انسان به امری عادت کرد و خو گرفت و تعصب ورزید، در نظرش جلوه خواهد داشت هر چند بدترین امور باشد، و هر گاه نسبت به چیزی

ص: ۴۰۷

---

۱- ۱) جالب اینکه آنها در عبارت خود می گفتند: این همان کسی است که از خدایان شما سخن می گوید، حتی راضی نبودند کلمه "بدی" را در عبارت خود بیاورند، و بگویند از خدایان شما بدگویی می کند!

عداوت ورزید کم کم در نظرش بد می شود، هر چند زیباترین و محبوبترین امور باشد.

\*\*\* سپس به یکی دیگر از کارهای زشت و بی رویه این انسانهای بی بندوبار اشاره کرده می فرماید: "انسان از عجله آفریده شده" (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ).

گرچه مفسران در تفسیر کلمه "انسان" و "عجل" در اینجا بیانات گوناگونی دارند ولی پیدا است که منظور از انسان در اینجا نوع انسان است (البته انسانهای تربیت نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی).

و منظور از "عجل" شتاب و شتابزدگی است، همانگونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است، و در جای دیگر قرآن می خوانیم وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: "انسان، عجول است" (اسراء-۱۱).

در حقیقت تعبیر "خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ" یک نوع تاکید است، یعنی آن چنان انسان عجول است که گویی از "عجله" آفریده شده، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته! و به راستی بسیاری از مردم عادی چنینند هم در خیر عجلوند و هم در شر، حتی وقتی به آنها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامتان را می گیرد می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید؟! و در پایان آیه اضافه می کند: "عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما نشان می دهم" (سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ).

تعبیر "آیاتی" در اینجا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازاتهایی باشد که پیامبر ص مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کرارا می گفتند: پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می ترسانی.

قرآن می گوید عجله نکنید، چیزی نمی گذرد که دامتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است اشاره به معجزاتی که دلیل بر صدق پیامبر اسلام ص

است بوده باشد یعنی اگر کمی صبر کنید: معجزات کافی به شما ارائه داده خواهد شد.

این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند، زیرا مشرکان در هر دو قسمت عجله داشتند و خداوند هم هر دو را به آنها ارائه داد، هر چند تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد و با آیات بعد متناسبتر است.

\*\*\* باز انگشت روی یکی از تقاضاهای عجولانه آنها گذاشته می‌گوید: "آنها می‌گویند: این وعده قیامت اگر راست می‌گوئید کی فرا می‌رسد؟!)" (و يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ).

آنها با بی‌صبری تمام، در انتظار قیام قیامت بودند، غافل از اینکه فرا رسیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آنها همان، ولی چه می‌توان کرد، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می‌کند.

تعبیر به **إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ** به صورت جمع (اگر راست می‌گوئید) با اینکه مخاطب پیامبر اسلام ص بود به خاطر آنست که پیروان راستین او را نیز در این خطاب شرکت داده شده‌اند، و ضمناً می‌خواستند بگویند، فرا نرسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغگو هستید! \*\*\* آیه بعد به آنها پاسخ می‌دهد، و می‌گوید: "اگر کافران می‌دانستند زمانی را که نمی‌توانند شعله‌های آتش را از صورت و پشت خود دور سازند، و هیچکس به یاری آنها نخواهد شتافت، هرگز تعجیل در عذاب نمی‌کردند، و نمی‌گفتند:

قیامت کی فرا می‌رسد" (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

تعبیر به "صورتها" و "پشتها" در آیه فوق، اشاره به این است که آتش



دوزخ چنان نیست که از یک سو آنها را احاطه کند، هم قسمت پیش روی آنها در آتش است و هم پشتها، گویی در وسط آتش غرق و دفن می شوند! و جمله "وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ" اشاره به این است که این بتهایی را که گمان می برند شفیعان و یاوران آنها خواهند بود هیچکاری از آنها ساخته نیست.

\*\*\* و جالب اینکه "این مجازات الهی و آتش سوزان به صورت ناگهانی به سراغ آنها می آید آن چنان که مبهوتشان می کند!" (بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ).

"و آن چنان غافلگیر و مقهورشان می سازد که قدرت بر دفع آن را ندارند" (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا).

حتی اگر تقاضای مهلت کنند و بر خلاف آنچه تا آن وقت عجله می کردند درخواست تاخیر نمایند "به آنها مهلت داده نمی شود" (وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ).

\*\*\*

### نکته ها: [۱- اگر انسان ذاتا عجول آفریده شده چرا نهی از عجله می کند؟]

۱- با توجه به آیات فوق این سؤال پیش می آید که اگر انسان طبیعتا عجول است پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید: "فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ" آیا این دو با هم متضاد نیست.

در پاسخ می گوئیم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحیات و ویژگیهای اخلاقی، هیچگونه تضادی در کار نیست، چرا که با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت.

۲- جمله "بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ" (عذاب الهی بطور ناگهانی به سراغ آنها می آید آن چنان که مبهوتشان می کند) ممکن است اشاره به این باشد که عذابهای قیامت همه چیزش با عذاب دنیا متفاوت است مثلا در باره آتش جهنم می خوانیم: "نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ" آتش برافروخته

الهی که بر قلب آدمی می زند" (همزه آیه ۶-۷).

یا اینکه در مورد آتشگیره جهنم می خوانیم " وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ":

"آتشگیره دوزخ مردم و سنگها هستند" (بقره آیه ۲۴).

این گونه تعبیرات نشان می دهد که آتش دوزخ غافلگیرانه و ناگهانی و مبهوت کننده است (۱).

\*\*\*

ص: ۴۱۱

---

۱-۱) المیزان ج ۱۴ صفحه ۴۱۷.

اشاره

وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ  
 بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا  
 هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ  
 بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵)

ترجمه:

۴۱- (اگر تو را استهزا کنند نگران نباش) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند، اما سرانجام آنچه را (از عذابهای الهی) مسخره می کردند دامان استهزا کنندگان را گرفت!

۴۲- بگو چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات) خداوند رحمان نگاه می دارد؟ ولی آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند.

۴۳- آیا آنها خدایانی دارند که می توانند از آنان در برابر ما دفاع کنند؟ (این خدایان ساختگی حتی) نمی توانند خودشان را یاری دهند (تا چه رسد به دیگران) و نه از ناحیه ما بوسیله نیرویی یاری می شوند.

۴۴- ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بیند که ما مرتبا از زمین (و اهل آن) می کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! ۴۵- بگو من تنها بوسیله وحی شما را انذار می کنم ولی آنها که گوشه‌هایشان کراست هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند!

### تفسیر:

گوش اگر گوش تو...

در آیات گذشته دیدیم که مشرکان و کفار، پیامبر اسلام ص را به باد استهزاء می گرفتند، همان کاری که عادت دیرینه همه جاهلان مغرور است که واقعیتهای مهم و جدی را به شوخی و مسخره می گیرند.

در نخستین آیه مورد بحث به عنوان دلداری پیامبر ص و تسلی خاطر او می گوید: این تنها تو نیستی که مورد استهزاء واقع شده ای "پیامبران قبل از تو را نیز استهزا کردند" (وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ).

"ولی سرانجام آنچه را از عذابهای الهی به باد مسخره گرفته بودند، دامان استهزاکنندگان را گرفت" (فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

بنا بر این غم و اندوهی به خود راه مده و این گونه اعمال جاهلان نباید در روح بزرگ تو کمترین اثر بگذارد و یا در اراده آهنینت خللی وارد کند.

\*\*\* در آیه بعد می گوید: نه تنها در برابر عذاب خدا در قیامت، کسی از شما دفاع نمی کند، در این دنیا نیز همین است "بگو چه کسی شما را در شب

و روز در برابر مجازات خداوند رحمان حفظ و نگهداری می کند؟" (قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ).

در واقع اگر خداوند آسمان "جو زمین" را سقف محفوظی قرار نداده بود (آن گونه که در آیات قبل گذشت) همین به تنهایی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران سنگهای آسمانی قرار دهد.

خداوند رحمان آن قدر به شما محبت دارد که ماموران مختلفی را برای حفظ و نگاهبانیتان قرار داده که اگر یک لحظه از شما جدا شوند سیل بلاها به سویتان سرازیر می شود.

قابل توجه اینکه: در این آیه به جای "الله" ، "رحمان" به کار رفته، یعنی ببینید شما چقدر گناه کرده اید که حتی خداوندی را که کانون رحمت عامه است به خشم آورده اید.

سپس اضافه می کند: اما آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند، نه به مواعظ و اندرزهای پیامبران او گوش فرا می دهند، و نه یاد خدا و نعمتهایش دل آنها را تکان می دهد، و نه لحظه ای اندیشه خود را در این راه به کار می اندازند "بلکه از یاد پروردگارشان روی گردانند" (بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ).

\*\*\* باز به عنوان سؤال می پرسد: این کافران ظالم و گنهکار در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته اند؟ "آیا آنها خدایانی دارند که می تواند از آنان در برابر ما دفاع کند؟" (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا).

"این خدایان ساختگی آنها حتی نمی توانند خودشان را یاری دهند و از خویشان دفاع کنند" (لَا يَسْتَتِعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ).

"و نه از ناحیه ما به وسیله رحمت و نیروی معنوی یاری و همراهی می شوند"

\*\*\* آیه بعد اشاره به یکی از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان کرده می گوید: "ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمتها بخشیدیم تا آنجا که عمرهای طولانی پیدا کردند" (بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ).

اما به جای اینکه این عمر طولانی و نعمت فراوان حس شکرگزاری را در آنها تحریک کرده و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند مایه غرور و طغیانشان شد.

ولی آیا آنها نمی بینند که این جهان و نعمتهایش پایدار نیست "آیا نمی بینند که ما مرتبا از زمین و مردم زمین می کاهیم"؟! (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

اقوام و قبائل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند، افراد کوچک و بزرگ هیچیک عمر جاویدان ندارند، و همه سر به نقاب فنا فرو می برند، اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکش تر بودند همگی سر به تیره خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود چشم از جهان فرو بستند! "آیا با این حال آنها غالبند یا ما غالبیم"؟! (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا).

در اینکه منظور از جمله "أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا" (ما به سراغ زمین می آئیم و مرتبا از اطراف آن می کاهیم) چیست؟ مفسران بحثهای گوناگونی - دارند.

ص: ۴۱۵

۱-۱) "یصحبون" از باب افعال در اصل به این معنی است که چیزی را به عنوان یاری و حمایت در اختیار شخصی قرار دهند، و در اینجا اشاره به این است که این بتها نه ذاتا قدرت دفاع دارند، نه از ناحیه پروردگار چنین نیرویی در اختیارشان گذاشته شده است و می دانیم هر نیروی دفاعی در عالم هستی یا باید از درون ذات چیزی بجوشد و یا از ناحیه خدا داده شود.

۱- بعضی گفته اند منظور این است که خدا تدریجا از اراضی و سرزمینهای مشرکان می کاهد و بر بلاد مسلمین می افزاید.

اما با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان چنین فتوحاتی نداشتند این تفسیر، مناسب به نظر نمی رسد.

۲- بعضی دیگر گفته اند: منظور خراب شدن و ویرانی زمینها به طور تدریجی است.

۳- بعضی آن را اشاره به ساکنان زمین می دانند.

۴- بعضی خصوص دانشمندان و علماء را در اینجا ذکر کرده اند.

اما مناسبتر از همه این است که منظور از زمین مردم سرزمینهای مختلف جهان است، اقوام و افراد گوناگونی که تدریجا و دائما به سوی دیار عدم می شتابند و با زندگی دنیا وداع می گویند، و به این ترتیب دائما از اطراف زمین کاسته می شود.

در بعضی از روایات که از امامان اهل بیت ع نقل شده این آیه به مرگ علما و دانشمندان تفسیر گردیده است، امام صادق ع می فرماید:

نقصانها ذهاب عالمها: "نقصان زمین به معنی فقدان دانشمندان است (۱)".

البته می دانیم این روایات معمولا برای بیان مصداقهای روشن است، نه اینکه مفهوم آیه را منحصر در افراد خاصی کند.

و به این ترتیب آیه می خواهد مرگ و میر تدریجی بزرگان و اقوام پر جمعیت و حتی دانشمندان را به عنوان یک درس عبرت برای کافران مغرور و بیخبر بیان کند و به آنها نشان دهد که در مبارزه با خدا پیروزی برای آنها وجود ندارد.

\*\*\* سپس این حقیقت را بازگو می کند که وظیفه پیامبر ص آنست که مردم

ص: ۴۱۶

را از طریق وحی آسمانی انذار کند، روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید:

"به آنها بگو من از پیش خود چیزی نمی گویم تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم" (قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ).

و اگر در دل سخت شما اثر نمی گذارد جای تعجب نیست، و نه دلیلی بر نقصان وحی آسمانی، بلکه به خاطر آنست که "افراد کر، هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند!" (وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ).

گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود، نه گوشهایی که آن چنان پرده های گناه و غفلت و غرور بر آنها افتاده که شنوایی حق را به کلی از دست داده است.

\*\*\*

ص: ۴۱۷



اشاره

وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ  
 إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَاسٍ حَاسِبِينَ (۴۷)

ترجمه:

۴۶- اگر کمترین عذاب پروردگارت آنها را لمس کند فریادشان بلند می شود ای وای ما همگی ستمگر بودیم.

۴۷- ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

تفسیر:

ترازوهای عدل در قیامت

به دنبال آیات گذشته که حالت غرور و بیخبری افراد بی ایمان را منعکس می کرد در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "این بیخبران مغرور که در حالت نعمت و آرامش هرگز خدا را بنده نیستند اگر گوشه کوچک و ناچیزی از عذاب پروردگارت دامانشان را بگیرد چنان متوحش می شوند که فریاد می زنند ای وای بر ما! ما همگی ظالم و ستمگر بودیم!" (وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ).

به گفته مفسران و ارباب لغت، واژه "نفحه" به معنی چیز کم، یا نسیم

ملایم می باشد، گرچه این کلمه غالباً در نسیمهای رحمت و نعمت به کار می رود، ولی در مورد عذاب نیز استعمال می شود (۱).

به گفته تفسیر "کشاف" جمله "لِئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ... " سه تعبیر در بردارد که همه اشاره به ناچیزی و کمی است، تعبیر به "مس" ، و تعبیر به "نفحه" (از نظر ماده لغت) و نیز از نظر وزن و صیغه (۲).

خلاصه اینکه قرآن می خواهد بگوید: این کوردلان، سالیان دراز سخنان پیامبر و منطق وحی را می شنوند و در آنها کمترین اثر نمی گذارد مگر آن زمان که تازیانه عذاب، هر چند خفیف و مختصر، بر پشت آنها نواخته شود که دست پاچه می شوند و فریاد "إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ" را سر می دهند، آیا باید تنها زیر تازیانه های عذاب، بیدار شوند؟ ولی چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آنها سودی ندارد، و اگر طوفان عذاب فرو بنشیند و آرامش بیابند، باز هم همان راه و همان برنامه است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد.

می فرماید: "ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم" ( وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ).

"قسط" گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است.

جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان "صفت" برای "موازن" ذکر شده

ص: ۴۱۹

---

۱- ۱ و ۲) تفسیر فخر رازی، تفسیر فی ظلال، و مفردات راغب، ذیل آیه مورد بحث، و ماده نفحه.

این ترازوهای سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد (۱).

و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: "به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود" (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا).

نه از پادشاه نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد.

اما این نفی ظلم و ستم، مفهومش این نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه "اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم" و مورد سنجش قرار می دهیم (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا).

"و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم" (وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ).

"خردل" گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد.

نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان "مِثْقَالَ ذَرَّةٍ" "سنگینی یک ذره" (یک مورچه بسیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه ۷).

قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به "مِثْقَالَ ذَرَّةٍ" و در دو مورد تعبیر به "مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ" شده است.

در حقیقت در آیه فوق، با شش تعبیر مختلف، تأکیدی بر مساله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است.

کلمه "موازین" آنها هم به صورت جمع و سپس ذکر وصف "قسط" و به دنبال آن، تأکیدی بر نفی ظلم "فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ" و پس از آن ذکر کلمه "شینا" (هیچ

ص: ۴۲۰

---

۱ - ۱) گرچه "موازین" جمع است، و قسط مفرد است، ولی با توجه به اینکه قسط مصدر می باشد، و مصدر جمع بسته نمی شود، مشکلی به وجود نمی آید.

چیز) و بعد مثال زدن به "دانه خردل" و سرانجام جمله "كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ" (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در اینکه منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهایی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی حق این است که "میزان" در اینجا به معنی "وسیله سنجش" است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الحرارة (گرما سنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی می خوانیم: که میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد (۱).

می خوانیم: السلام علی میزان الاعمال: "سلام بر میزان سنجش اعمال!" (توضیح و شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ششم صفحه ۹۰ به بعد بیان کردیم).

ذکر "موازن" به صورت "جمع" (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه ای دارند که در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب می شوند.

ص: ۴۲۱

و به تعبیر دیگر هر کس به اندازه ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است، سبک وزن می باشد.

\*\*\*

## [سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۵۰]

### اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَاتَّخَذْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

### ترجمه:

۴۸- ما به موسی و هارون "فرقان" (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است دادیم.

۴۹- همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان می ترسند و از قیامت بیم دارند.

۵۰- و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم آیا آن را انکار می کنید!؟

### تفسیر:

شمه ای از داستان پیامبران

از این آیات به بعد فرازهایی از زندگانی پیامبران که آمیخته با نکات بسیار آموزنده ای است بیان شده، که بحثهای گذشته را در زمینه نبوت پیامبر اسلام ص و درگیری او با مخالفان، با توجه به اصول مشترکی که حاکم

ص: ۴۲۲

بر آنها است، روشتر می سازد.

در نخستین آیه می فرماید: "ما به موسی و هارون "فرقان" ، وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم، و نور و یادآوری برای پرهیزکاران" (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ).

"فرقان" در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می کند و وسیله شناسایی این دو است، در اینکه منظور از آن در اینجا چیست تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی تورات.

و بعضی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود دانسته اند.

در حالی که بعضی اشاره به سایر معجزات و دلایلی که در اختیار موسی و هارون بود، می دانند.

ولی این تفسیرها هیچگونه با هم منافاتی ندارند، چرا که ممکن است فرقان هم اشاره به "تورات" و هم اشاره "به سایر معجزات و دلایل" موسی ع باشد.

در سایر آیات، نیز "فرقان" گاهی به خود "قرآن" اطلاق شده، مانند بَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰی عَبْدِهِ لِيُكَوِّنَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا : "بزرگ و پر برکت است خدایی که فرقان را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند" (سوره فرقان- آیه ۱).

و گاه به پیروزیهای معجزه آسایی که نصیب پیامبر ص گردید، همانگونه که در مورد جنگ بدر "يَوْمَ الْفُرْقَانِ" فرموده است (انفال-۴۱).

اما واژه "ضیاء" به معنی نور و روشنایی است که از درون ذات

چیزی بجوشد و مسلماً قرآن و تورات و معجزات انبیاء چنین بوده است (۱).

و "ذکر" هر موضوعی است که انسان را از غفلت و بیخبری دور دارد، و این نیز از آثار واضح کتب آسمانی و معجزات الهی است.

ذکر این سه تعبیر پشت سر هم گویا اشاره به این است که انسان برای رسیدن به مقصد، نخست احتیاج به "فرقان" دارد یعنی بر سر دو راهیها و چند راهیها راه اصلی را پیدا کند، هنگامی که راه خود را یافت، نور و روشنائی و ضیاء می خواهد تا مشغول حرکت گردد، سپس در ادامه راه، گاه موانعی پیش می آید که از همه مهمتر غفلت است، نیاز به وسیله ای دارد که مرتباً به او هشدار دهد و یادآور و ذکر باشد.

قابل توجه اینکه: "فرقان" به صورت "معرفه" آمده و "ضیاء" و "ذکر" به صورت "نکره"، و اثر آن را مخصوص متقین و "پرهیزکاران" می داند، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که معجزات و خطابهای آسمانی، راه را برای همگان روشن می کند، اما آنها که تصمیم بگیرند و از ضیاء و ذکر استفاده کنند، همگان نیستند، تنها کسانی هستند که احساس مسئولیت می کنند و بهره ای از تقوا دارند.

\*\*\* آیه بعد این "پرهیزکاران" را چنین معرفی می کند: "آنها کسانی هستند که از پروردگارشان در غیب و نهان می ترسند" (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ).

"و از روز رستاخیز بیم دارند" (وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ).

کلمه "غیب" در اینجا، دو تفسیر دارد: نخست اینکه اشاره به ذات پاک

ص: ۴۲۴

---

۱-۱) در باره معنی "ضیاء" و تفاوت آن با "نور" در جلد هشتم صفحه ۲۲۶ ذیل آیه ۵ سوره یونس توضیحات بیشتری داده ایم.

پروردگار است، یعنی با اینکه خدا از دیده‌ها پنهان است آنها به دلیل عقل، به او ایمان آورده‌اند، و در برابر ذات پاکش احساس مسئولیت می‌کنند.

دیگر اینکه پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه، ترس از خدا ندارند، بلکه در خلوتگاهها نیز او را حاضر و ناظر می‌دانند.

قابل توجه اینکه در برابر خداوند تعبیر به "خشیت"، و در مورد قیامت تعبیر به "اشفاق" شده، این دو واژه گرچه هر دو به معنی ترس است، ولی به گفته "راغب" در کتاب مفردات "خشیت" در جایی گفته می‌شود که ترس آمیخته با احترام و تعظیم باشد، همانند ترسی که یک فرزند، از پدر بزرگوارش دارد، بنا بر این پرهیزکاران، ترسشان از خدا توأم است با معرفت:

و اما واژه "اشفاق" به معنی توجه و علاقه توأم با بیم است، مثلاً این تعبیر گاه در مورد فرزندان یا دوستان به کار می‌رود که انسان به آنها علاقه دارد ولی در عین حال از اینکه در معرض آفات و گزند هستند بیمناک است.

در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقمندند چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند.

البته گاهی این دو کلمه نیز به یک معنی استعمال شده است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می‌گوید: "این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم" (وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ).

"آیا شما آن را انکار می‌کنید" (أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه بیداری و آگاهی و یادآوری شما است، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن می‌باشد، و سرچشمه همه



پیروزیها و خوشبختیها است.

آیا چنین کتابی، جای انکار دارد؟ دلایل حقانیتش در خودش نهفته، و نورانیتش آشکار است، و رهروان راهش سعادت‌مند و پیروز.

برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی می کردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اسوه و الگویی برای دیگران شدند در نظر بگیریم، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها.

\*\*\*

ص: ۴۲۶

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (٥١) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (٥٢) قَالُوا وَحَيْدُنا أَبَاءَنا لَهَا عَابِدِينَ (٥٣) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٥٤) قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (٥٥) قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٥٦) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (٥٧) فَجَعَلَهُمْ جُذًا إِلا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (٥٨)

۵۱- ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم، و از (شایستگی) او آگاه بودیم.

۵۲- آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بیروحي را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟ ۵۳- گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند! ۵۴- گفت: مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.

۵۵- گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟! ۵۶- گفت: (کاملا- حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوعم.

۵۷- و بخدا سوگند نقشه ای برای نابودی بتهايتان در غیاب شما طرح می کنم.

۵۸- سرانجام (با استفاده از يك فرصت مناسب) همه آنها- جز بت بزرگشان را- قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را باز گو کند).

### تفسیر:

ابراهیم نقشه نابودی بتها را می کشد.

گفتیم در این سوره همانگونه که از نامش پیدا است فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است، در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی ع و هارون ع شده بود، و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم ع با بت پرستان انعکاس یافته، نخست می فرماید: "ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم، و به شایستگی او آگاه بودیم" (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ).

"رشد" در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد.

تعبیر به "مِنْ قَبْلُ" اشاره به قبل از موسی و هارون است.

جمله "كُنَّا بِهٖ عَالَمِينَ" اشاره به شایستگیهای ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگیهاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

\*\*\* سپس به یکی از مهمترین برنامه های ابراهیم ع اشاره کرده، می گوید:

این رشد و رشادت ابراهیم آن گاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش "آزر" است، زیرا عرب گاه به عمو "اب" می گوید) و قوم او گفت: این تمثالهایی را که شما دل به آن بسته اید، و شب و روز گرد آن می چرخید و دست از آن بر نمی دارید چیست؟ (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ).

"ابراهیم" با این تعبیر بتهایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیداً تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر "ما هذه" (اینها چیست؟) (۱) ثانیاً:

با تعبیر به "تماثیل" زیرا "تماثیل" جمع "تمثال" به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بت پرستی می گوید: این مجسمه ها و عکسها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته، ولی تدریجاً صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است).

جمله "أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ" با توجه به معنی "عکوف" که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می دهد که آنها آن چنان دل بستگی به این بتها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان می سائیدند و بر گردشان می چرخیدند که گویی همواره ملازم آنها بودند.

ص: ۴۲۹

---

۱-۱) تعبیر "ما" در اینگونه موارد معمولاً- اشاره به غیر عاقل است و اسم اشاره به نزدیک نیز در این گونه موارد و خود نوعی تحقیر را می رساند و گرنه مناسب، اشاره به دور بود.

این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی زیرا آنچه از بتها می بینیم همین مجسمه و تمثال است، بقیه تخیل است و توهم است و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟! \*\*\* ولی بت پرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند لذا "گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش می کنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم" (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ).

\*\*\* از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالمتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده تر می شود، ابراهیم بلافاصله به آنها "پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید" (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

\*\*\* این تعبیر که توأم با انواع تاکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بت پرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق بر آیند، رو به سوی ابراهیم کرده: "گفتند: آیا براستی تو مطلب حقی را آورده ای یا شوخی می کنی" (قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ).

زیرا آنها که به پرستش بتها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی

می پنداشتند باور نمی کردند کسی جدا با بت پرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند.

\*\*\* اما ابراهیم صریحا به آنها پاسخ گفت: آنچه می گویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است" (قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

همان خدایی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیده ام (الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصا با جمله " وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ " اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم بلکه همه آگاهان و فهمیده ها همانها که رشته های تقلید کورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقتند.

\*\*\* ابراهیم برای اینکه ثابت کند این مساله صد در صد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل می پذیرد اضافه کرد " به خدا سوگند، من نقشه ای برای نابودی بتهای شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجا بیرون روید خواهم کشید! " ( وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ).

" اکیدن " از ماده " کید " گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم می شکم!

اما عظمت و ابهت بتها در نظر آنان شاید به آن پایه بود که این سخن را جدی نگرفتند و عکس العملی نشان ندادند شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صد در صد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرات؟ و با کدام نیرو؟ و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی گفته اند این جمله را در دل گفته، و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده به هیچوجه نیازی به آن نیست، بخصوص اینکه کاملاً بر خلاف ظاهر آیه است.

بعلاوه در چند آیه بعد می خوانیم بت پرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بتها می گفت.

\*\*\* به هر حال ابراهیم در یک روز که بتخانه خلوت بود، و هیچکس از بت پرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد.

توضیح اینکه: طبق نقل بعضی از مفسران بت پرستان در هر سال روز خاصی را برای بتها عید می گرفتند، غذاهایی در بتخانه حاضر کرده سپس دستجمعی به بیرون شهر حرکت می کردند، و در پایان روز بازمی گشتند و به بت خانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود بخورند.

به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت.

به هر حال او بی آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آن همه علاقمند متعصب و نادان داشتند، بطوری که قرآن می گوید "همه آنها را قطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند!" (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ).

و هدفش این بود "شاید بت پرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنی‌ها را بگوید" (لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ) (۱).

\*\*\*

**نکته‌ها:**

**اشاره**

### ۱- بت پرستی در اشکال گوناگون -

درست است که ما از لفظ "بت پرستی" بیشتر متوجه بت‌های سنگی و چوبی می‌شویم، ولی از یک نظر بت و بت-پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و صورت شامل می‌شود. و طبق حدیث معروف "هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است" (كَلِمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ)! در حدیثی از "اصبغ بن نباته" که یکی از یاران معروف علی ع است می‌خوانیم:

□  
ان علیا مرقوم یلعبون الشطرنج، فقال: ما هذه التماثيل التي اتم لها عاكفون؟ لقد عصيتم الله ورسوله! "امیر مؤمنان علی ع از کنار جمعی می‌گذشت که مشغول بازی شطرنج بودند فرمود: این مجسمه‌ها (و بت‌هایی) را که از آن جدا نمی‌شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کرده‌اید و هم عصیان پیامبر (۲).

\*\*\*

### ۲- گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم -

جالب اینکه بت پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند، و هم طول زمان، گفتند:

"ما پدران خود را بر این آئین و رسم یافتیم".

ص: ۴۳۳

---

۱-۱) بسیاری از مفسران گفته‌اند مرجع ضمیر "الیه" خود ابراهیم است و بعضی گفته‌اند منظور بت بزرگ است، اما معنی اول صحیحتر به نظر می‌رسد. اما اینکه در آیه فوق می‌خوانیم این بزرگ آنها بوده ممکن است اشاره به بزرگی ظاهری آن بوده باشد، یا اشاره به احترام آن در نظر بت پرستان خرافی، و یا هر دو.

۲-۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.



او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید! یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی کند نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

### [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۹ تا ۶۷]

#### اشاره

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَيْنَا يَا بَنِي آدَمَ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَئْتَبُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

۵۹- گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعاً از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)! ۶۰- (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن می گفت که او را ابراهیم می گفتند.

۶۱- (عده ای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.

۶۲- (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما کرده ای، ای ابراهیم؟! ۶۳- گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند!! ۶۴- آنها به و جدان خود باز گشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید.

۶۵- سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم و جدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو می دانی که اینها سخن نمی گویند! ۶۶- (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید).

۶۷- اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!

## تفسیر:

برهان دندان شکن ابراهیم

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان شادی کنان به شهر باز گشتند، و یکسر به سراغ بتخانه آمدند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهایی که به زعم آنها در کنار بتها برکت یافته بود بخورند.

همین که وارد بتخانه شدند با صحنه ای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد با تلی از بتهای دست و پا شکسته و بهم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد "صدا زدند چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده

است؟! (قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَا) (۱).

مسلم هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است (إِنَّهُ لِمِنَ الظَّالِمِينَ).

او هم به خدایان ما ستم کرده، و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است.

\*\*\* اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم را نسبت به بتها در خاطر داشتند، و طرز رفتار اهانت آمیز او را با این معبودهای ساختگی می دانستند "گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بتها می گفت و از آنها به بدی یاد می کرد که نامش ابراهیم است" (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (۲).

درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملا- جوان بود و احتمالا- سنش از ۱۶ سال تجاوز نمی کرد، و درست است که تمام ویژگیهای "جوانمردان"، "شجاعت" و "شهامت" و "صراحت" و "فاطعیت" در وجودش جمع بود، ولی مسلما منظور بت پرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده بگویند "ابراهیم" این کار را کرده، گفتند جوانی که به او ابراهیم می گفتند چنین می گفت... یعنی فردی کاملا گمنام و از نظر آنان بی شخصیت.

اصولا معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطه ای رخ می دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصومت آمیز می گردند، و مسلما در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بتها گلاویز نبود،

ص: ۴۳۶

۱-۱) بعضی از مفسران کلمه "من" را در اینجا، موصوله دانسته اند، ولی با توجه به آیه بعد که در حکم پاسخ سؤال است چنین به نظر می رسد که "من" در اینجا استفهامیه است.

۲-۲) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم بت پرستان حتی حاضر نبودند بگویند این جوان از بتها عیبجویی می کرد همین اندازه گفتند سخن از بتها می گفت.

و لذا تمام افکار متوجه او شد جمعیت "گفتند اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که می شناسند و خبر دارند گواهی دهند" (قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ).

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او اما با توجه به آیات بعد که بیشتر جنبه بازپرسی دارد این احتمال منتفی است، بعلاوه تعبیر به کلمه "لعل" (شاید) نیز متناسب با معنی دوم نیست، زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعاً مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد.

\*\*\* جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگویی او نسبت به بتها آگاه است حاضر شود، و به زودی هم آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید.

شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بی سابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود.

سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می گویند: خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت.

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود "گفتند: تویی که این کار را با خدایان ما کرده ای؟ ای ابراهیم" (قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمَ).

آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکسته ای، و قطعه قطعه کرده ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟ \*\*\*

ابراهیم آن چنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند<sup>۱</sup> "ابراهیم گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤال کنید اگر سخن می گویند"<sup>۲</sup> (قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيَلُّوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ).

اصول جرم شناسی می گوید متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت).

اصلاً چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یک جا رسیده است؟! از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده، و از آنجا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته اند آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است که:

ابراهیم ع به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه می خواسته است عقائد مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوبهای بی جان آن قدر بی عرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم تا محکوم شود و این به هیچوجه دروغ نیست "دروغ آنست که قرینه ای همراه نداشته باشد".

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق ع نقل شده می خوانیم:

□  
انما قال بل فعله کبیرهم اراده الاصلاح، و دلالة علی انهم لا یفعلون، ثم قال و اللّٰه ما فعلوه و ما کذب: "ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که می خواست افکار آنها را اصلاح کند، و به آنها بگوید که چنین کاری از بتها ساخته نیست، سپس امام اضافه فرمود: به خدا سوگند بتها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت.

جمعی از مفسران نیز احتمال داده اند که ابراهیم ع این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت: بتها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده اند، و مسلماً تعبیر خلاف واقع نبود، زیرا نه بتها سخن می گفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است.

□  
اما تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا جمله شرطیه (إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ) قیدی است برای سؤال کردن (فاسئلوهم) نه برای جمله "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ" (دقت کنید).

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که عبارت این است که باید از بتهای دست و پا شکسته سؤال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است، نه از بت بزرگ زیرا ضمیر "هم" و همچنین ضمیرهای "إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ" همه به صورت جمع است و این با تفسیر اول سازگار است (۱).

\*\*\* سخنان ابراهیم، بت پرستان را تکان داد، و جدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت.

ص: ۴۳۹

(۱- ۱) بعلاوه ظاهر این است که ضمیر "کبیرهم" با بقیه یکی است.

در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند، چنان که قرآن می گوید: "آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند حقا که شما ظالم و ستمگرید" (فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ) (۱).

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعه ای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمتها.

جالب اینکه در آیات قبل خواندیم آنها ابراهیم را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند.

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بتها همین بود، هدف شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود، و گرنه شکستن بت فایده ای ندارد، بت پرستان لجوج فوراً بزرگتر و بیشتر از آن را می سازند و به جای آن می نهند، همانگونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این مساله، نمونه های فراوان دارد.

تا اینجا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدانهای خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود اجرا کند.

\*\*\* ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقل بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود.

افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این

ص: ۴۴۰

---

۱-۱) بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور از "فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ" آنست که این سخن را با یکدیگر در میان نهادند و به سرزنش و ملامت یکدیگر پرداختند، ولی آنچه در بالا گفتیم صحیحتر به نظر می رسد.

نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند "سپس آنها بر سرهاشان واژگونه شدند" (تَمَّ نَكِسُوا عَلَي رُؤْسِهِمْ).

و برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند:

"تو میدانی اینها هرگز سخن نمی گویند" (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ).

اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند!! و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بتها را کتمان کنند.

\*\*\* اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد: "فریاد زد آیا شما معبودهای غیر خدا را می پرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری" (قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ).

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی، نه می توانند از خود دفاع کنند، و نه می توانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلاً اینها چه کاری ازشان ساخته است و به چه درد می خورند؟! پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این در باره بتهای بیجان مفهوم ندارد، و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عائد شود، و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بتها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟! \*\*\* باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه های سرزنش بر روح بی دردشان کوبید و گفت: "اف بر شما، و بر این معبودهایی که غیر از



"الله" انتخاب کرده اید!" (أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

"آیا هیچ اندیشه نمی کنید، و عقل در سر ندارید؟" (أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد مبادا بیشتر لجابت کنند (۱).

در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد این مجسمه های بی روح چیست؟ که شما می پرستید؟ اگر می گوئید سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها گمراه بودید.

در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بتها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصا با اخطار قبلی به سراغ بتها رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته اند همه بیهوده است.

در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آنها را در بن بست قرار داد، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد.

خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تاثیر است و این متاسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت.

اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حد اقل به صورت علامتهای استفهام در مغزهای آنها باقی ماند، و مقدمه ای شد برای بیداری و آگاهی گسترده تر در آینده.

از تواریخ استفاده می شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند (۲) و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت.

ص: ۴۴۲

---

۱-۱) در باره معنی "اف" مشروحا در جلد ۱۳ ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء بحث کرده ایم.

۲-۲) کامل ابن اثیر جلد اول صفحه ۱۰۰.

اشاره

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰)

ترجمه:

۶۸- گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.

۶۹- (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

۷۰- آنها می خواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم.

تفسیر:

آنجا که آتش گلستان می شود

گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم، همه بت پرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود!

معمولاً- رابطه معکوسی میان "زور" و "منطق" وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر می شود منطق او ضعیفتر می گردد. جز در مردان حق که هر چه قویتر می شوند متواضعت و منطقی تر می گردند.

زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جایی نرسیدند فوراً تکیه بر زور و قدرتشان می کنند، و در مورد ابراهیم درست از همین برنامه استفاده شد، چنان که

قرآن می گوید: "جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است" (قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

سلطه گران زورگو برای تحریک توده های ناآگاه، معمولاً از نقطه های ضعف روانیشان استفاده می کنند، چرا که آنها روانشناسند و بر کار خود مسلط! همانگونه که در این ماجرا کردند و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها بخورد گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید چرا خدایانتان را یاری نمی دهید، ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید.

بینید همه مردم از مقدساتشان دفاع می کنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است.

خلاصه امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم شوراندند آن چنان که بجای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریایی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند، و هم ابهت و عظمت پنداری بتها که سخت با برنامه ابراهیم آسیب دیده بود تا حدی تامین شود، تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته اند که هیچگونه بعید به نظر نمی رسد:

از جمله اینکه می گویند: چهل روز مردم برای جمع آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزمهای خشک فراوانی جمع آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم ریزی بود از درآمد آن پشته هیزمی تهیه کرده بر آن می افزودند، و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی

برای خریداری هیزم وصیت می نمودند و حاجتمندان برای برآمدن حاجاتشان نذر می کردند که اگر به مقصود خود برسند فلان مقدار هیزم بر آن بیفزایند.

به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزمها افکندند به اندازه ای شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند.

بدیهی است به چنین آتش گسترده ای نمی توان نزدیک شد تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم را در آن بیفکنند، ناچار از "منجنیق" استفاده کردند، ابراهیم را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند (۱).

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم: هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و می خواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند، و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.

و نیز نقل کرده اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت: لک حاجه؟ "آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم؟" ابراهیم ع در یک عبارت کوتاه گفت: اما الیک فلا: اما به تو، نه!" (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است).

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: فاسئل ربک "پس نیازت را از خدا بخواه".

و او در پاسخ گفت: حسبی من سؤالی علمه بحالی: "همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است!" (۲).

ص: ۴۴۵

---

۱- ۱) مجمع البیان، و تفسیر المیزان، و تفسیر فخر رازی، و تفسیر قرطبی ذیل آیات مورد بحث، و کامل ابن اثیر جلد ۱ صفحه ۹۸.

۲- ۲) روضه کافی طبق نقل المیزان ج ۱۴ ص ۳۳۶.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم: در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد:

یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله

(۱)

این دعا به عبارتهای دیگری در کتب دیگر نیز آمده است.

\*\*\* به هر حال ابراهیم ع در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بتها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدایی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنان که قرآن در اینجا می گوید: "به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش" (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهٖمَ).

بدون شك فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد.

معروف چنین است که آتش آن چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می خورد، و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر به "سلاما" نبود آتش آن چنان سرد می شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد!

و نیز در روایت معروفی می خوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد (۲).

ص: ۴۴۶

۱-۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

حتی بعضی گفته اند آن روز که ابراهیم در آتش بود: "آرامترین و بهترین و راحت ترین روزهای عمرش محسوب می شد" (۱).

به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی هیچ سببی بی فرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم می گوید نبر! و روز دیگر به آتش می گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را.

\*\*\* و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده می فرماید:

آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم (وَ ارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخْسَرِينَ).

ناگفته پیدا است که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهانها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن می گفتند، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبانها شد، و موجودیت دستگام نمرود به خطر افتاده، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید، هر چند دلهای بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد هر چند این گروه در اقلیت بودند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- سبب سازی و سبب سوزی**

گاه می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که خیال می کند این

ص: ۴۴۷

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

آثار و خواص از آن خود این موجودات است، و از آن مبدء بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به "سبب سازی" و "سبب سوزی" می زند.

موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی می شوند به عنکبوت فرمان می دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا می گشتند و اگر او را می یافتند نابود می کردند مایوس می سازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند.

و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) از کار می اندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر "رب جلیل نهیشان کند از کار می افتند حتی اگر ابراهیم خلیل" فرمان دهد.

توجه به این واقعیتها که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیده ایم روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آن چنان زنده و بیدار می کند که به او نمی اندیشند و از غیر او یاری نمی طلبند، خاموش کردن "آتش مشکلات" را تنها از او می خواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او می طلبند، جز او نمی بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی کنند.

\*\*\*

## ۲- نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد شانزده سال بیشتر نداشت (۱) و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام ۲۶ سال ذکر کرده اند (۲).

ص: ۴۴۸

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۴ ۴۳.

به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهراً یار و یآوری نداشت با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوتهای دیگر بود پنجه در افکند، و یک تنه به مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خدا پر بود و توکل و تکیه اش بر ذات پاک او بود.

آری چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود شهادت می آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست ناپذیر است!

در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه ای که مسلمانان برای مبارزه با قدرتهای اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند همین سرمایه بزرگ است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان المؤمن اشد من زبر الحديد ان زبر الحديد اذا دخل النار تغير و ان المؤمن لو قتل ثم نشر ثم قتل لم يتغير قلبه: "مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکمتر است، چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر می یابد، ولی مؤمن اگر کشته و سپس مبعوث گردد و باز هم کشته شود قلبش تغییر نمی کند" (۱).

\*\*\*

### ۳- ابراهیم و نمرود

در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم تبدیل به مشتی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیانش گفت من ابراهیم را زنده می بینم، شاید اشتباه می کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد دید مطلب همین است، نمرود فریاد زد ای ابراهیم! به راستی که خدای تو بزرگ است و آن قدر

ص: ۴۴۹



قدرت دارد که میان تو و آتش حائلی ایجاد کرده!... اکنون که چنین است من می خواهیم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم به او گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه قبلاً ایمان آوری.

اما نمرود در پاسخ گفت در این صورت سلطنت و حکومت بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست! به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیدار دلان آگاه به خدای ابراهیم ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزایند (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم نشان ندهد، و تنها به تبعید کردنش از سرزمین بابل قناعت کند) (۱).

ص: ۴۵۰

---

۱- ۱) کامل ابن اثیر جلد اول صفحه ۹۹.

اشاره

وَنَجِّنَا لَهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَ هَدَيْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمْنَا صَالِحِينَ (۷۲) وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

ترجمه:

۷۱- او و لوط را به سرزمین (شام) که آن را برای همه جهانیان پر برکت ساختیم نجات دادیم.

۷۲- اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم.

۷۳- آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت می کردند.

\*\*\*

تفسیر:

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان

داستان آتش سوزی ابراهیم و نجات اعجاز آمیزش از این مرحله خطرناک،

لرزه بر ارکان حکومت نمرود افکند، به گونه ای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت، چرا که دیگر نمی توانست ابراهیم را یک جوان ماجراجو و نفاق افکن معرفی کند، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته می شد، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی می ماند، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، او به هر حال باید از آن سرزمین بیرون رود.

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود، ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذریعہ ایمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده، تنها نیاز به عامل "زمانی" بود که تدریجاً این بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستی برچیده شود.

او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز پیاده کند، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق "لوط" (لوط برادرزاده ابراهیم بود) و همسرش "ساره" و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام هجرت کند.

آن چنان که قرآن در آیات مورد بحث می گوید: "ما ابراهیم و لوط را به سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم نجات و رهایی بخشیدیم" ( وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ).

گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده ولی با توجه به آیه اول سوره اسراء ( سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ ).

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است.

در اینکه ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمود او را تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحثهای مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یک سو نمود و اطرافیان او ابراهیم را خطر بزرگی برای خود می دیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند، و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته می دید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در "بابل" ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانیش تمام شود.

جالب اینکه در روایتی از امام صادق ع می خوانیم: هنگامی که نمود تصمیم گرفت ابراهیم ع را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود.

ابراهیم به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می خواهید "مالم" را بگیریید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده ام به من بازگردانید! بنا بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند! هنگامی که نمود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندان او را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت: من می ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آئین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند! (انه ان بقی فی بلادکم افسد دینکم و اضر بالهتکم) (۱).

\*\*\*

ص: ۴۵۳

---

۱- ۱) روضه کافی (طبق نقل المیزان ذیل آیات مورد بحث).

آیه بعد به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده می فرماید: "ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم" ( وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً ) (۱).

"و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم" ( وَ كُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ ).

سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر می برد و آیه ۱۰۰ سوره صافات گویای این خواسته درونی او است: رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ .

"پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن".

سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست "اسماعیل" و سپس "اسحاق" را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند.

تعبیر به "نافله" که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خدا نوه صالحی نیز بر آن افزود، زیرا "نافله" در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث به مقام امامت و رهبری این پیامبر بزرگ و بخشی از صفات و برنامه های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می کند.

در این آیه مجموعاً "شش قسمت" از این ویژگیها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود مجموعاً هفت

ص: ۴۵۴

۱-۱) عدم ذکر اسماعیل در اینجا با اینکه او نخستین فرزند ابراهیم بود شاید به خاطر آنست که تولد اسحاق از مادری نازا همچون ساره آن هم در سنی که عادتاً قادر به وضع حمل نبود مساله فوق العاده عجیبی به نظر می رسد در حالی که تولد اسماعیل از مادرش هاجر این چنین عجیب نبود.

ویژگی را تشکیل می دهد، این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده شرحی باشد برای صالح بودن آنها که در آیه قبل آمده است.

نخست می گوید "ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم" (وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً).

یعنی علاوه بر مقام "نبوت و رسالت" مقام "امامت" را نیز به آنها دادیم - امامت همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است.

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت می کنند و از آن خبر می دهند و به مردم ابلاغ می کنند، ابلاغی توأم با بشارت و انداز.

اما در مرحله "امامت" این برنامه های الهی را به مرحله اجرا در می آورند خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آنها مریبند، و مجری احکام و برنامه ها، و پرورش دهنده انسانها، و به وجود آورنده محیطی پاک و منزّه و انسانی.

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریحی و تکوینی است.

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد (۱).

در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می کند: "آنها به فرمان ما هدایت می کردند (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمایی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البتّه

ص: ۴۵۵

---

۱- ۱) شرح بیشتر در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره مطالعه فرمائید.

برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند).

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که "ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات" (وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ).

این وحی می تواند وحی تشریحی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آنها گنجانیدیم: و نیز می تواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم.

البته هیچیک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگیها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی رسد.

ذکر "اقامه صلاه و اداء زکات" بعد از "فعل خیرات": به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست بطور عام در جمله "وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ" و بعد به طور خاص بیان شده است.

و در آخرین فراز به مقام "عبودیت" آنها اشاره کرده، می گوید: "آنها همگی فقط ما را عبادت می کردند" (وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) (۱).

ضمنا تعبیر به "کانوا" که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها، خداوند مواهب تازه ای به آنها بخشیده.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله "يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا" در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، در برابر رهبران و پیشوایان باطل است

ص: ۴۵۶

---

۱-۱) مقدم داشتن کلمه "لنا" بر "عابدین" دلیل بر حصر و اشاره به مقام توحید خالص این پیشوایان بزرگ است یعنی آنها فقط خدا را عبادت می کردند.

که معیار کار آنها بر هوسهای شیطانی است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود: "امام در قرآن مجید دو گونه است در یک جا خداوند می فرماید: " وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا " یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند. و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند، ولی در جای دیگر می فرماید: " وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ : " ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند" فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوسهای خود و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند (۱).

و این است معیار و محک برای شناسایی امام حق از امام باطل.

\*\*\*

ص: ۴۵۷

---

۱- ۱) آیه دوم که آیه ۴۱ سوره قصص است به فرعون و لشکر او اشاره می کند این حدیث در تفسیر صافی از کتاب کافی نقل شده است.



اشاره

و لُوَطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْغَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمٌ سَوِيءٌ فَاسْتَقِيمَنَ (۷۴) وَادْخُلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵)

ترجمه:

۷۴- و لوط را (به یاد آور) که به او حکم و علم دادیم، و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند رهایی بخشیدیم، چرا که آنها مردم بد و فاسقی بودند.

۷۵- و او را در رحمت خود داخل کردیم، او از صالحان بود.

تفسیر:

نجات لوط از سرزمین آلودگان.

از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم و از نخستین کسانی است که به او ایمان آورد پس از داستان ابراهیم، به بخشی از تلاش و کوشش او در راه ابلاغ رسالت و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می کند:

"و لوط را به یاد آر که ما به او حکم و علم دادیم" (و لُوَطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) (۱).

واژه "حکم" در پاره ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده، و در موارد دیگری به معنی قضاوت، و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این معانی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر می رسد، هر چند منافاتی میان آنها نمی باشد (۲).

ص: ۴۵۸

۱- ۱) منصوب بودن "لوط" در اینجا بخاطر آن است که مفعول فعل مقدری است، این فعل ممکن است "آتینا" و یا اذکر باشد.  
۲- ۲) در تفسیر واژه های "حکم" و "علم" و تفاوت آنها در جلد ۹ صفحه ۳۶۰ نیز بحث کرده ایم.

و منظور از "علم" هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد.

لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود، و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد، و بعد از ابراهیم جدا شد و به شهر "سدوم" آمده چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه، مخصوصاً انحرافات و آلودگیهای جنسی بودند، او بسیار برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش کرد، و در این راه خون دل خورد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد.

سرانجام چنان که می دانیم قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت، و آبادیهایشان به کلی زیر و رو شد، و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا را بطور کامل در ذیل آیات ۷۷ به بعد سوره هود بیان کرده ایم (۱).

لذا در دنباله آیه مورد بحث به این موهبت که به لوط ارزانی داشت اشاره کرده می فرماید "ما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام می دادند رهایی بخشیدیم" ( وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ ).

چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند " ( إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ).

نسبت دادن اعمال زشت و پلید را به "قریه" و شهر و آبادی بجای اهل قریه اشاره به این است که آنها آن چنان غرق فساد و گناه بودند که گویی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می بارید.

و تعبیر "خبائث" به صورت جمع اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل فوق العاده شنیع "لواط" کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد ۹ صفحه ۱۹۷ به آن اشاره کرده ایم.

ص: ۴۵۹

و تعبیر "فاسقین" بعد از "قَوْمٌ سَوْءٌ" ممکن است اشاره به این باشد که آنها هم از نظر قوانین الهی مردمی فاسق بودند، و هم از نظر معیارهای مردمی، حتی قطع نظر از دین و ایمان افرادی پست و پلید و آلوده و منحرف بودند.

\*\*\* سپس به آخرین موهبت الهی در باره "لوط" اشاره کرده می گوید: ما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم" (وَ أَذْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا).

"چرا که او از بندگان صالح بود" (إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

این رحمت ویژه الهی بی حساب به کسی داده نمی شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت.

راستی چه کاری از این مشکلترا، و چه برنامه اصلاحی از این طاقت فرساتر که انسان مدتی طولانی در شهر و دیاری که اینهمه فساد و آلودگی دارد بماند و دائماً به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف به پردازد، و کارش بجایی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمانهای او نیز بشوند، به راستی این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها ساخته نیست، چه کسی از ما می تواند تحمل چنین شکنجه های روحی جانکاهی بکند؟!\*\*\*

## اشاره

و نُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷)

## ترجمه:

۷۶- و نوح را (به یاد آور) هنگامی که پیش از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند، ما دعای او را مستجاب کردیم، او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری نمودیم، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم.

## تفسیر:

نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج

بعد از ذکر گوشه ای از داستان ابراهیم و لوط، به ذکر قسمتی از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی "نوح" پرداخته می فرماید: "به یاد آور نوح را، هنگامی که قبل از آنها (قبل از ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند" و تقاضای نجات از چنگال منحرفان بی ایمان کرد (و نُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ).

این ندای نوح ظاهراً اشاره به نفرینی است که در سوره نوح در قرآن مجید نقل شده است آنجا که می گوید: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلْدُوا إِلَّا فَاِجْرًا كَفَّارًا:

"پروردگارا! احدی از این قوم بی ایمان را روی زمین مگذار! چرا که اگر بمانند

بندگان تو را گمراه می کنند، و نسل آینده آنها نیز جز کافر و فاجر نخواهد بود!" (نوح-۲۶-۲۷).

و یا اشاره به جمله ای است که در آیه ۱۰ سوره قمر آمده **فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانتَصِرُ**: "پروردگار خود را خواند و عرض کرد خدایا من در برابر آنها مغلوبم مرا یاری کن".

تعبیر به "نادی" که معمولا برای خواندن با صدای بلند می آید ممکن است اشاره به این باشد که آن قدر این پیامبر بزرگ را ناراحت کردند که سرانجام فریاد کشید و برآستی اگر حالات نوح را که بخشی از آن در سوره نوح آمده و بخشی در سوره هود درست بررسی کنیم می بینیم که حق داشته فریاد بزند (۱).

سپس اضافه می کند "ما دعای او را مستجاب کردیم و او و خانواده اش را از آن غم و اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم" **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ**.

در حقیقت جمله "فاستجبنا" اشاره اجمالی به اجابت دعای او است، و جمله "فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ" شرحی و تفصیلی برای آن محسوب می شود.

در اینکه منظور از کلمه "اهل" در اینجا کیست؟ در میان مفسران گفتگو است، زیرا اگر منظور خانواده او باشد، تنها بعضی از فرزندان نوح را شامل می شود، زیرا می دانیم یکی از فرزندانش "با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم شد".

همسرش نیز در خط او نبود، و اگر منظور از اهل، پیروان خاص و یاران با ایمانش باشد، بر خلاف معنی مشهوری است که اهل دارد.

اما می توان گفت: که اهل در اینجا معنی وسیعی دارد، هم بستگان مؤمن

ص: ۴۶۲

او را شامل می شود و هم دوستان خاص او را، چرا که در مورد فرزند ناهلش می خوانیم " إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ " : " او از خاندان تو نیست چرا که مکتبش را از تو جدا کرده " (هود-۴۶).

به این ترتیب آنها که پیوند مکتبی با نوح داشتند در حقیقت از خانواده او محسوب می شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که واژه "کرب" در لغت به معنی اندوه شدید است، و در اصل از "کرب" به معنی زیر و رو کردن زمین گرفته شده، چرا که اندوه شدید دل انسان را زیر و رو می کند، و توصیف آن به "عظیم"، نهایت شدت اندوه نوح را می رساند.

چه اندوهی از این بالاتر که طبق صریح آیات قرآن، ۹۵۰ سال دعوت به آئین حق کرد، اما طبق مشهور میان مفسران در تمام این مدت طولانی تنها هشتاد نفر! به او ایمان آوردند (۱) کار بقیه چیزی جز سخریه و استهزاء و اذیت و آزار نبود.

\*\*\* در آیه بعد اضافه می کند: "ما او را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب کردند یاری کردیم" ( وَ نَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ) (۲).

"چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه آنان را غرق کردیم" ( إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ).

این جمله بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که مجازاتهای الهی هرگز

ص: ۴۶۳

---

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه ۴۰ سوره هود، و نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۵۰.

۲- ۲) معمولاً "نصر" به وسیله "علی" به مفعول دوم متعدی می شود، مثلاً- گفته می شود "اللهم انصرنا علیهم" اما در اینجا کلمه "من" به کار رفته است شاید به این جهت که منظور یاری دادن توأم با نجات است چرا که ماده نجات با "من" متعدی می شود.

جنبه انتقامی ندارد، بلکه بر اساس انتخاب اصلح است، به این معنی که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیر الی - الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند بعداً تجدید نظر کرده و بازگردند، اما گروهی که فاسدند و در آینده نیز هیچگونه امیدی به اصلاحشان نیست جز مرگ و نابودی سرنوشتی ندارند.

\*\*\*

#### نکته:

ذکر این نکته نیز لازم است که در سرگذشت "ابراهیم" و "لوط" که سابقاً خواندیم و همچنین "ایوب" و "یونس" که در آیات بعد خواهد آمد همانند نوح، تکیه بر مساله نجات و رهایی آنها از چنگال محنتها و رنجها و دشمنان جبار شده است.

گویی برنامه این است که خداوند در این سوره انبیاء حمایت بی دریغش از پیامبران، و نجاتشان را از چنگال مشکلات بازگو کند، تا مایه دلداری برای پیامبر اسلام و امیدواری برای مؤمنان باشد، مخصوصاً با توجه به اینکه این سوره مکی است و مسلمانان در آن هنگام شدیداً در ناراحتی و رنج بوده اند، اهمیت این مساله روشنتر می شود.

\*\*\*

اشاره

و دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمُونَ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيُوسِّ لَكُمْ لِيُحَصِّنْكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰)

ترجمه:

۷۸- داود و سلیمان را (بخاطر آور)، هنگامی که در باره کشتزاری که گوسفندان قوم آن را شبانه چریده (و خراب کرده) بودند داوری می کردند، و ما شاهد قضاوت آنها بودیم.

۷۹- ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم، و به هر یک از آنها (شایستگی) داوری، و علم دادیم، و کوه ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم که با او تسبیح (خدا) می گفتند، و ما قادر بر انجام این کار بودیم.

۸۰- ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا شکر (این نعمتهای خدا را) می گذارید؟!

تفسیر:

قضاوت داود و سلیمان

در تعقیب سرگذشتهای مربوط به موسی و هارون و ابراهیم و نوح و لوط



آیات مورد بحث به بخشی از زندگی داود و سلیمان اشاره می کند، و در آغاز اشاره سربسته ای به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داود و سلیمان صورت گرفت دارد:

می فرماید: "و داود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که در باره کشتاری قضاوت می کردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند" (وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ) (۱).

"و ما شاهد حکم آنها بودیم" (وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ).

گرچه قرآن ماجرای این محاکمه و دادرسی را کاملاً سربسته بیان کرده و به یک اشاره اجمالی اکتفاء نموده، و تنها به نتیجه اخلاقی و تربیتی آن که بعداً اشاره خواهیم کرد قناعت کرده است، ولی در روایات اسلامی و گفتار مفسران بحثهای زیادی پیرامون آن به چشم می خورد.

جمعی گفته اند: داستان بدین قرار بوده که: گله گوسفندانی شبانه به تاکستانی وارد می شوند، و برگها و خوشه های انگور را خورده و ضایع می کنند، صاحب باغ شکایت نزد داود می برد، داود حکم می دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می گوید: ای پیامبر بزرگ خدا! این حکم را تغییر ده و تعدیل کن! پدر می گوید چگونه؟ در پاسخ می گوید:

گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آنها و شیر و پشمشان استفاده کند، و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد

ص: ۴۶۶

---

۱-۱) "نفست" از ماده "نفش" (بر وزن کفش) به معنی پراکنده شدن در شب است، و از آنجا که پراکنده شدن گوسفندان در شب آنهم در یک کشتزار طبعاً توأم با چریدن آن خواهد بود بعضی آن را به معنی چریدن در شب گفته اند، و نفش (بر وزن قفس) به معنی گوسفندانی است که در شب پراکنده می شوند.

هنگامی که باغ به حال اول بازگشت تحویل به صاحبش داده می شود، و گوسفندان نیز به صاحبش برمی گردد (و خداوند طبق آیه بعد حکم سلیمان را تایید کرد).

این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق ع نقل شده است (۱).

ممکن است تصور شود که این تفسیر با کلمه "حرث" که به معنی "زراعت" است سازگار نیست ولی ظاهراً "حرث" مفهوم وسیعی دارد که هم زراعت را شامل می شود و هم باغ را چنان که از داستان صاحبان باغ (أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) در سوره قلم از آیه ۱۷ تا ۳۲ استفاده می شود.

\*\*\*ولی در اینجا چند سؤال مهم باقی می ماند:

۱- اساس و معیار این دو حکم چه بوده است؟ ۲- چگونه حکم داود و سلیمان با هم اختلاف داشت؟ مگر آنها بر اساس اجتهاد حکم می کردند؟

۳- آیا این مساله به صورت مشاوره در حکم بوده است یا دو حکم قاطع و مستقل از یکدیگر دادند؟

در پاسخ "سؤال اول" می توان گفت معیار جبران خسارت بوده داود نگاه می کند و می بیند خسارتی که به تاکستان وارد شده معادل قیمت گوسفندان است، لذا حکم می کند که گوسفندان برای جبران این خسارت به صاحب باغ باید داده شود، چرا که تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است (توجه داشته باشید که در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم به هنگام شب وظیفه صاحب گوسفندان است که از تجاوز گله خود به کشت و زرع دیگران جلوگیری کند و در روز وظیفه

ص: ۴۶۷

صاحب کشت و زرع است) (۱).

و ضابطه حکم سلیمان این بوده که خسارت صاحب باغ را معادل منافع یک ساله گوسفندان دیده است.

بنا بر این هر دو قضاوت به حق و عدل کرده اند، با این تفاوت که قضاوت سلیمان به طور دقیقتر اجرا می گردید، زیرا خسارت یک جا پرداخته نمی شد بلکه به طور تدریج ادا می گشت، بطوری که بر صاحب گوسفندان نیز سنگین نباشد، از این گذشته تناسبی میان خسارت و جبران بود، چرا ریشه های "مو" از بین نرفته بود، تنها منافع موقت آنها از میان رفته بود، لذا عادلانه تر این بود که اصل گوسفندان به ملک صاحب باغ در نیاید بلکه منافع آن در آید.

و در پاسخ "سؤال دوم" می گوئیم: بدون شک حکم پیامبران مستند به وحی الهی است، اما مفهوم این سخن آن نیست که در هر مورد خاص از موارد داوری وحی مخصوص نازل می شود، بلکه آنها طبق ضوابط کلیه ای که از وحی دریافت داشته اند داوری می کنند.

بنا بر این مساله اجتهاد نظری به معنی اصطلاحیش، یعنی همان اجتهاد ظنی، در حکم آنها راه ندارد، ولی مانعی ندارد که در پیاده کردن یک ضابطه کلی دو راه وجود داشته باشد، و دو پیامبر، هر کدام یکی از این دو راه را پیشنهاد کند که هر دو در واقع صحیح است، و اتفاقاً در مورد بحث ما نیز مطلب همین گونه بوده است، چنان که شرحش سابقاً گذشت، ولی همانطور که قرآن اشاره می کند راهی را که سلیمان پیشنهاد کرد (از نظر اجرایی) نزدیکتر بود، و جمله وَ كَلَّا - آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا (ما به هر یک از این دو حکم و علم دادیم) که در آیه

ص: ۴۶۸

---

۱- ۱) در مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث چنین می خوانیم: روی عن النبی (ص) انه قضی بحفظ المواشی علی اربابها لیلاً و قضی بحفظ الحرث علی اربابها نهاراً- همین مضمون در تفسیر صافی از کتاب کافی نقل شده است.

بعد خواهد آمد گواهی بر صحت هر دو قضاوت است.

و در "پاسخ سؤال سوم" می گوئیم: بعید نیست که مطلب در شکل مشاوره بوده است، مشاوره ای که احتمالاً- برای آزمودن سلیمان و شایستگی او در امر قضاوت صورت گرفته، تعبیر به "حکمها" (حکم آن دو) نیز گواه بر وحدت حکم نهایی است، هر چند دو پیشنهاد متفاوت در آغاز وجود داشته (دقت کنید).

در روایتی از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

لم یحکما انما کانا یتناظران "آنها حکم نهایی نکردند بلکه به مناظره (و مشورت) پرداختند" (۱).

از روایت دیگری که در اصول کافی از امام صادق ع نقل شده نیز استفاده می شود که این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داود و آزمودن آنها صورت گرفته است (۲).

\*\*\* به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تایید می کند: "ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم" و با تایید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت" (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ).

اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می کند: "ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم" (وَ كَلَّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا).

سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داود داده بود اشاره کرده می فرماید: "ما کوه ها را مسخر ساختیم که همراه داود تسبیح می گفتند و همچین پرندگان را" (وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ).

ص: ۴۶۹

۱-۱) "من لا يحضره الفقيه" طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۴۳.

۲-۲) برای توضیح بیشتر به تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث مراجعه فرمائید.

اینها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست" ما قادر بر انجام این کار بودیم" ( وَ كُنَّا فَاعِلِينَ ).

\*\*\*

### نکته:

در اینکه همصدا شدن کوه ها و پرندگان با داود به چه صورت بوده، در میان مفسران گفتگو است:

۱- گاه احتمال داده می شود که این صدای پر طنین و گیرای و جذاب داود بود که در کوه ها منعکس می شد و پرندگان را به سوی خود جذب می کرد.

۲- گاه گفته اند که این تسبیح یک نوع تسبیح توأم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای داود را به وقت مناجات و تسبیح می شنیدند با او همصدا می شدند و غلغله تسبیح از آنها درهم می آمیخت.

۳- بعضی گفته اند: منظور همان "تسبیح تکوینی" است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت می گیرد، چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار دقیق و حساب شده، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می کند که هم پاک و منزّه است، و هم دارای صفات کمال، بنا بر این نظام شگفت انگیز عالم هستی در هر گوشه ای "تسبیح" است و "حمد" (تسبیح، پاک شمردن از نقائص است، و حمد ستایش در برابر صفات کمال) (۱).

و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوه ها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی خیزد.

ص: ۴۷۰

---

۱- (۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مراجعه فرمائید.

در پاسخ گفته اند: درست است که این تسیح عمومی است ولی همگان آن را درک نمی کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ می شد، و به خوبی احساس می کرد کوه ها و پرندگان با او همصدا هستند و تسیح گویان.

دلیل قاطعی برای تعیین هیچیک از این تفاسیر نداریم، آنچه از ظاهر آیه می فهمیم آنست که کوه ها و پرندگان با داود همصدا می شدند و خدا را تسیح می گفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سه گانه نیست و جمع میان آنها امکان پذیر است.

\*\*\* در آخرین آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می گوید: "ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمتهایش شکر می کنید؟" (وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّنْكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ).

"لبوس" بطوری که مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" می گوید هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را مانند زره، شمشیر و نیزه شامل می شود (۱) ولی قرآنی که در آیات قرآن است نشان می دهد که "لبوس" در اینجا به معنی زره می باشد که جنبه حفاظت در جنگها داشته است.

اما اینکه چگونه خداوند آهن را برای داود نرم کرد، و صنعت زره سازی را به او آموخت شرح آن را بخواست خدا ذیل آیات ۱۰ و ۱۱ سوره سبا خواهیم گفت.

\*\*\*

ص: ۴۷۱

۱-۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

اشاره

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

ترجمه:

۸۱- و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می کرد، و ما از همه چیز آگاه بوده ایم.

۸۲- و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی می کردند و کارهایی غیر از این برای او انجام می دادند و ما آنها را (از تمرد و سرکشی) حفظ می کردیم.

تفسیر:

بادها در فرمان سلیمان

در این آیات به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران یعنی سلیمان ع داده اشاره می کند نخست می گوید: "ما بادهای شدید و طوفانرا را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارک کرده بودیم حرکت می کرد" (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا).

و این کار عجیب نیست، چرا که "ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم" (وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ).

هم از اسرار عالم هستی و قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم، می دانیم

چگونه آنها را می توان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر حال همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است.

جمله " وَ لِسُلَيْمَانَ... " عطف بر جمله " وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالَ " می باشد یعنی قدرت ما چنان است که گاهی کوه ها را مسخر یکی از بندگان خود می سازیم تا همراه او تسبیح گویند، و گاه بادهای را تحت فرمان یکی از بندگان خویش قرار می دهیم تا او را به هر جا ببرند.

واژه "عاصفه" به معنی تندباد یا طوفان است، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود، چنان که در سوره ص آیه ۳۶ می خوانیم فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ :

"ما باد را به فرمان او قرار دادیم که نرم و آهسته و هر جا که می خواست حرکت می کرد".

البته تصریح به "عاصفه" (تندباد) در اینجا ممکن است به عنوان بیان فرد مهمتر باشد، یعنی نه تنها بادهای ملایم بلکه طوفانهای سخت نیز در فرمان او بودند، چرا که دومی عجیبتر و اعجاب انگیزتر است.

و نیز این بادهای تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند بلکه طبق آیه ۳۶ سوره ص به هر جا که می خواست حرکت می کردند، بنا بر این تصریح به نام سرزمین مبارک بیشتر به خاطر آنست که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل می داد.

اما اینکه باد چگونه در اختیار او قرار داشت؟ با چه سرعتی حرکت می کرد؟ سلیمان و یارانش بر چه وسیله ای می نشستند و حرکت می کردند؟ به هنگام حرکت چه عاملی آنها را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد؟



و خلاصه این چه نیروی مرموزی بود که به او امکان یک چنین حرکت سریعی را در آن عصر و زمان می داد؟ (۱).

اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم که این یک موهبت الهی و خارق عادت بود که در اختیار این پیامبر بزرگ گذارده شده بود، و ما از جزئیات آن آگاه نیستیم، و چه بسیار است مسائلی که ما از وجود اجمالی با خبریم، ولی از شرح و تفصیلش بی خبر، معلومات ما در برابر مجهولاتمان همچون قطره ای در برابر اقیانوسی بزرگ است، و یا همچون ذره غباری در برابر یک کوه عظیم.

خلاصه از نظر بینش یک انسان خداپرست و موحد هیچ چیز در برابر قدرت خداوند مشکل و غیر ممکن نیست، او بر همه چیز قادر و به همه چیز عالم است.

البته پیرامون این بخش از زندگی سلیمان مانند بخشهای دیگر زندگی شگفت انگیز او افسانه های دروغین، یا مشکوک بسیار نوشته اند که هرگز مورد قبول ما نیست، ما تنها به همان مقدار که قرآن در اینجا بیان کرده اکتفاء می کنیم.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از نویسندگان اخیر معتقدند که قرآن چیزی صریحا در باره حرکت سلیمان و بساط او بوسیله باد ندارد، بلکه تنها سخن از تسخیر باد برای سلیمان به میان آورده، و ممکن است اشاره به استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به زراعت، و تلقیح گیاهان، و تصفیه خرمنها و حرکت کشتیها بوده باشد، به خصوص که سرزمین سلیمان (شامات) از یک سو سرزمین زراعی بود، و از سوی دیگر قسمت مهمی از آن در ساحل دریای مدیترانه قرار داشت و مورد بهره برداری برای کشتیرانی (۲).

ص: ۴۷۴

---

۱-۱) از آیه ۱۲ سوره سبأ (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوْحُها شَهْرٌ) اجمالا برمی آید که صبحگاهان به اندازه یک ماه و عصرگاهان نیز به اندازه یک ماه مسافت را می پیمودند (با مقیاس حرکتهای آن زمان).

۲-۲) قصص قرآن صفحه ۱۸۵-اعلام قرآن ۳۸۶.

ولی این تفسیر با آیات سوره "سبا" و "ص" و بعضی از روایات که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

\*\*\* آیه بعد یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان ع را بازگو می کند:

"ما بعضی از شیاطین را مسخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غوص می کردند" (و جواهرات و مواد پرارزش بیرون می آوردند) و کارهایی غیر از این نیز برای او انجام می دادند (و مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ).

"و ما آنها را از تمرد و سرکشی در برابر فرمان او نگاه می داشتیم" (وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ).

آنچه در آیه فوق به عنوان شیاطین آمده، در آیات سوره سبا به عنوان "جن" مطرح شده است (آیه ۱۲ و ۱۳ سبا) و روشن است که این دو با هم منافات ندارد، زیرا می دانیم "شیاطین" نیز از تیره جن می باشند.

به هر حال همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم: جن نوعی از مخلوقات دارای عقل و شعور و استعداد و تکلیف است، که از نظر ما انسانها ناپیدا است و به همین جهت "جن" نامیده می شود و بطوری که از آیات سوره جن استفاده می شود آنها نیز مانند انسانها دارای دو گروهند مؤمنان صالح، و کافران سرکش، و ما هیچگونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم، و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده می پذیریم.

از آیات سوره ص و سبا و همچنین آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که این گروه از جن که مسخر سلیمان بودند افرادی باهوش، فعال، هنرمند و صنعتگر با مهارتهای مختلف بودند.

و جمله "يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ" (کارهایی جز این برای او انجام دادند) اجمالی است از آنچه مشروحش در سوره سبا آمده است: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا

يَشَاءُ مِنْ مَّحَارِبٍ وَ تَمَائِيلَ وَ جِفَانَ كَالْجَوَابِ وَ قُمُودٍ رَاسِيَاتٍ كِه نشان می دهد "محرابها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسائل زندگی مختلف از جمله دیگها و سینی های بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند".

از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان استفاده می شود که گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آنها را در بند کرده بود، وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (ص-۳۸) و شاید جمله " وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ " نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمتگزار سلیمان را از تمرد و سرکشی باز می داشتیم شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر سوره سبا و ص بخواست خدا مطالعه خواهید کرد.

مجددا یاد آور می شویم که پیرامون زندگی سلیمان و لشگر او، افسانه های دروغین یا مشکوک فراوان است که هرگز نباید آنها را با آنچه در متن قرآن آمده آمیخت تا برای بهانه جویان دستاویزی گردد.

\*\*\*

### اشاره

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ (۸۴)

### ترجمه:

۸۳- و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت) بد حالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی.

۸۴- ما دعای او را مستجاب کردیم، و ناراحتیهایی را که داشت برطرف ساختیم، و خاندانش را به او باز گردانیدیم، و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد، و تذکری برای عبادت کنندگان.

### تفسیر:

ایوب را از گرداب مشکلات رهایی بخشیدیم

دو آیه فوق از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او سخن می گوید، او "ایوب" است و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به گوشه ای از زندگانی او شده است.

"ایوب" سرگذشتی غم انگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبایی او مخصوصا در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه ای که "صبر ایوب" یک ضرب المثل قدیمی است.

ولی در آیات مورد بحث مخصوصا به مرحله نجات و پیروزی او بر مشکلات

و بدست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می کند، تا درسی باشد برای همه مؤمنان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می روند، بخصوص مؤمنان مکه که به هنگام نزول این آیات، سخت در محاصره دشمن بودند.

می فرماید: "به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتی و درد و بیماری و مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است، و تو ارحم الراحمین" (وَ أَيُّوبَ إِذِ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

"ضر" (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و همچنین نقص عضو، از بین رفتن مال، مرگ عزیزان، پایمال شدن حیثیت، و مانند آن گفته می شود، و چنان که بعدا خواهیم گفت: ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتیها شد.

ایوب همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاق فرسائیداد را در پیشگاه خدا به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی، حتی نمی گوید مشکلم را برطرف فرما زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

\*\*\* آیه بعد می گوید: "به دنبال این دعای ایوب، خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم" (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ).

"و خانواده او را به او بازگرداندیم، و همانندشان را به آنها افزودیم" (وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُم).

"تا رحمتی از ناحیه ما بر آنها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت کنندگان پروردگار" (رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ).

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاریها هر قدر فراوان دشمنان هر قدر فشرده باشند و نیروهاشان متراکم باز با گوشه ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است، نه تنها زیانها جبران می شود بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان مخصوصا مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**فشرده ای از داستان ایوب**

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "کسی پرسید بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟".

امام صادق ع پاسخی فرمود که خلاصه اش چنین است: بلائی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او اینهمه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آنست که زندگی وسیع و مرفهی به او داده ای، و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد.

مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است.

خداوند برای اینکه این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست بلکه شکر او افزون شد! شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه

ص: ۴۷۹

به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد.

سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آنکه کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود.

خلاصه، نعمتها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می رفت.

تا اینکه جمعی از رهبانها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده ای که این چنین مبتلا شده ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت: به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر اینکه یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر اینکه سختترین برنامه آن را انتخاب نمودم.

در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت، رَبُّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزونتر از آنچه بود به او رو آورد (۱).

آری مردان حق با دگرگون شدن نعمتها، افکار و برنامه هایشان دگرگون نمی شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف، و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی

ص: ۴۸۰

تغییری در آنها ایجاد نمی کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفانها، آرامش آن را برهم نمی زند.

همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مایوس نمی شوند، می ایستند و استقامت می کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می دانند حوادث سخت آزمایشهای الهی است که گاه برای بندگان خاصش فراهم می سازد تا آنها را آبدیده تر کند.

\*\*\* ۲- در تفسیر جمله " آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُم "، معروف میان مفسرین این است که خداوند، فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید، و علاوه بر آن فرزندان دیگری نیز به او داد (در بعضی از روایات نیز می خوانیم که خداوند هم فرزندان را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندان را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند) (۱).

بعضی نیز احتمال داده اند که خداوند فرزندان تازه و نوه هایی به ایوب داد که جای خالی فرزندان از دست رفته اش را پر کردند.

\*\*\*

### **[بیماری نفرت انگیز برای پیامبران ممکن نیست]**

۳- در بعضی از روایات غیر معتبر می خوانیم که بر اثر بیماری شدید بدن ایوب آن چنان عفونت یافته بود که مردم نمی توانستند به او نزدیک شوند، ولی این معنی صریحا در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده نفی شده است دلیل عقل نیز بر همین معنی دلالت می کند چرا که اگر پیامبر، حالت یا صفتی نفرت انگیز داشته باشد با برنامه رسالت او سازگار نیست، او باید چنان باشد که همه مردم بتوانند به خوبی با او تماس پیدا کنند و کلمات حق را بشنوند، پیامبر همیشه جاذبه دارد.

شرح بیشتر در باره داستان ایوب را در سوره ص آیه ۴۱ تا ۴۴ مطالعه خواهید فرمود.

ص: ۴۸۱



## اشاره

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَادْخُلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶)

## ترجمه:

۸۵- و اسماعیل و ادريس و ذاکفعل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

۸۶- ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم چرا که آنها از صالحان بودند.

## تفسیر:

## اشاره

### اسماعیل و ادريس و ذاکفعل

به دنبال سرگذشت آموزنده "ایوب" و صبر و شکیبایی در برابر طوفان حوادث در این آیات مورد بحث اشاره به مقام شکیبایی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده می گوید: "اسماعیل" و "ادريس" و "ذاکفعل" را به یاد آور که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند" (وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ).

هر یک از آنها در طول عمر خود در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند و هرگز در برابر این حوادث زانو نزدند و هر یک الگویی بودند از استقامت و پایداری.

\*\*\* سپس بزرگترین موهبت الهی را در برابر این صبر و استقامت برای آنان چنین بیان می کند "ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم، چرا که آنها از صالحان بودند" (وَادْخُلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ).

جالب اینکه نمی گوید ما رحمت خود را به آنها بخشیدیم، بلکه می گوید:

آنان را در رحمت خود داخل کردیم، گویی با تمام جسم و جانشان غرق رحمت

الهی شدند همانگونه که قبلا غرق دریای مشکلات شده بودند.

\*\*\*

## ادریس و ذا الکفل

"ادریس" پیامبر بزرگ الهی-چنان که سابقا هم گفته ایم-طبق نقل بسیاری از مفسران جد پدر نوح بوده است، نام او در تورات، "اخنوخ" و در عربی، ادریس است که بعضی آن را از ماده "درس" می دانند، زیرا او نخستین کسی بود که بوسیله قلم، نویسنده گی کرد، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت، احاطه داشت، و می گویند نخستین کسی است که طرز دوختن لباس را به انسانها آموخت.

اما "ذا الکفل" مشهور این است که از پیامبران بوده است (۱) هر چند بعضی معتقدند که او یکی از صالحان بود، ظاهر آیات قرآن که او را در ردیف پیامبران بزرگ می شمرد نیز این است که او از انبیاء است و بیشتر به نظر می رسد که او از پیامبران بنی اسرائیل بوده است (۲).

در علت نامگذاری او به این نام با توجه به اینکه "کفل" (بر وزن فکر) هم به معنی نصیب و هم به معنی کفالت و عهده داری آمده است، احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند چون خداوند نصیب وافر از ثواب و رحمتش در برابر اعمال و عبادات فراوانی که انجام می داد به او مرحمت فرمود ذا الکفل نامیده شد (یعنی صاحب بهره وافی) و بعضی گفته اند چون تعهد کرده بود شبها را به عبادت برخیزد و روزها روزه بدارد، و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و تا آخر به وعده خود وفا کرد، "ذا الکفل" نامیده شد.

ص: ۴۸۳

---

۱-۱) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) تفسیر فی ظلال جلد ۵ صفحه ۵۵۶.

بعضی نیز معتقدند که ذا الکفل لقب "الیاس" است، همانگونه که "اسرائیل" لقب "یعقوب"، و "مسیح" لقب "عیسی"، و "ذا النون" لقب "یونس" می باشد (۱).

### [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۷ تا ۸۸]

#### اشاره

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷)  
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸)

#### ترجمه:

۸۷- و ذا النون (یونس) را (به یاد آور)، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمتها (ی متراکم) فریاد زد خداوند! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم.

۸۸- ما دعای او را به اجابت رساندیم، و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم، و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم.

#### تفسیر:

نجات یونس از آن زندان وحشتناک

این دو آیه نیز گوشه ای از سرگذشت پیامبر بزرگ "یونس" را بیان می کند، نخست می گوید: "ذا النون" را بیاد آر هنگامی که بر قوم بت پرست

ص: ۴۸۴

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی" ذیل آیه مورد بحث، و در تاریخ کامل نیز می خوانیم: ذا الکفل یکی از فرزندان ایوب بود و نام اصلیش "بشر" بوده است و در سرزمین شام می زیست (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۶).

و نافرمان خویش غضب کرد و از میان آنها رفت" ( وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا ).

"نون" در لغت به معنی ماهی عظیم، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است بنا بر این ذالنون یعنی صاحب نهنگ، و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرای است که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

به هر حال "او گمان می کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم کرد" ( فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ) (۱).

او گمان می کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی ترک اولایی در این زمینه نکرده، و اکنون که آنها را به حال خود رها کرده و بیرون می رود چیزی بر او نیست، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آنها بماند و صبر و استقامت بخرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام به خاطر همین ترک اولی او را در فشار قرار دادیم، نهنگ عظیمی او را بلعید" و او در آن ظلمتهای متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست" ( فَتَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ).

"خداوندا پاک و منزهی، من از ستمکاران بودم" ( سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ).

هم بر خویش ستم کردم و هم بر قوم خودم، می بایست بیش از این ناملائمات و شدائد و سختیها را پذیرا می شدم، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آنها به راه آیند.

\*\*\*

ص: ۴۸۵

---

۱-۱) "نقدر" از ماده "قدر" به معنی سخت گیری و تضییق است چرا که انسان به هنگام سختگیری کردن هر چیزی را به قدر محدود در نظر می گیرد نه گسترده و بی حساب.

"سرانجام ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهائش بخشیدیم" ( فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ ).

آری "این گونه ما مؤمنان را نجات می بخشیم" ( وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ).

این یک برنامه اختصاصی برای یونس نبود بلکه هر کس از مؤمنان از تقصیر خویش، عذر به درگاه خدا آورد، و از ذات پاکش مدد و رحمت طلبد ما دعایش را مستجاب و اندوهش را برطرف خواهیم کرد.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

**۱- سرگذشت یونس -**

به خواست خدا مشروح آن در تفسیر سوره "صافات" خواهد آمد و خلاصه اش چنین است:

او سالها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود، ولی هر چه کوشش کرد، ارشادهایش در دل آنها مؤثر نیفتاد، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم گشت، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند.

ناخدای کشتی گفت: من فکر می کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت: کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هر حال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد! او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد.

هنگامی که او را به دریا افکندند، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجاز آمیز زنده نگه داشت.

سرانجام او متوجه شد ترک اولایی انجام داده، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود، خدا نیز دعای او را استجاب فرمود و از تنگنا

ص: ۴۸۶

ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکان پذیر نیست ولی بدون شک این امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکان پذیر نیست ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد.

شرح بیشتر در باره این ماجرا را به خواست خدا در تفسیر سوره صافات خواهید خواند.

\*\*\*

## ۲-ظلمات در اینجا چه معنی دارد؟-

ممکن است این تعبیر اشاره به ظلمت دریا و اعماق آب، و ظلمت شکم ماهی عظیم، و ظلمت شب، بوده باشد، و روایتی که از امام باقر ع نقل شده آن را تایید می کند (۲).

\*\*\*

## ۳-یونس چه ترک اولایی انجام داد؟-

بدون شک تعبیر "مغاضبا" اشاره به خشم و غضب یونس نسبت به قوم بی ایمان است، و چنین خشم و ناراحتی در چنان شرائطی که پیامبر دلسوزی سالها برای هدایت قوم گمراهی زحمت بکشد اما به دعوت خیرخواهانه او هرگز پاسخ مثبت ندهند، کاملاً طبیعی بوده است.

از سوی دیگر از آنجا که یونس می دانست به زودی عذاب الهی آنها را فرا خواهد گرفت ترک گفتن آن شهر و دیار گناهی نبوده، ولی برای پیامبر بزرگی همچون یونس، اولی این بود که باز هم تا آخرین لحظه-لحظه ای که بعد از

ص: ۴۸۷

---

۱-۱) تفسیر فخر رازی و مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) نور الثقلین ج ۴ ص ۳۳۶.

آن عذاب الهی فرا می رسد- آنها را ترک نگوید، به همین دلیل یونس به خاطر این عجله، به عنوان یک ترک اولی، از ناحیه خداوند مورد مؤاخذة قرار گرفت.

این همان چیزی است که در داستان آدم نیز اشاره کرده ایم که گناه مطلق نیست بلکه گناه نسبی، و یا به تعبیر دیگر مصداق "حسنات الأبرار سیئات المقربین" است (برای توضیح بیشتر به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۱۲۲ به بعد مراجعه فرمائید).

\*\*\*

#### ۴- درس سرنوشت ساز

جمله پر معنی "كَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ" نشان می دهد آنچه بر سر یونس آمد از گرفتاری و نجات یک حکم خصوصی نبود بلکه با حفظ سلسله مراتب، جنبه عمومی و همگانی دارد.

بسیاری از حوادث غم انگیز و گرفتاریهای سخت و مصیبت بار مولود گناهان ما است، تازیانه هایی است برای بیدار شدن ارواح خفته، و یا کوره ای است برای تصفیه فلز جان آدمی، هر گاه انسان در این موقع به همان سه نکته ای که "یونس" توجه کرد توجه پیدا کند نجات و رهایی حتمی خواهد بود:

۱- توجه به حقیقت توحید و اینکه هیچ معبود و هیچ تکیه گاهی جز "الله" نیست.

۲- پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم، و هر گونه گمان سوء در باره ذات پاک او.

۳- اعتراف به گناه و تقصیر خویش.

شاهد این سخن، حدیثی است که در "در المنثور" از پیامبر اسلام ص نقل شده است که فرمود: "یکی از نامهای خدا که هر کس او را با آن بخواند به اجابت می رسد، و هر گاه با آن چیزی را طلب کند به او می دهد، دعای "یونس" است.

ص: ۴۸۸

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا آیا او مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می شود؟ فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم همه مؤمنان، هنگامی که خدا را به آن می خوانند، آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده ای " وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ " این دلیل بر آنست که هر کس چنین دعائی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است " (۱).

نیاز به تذکر ندارد که منظور تنها خواندن الفاظ نیست، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است، یعنی همراه خواندن این الفاظ تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ گردد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که مجازاتهای الهی بر دو گونه است یکی از آنها عذاب "استیصال" است، یعنی مجازات نهایی که برای نابودی افراد غیر قابل اصلاح فرا می رسد که هیچ دعائی در آن موقع سودمند نیست، چرا که بعد از فرو نشستن طوفان بلا همان برنامه ها تکرار می شود.

دیگر مجازاتهای تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد، در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشید و طرف بیدار و متوجه شد بلافاصله از میان می رود.

و از اینجا روشن می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها و حوادث ناگوار همان بیدارسازی و تربیت است.

ماجرای یونس ضمناً به همه رهبران راه حق در محدوده های مختلف هشدار می دهد که هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند، و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند، چرا که مسئولیتشان بسیار سخت و سنگین است.

\*\*\*

ص: ۴۸۹



اشاره

وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَرَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰)

ترجمه:

۸۹- و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی.

۹۰- ما دعای او را مستجاب کردیم، و "یحیی" را به او بخشیدیم، و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکیها سرعت می کردند، و بخاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می خواندند، و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسئولیت).

تفسیر:

نجات زکریا از تنهایی

در این دو آیه گوشه ای از سرگذشت دو شخصیت دیگر از پیامبران بزرگ الهی "زکریا" و "یحیی" را بیان می کند.

نخست می گوید: زکریا را به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرضه داشت پروردگارا مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثان هستی "

( وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ).

سالها بر عمر زکریا گذشت، و برف پیری بر سرش نشست، اما هنوز فرزندی نداشت، و از سوی دیگر همسری عقیم و نازا داشت.

او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغش نیمه تمام نماند، و فرصت طلبان بعد از او بر معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن که باید صرف راه خدا می شد پنجه نیفکنند.

در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد، تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد، و با دعائی که توأم با نهایت ادب بود خدا را خواند، نخست از "رب" شروع کرد، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می شود، سپس با تعبیر "لا- تَذَرْنِي" که از ماده "وذر" (بر وزن مرز) به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی اعتنائی آمده، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد، نه من که برنامه های من نیز به دست فراموشی سپرده می شود، و سرانجام با جمله " وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ " این حقیقت را بازگو کرد که من می دانم این دنیا دار بقاء نیست، و نیز می دانم تو بهترین وارثانی، ولی از نظر عالم اسباب دنبال سببی می گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد.

\*\*\* خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آن چنان که می فرماید: " ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم " ( فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى ).

و برای رسیدن به این مقصود "همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم" ( وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ).

سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می گوید:

"آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می کردند" (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ).

"آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را می خوانند" (وَيَدْعُونََنَا رَغَبًا وَرَهَبًا) (۱).

"آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند" (خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت) (وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ).

ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلتها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند، آنها در همه حال نیازمندان- را فراموش نمی کردند، و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی نیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند، و بالآخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

ص: ۴۹۲

---

۱- ۱) رغبا به معنی رغبت و میل و علاقه است و رهبا به معنی ترس و تنفر و بیزاری است و در اینکه از نظر اعراب چه محلی دارد، احتمالات متعددی است ممکن است حال باشد یا تمیز یا مفعول لاجله و یا مفعول مطلق و یا معنی ظرفیت داشته باشد به معنی فی حال الرغبه و فی حال الرهبه گرچه نتیجه این پنج احتمال با هم متفاوت است ولی این تفاوت در جزئیات مفهوم آیه است نه در اساس و نتیجه آن.

اشاره

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

ترجمه:

۹۱- و به یاد آور زنی را که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، و او و فرزندش (مسیح) را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم.

تفسیر:

مریم بانوی پاکدامن

در این آیه به مقام مریم و عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح ع اشاره شده است.

ذکر مریم در ردیف بحثهای مربوط به پیامبران بزرگ یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است و یا به جهت اینکه تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود که شرح آن را در ذیل آیات سوره مریم آوردیم (۱).

و یا به خاطر آنست که روشن کند عظمت مقام ویژه مردان بزرگ نیست بلکه زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو و اسوه ای برای زنان جهان بوده اند.

می گوید: "به خاطر بیاور مریم را که دامن خویش را از هر گونه آلودگی نگه داشت" (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).

"سپس ما از روح خود در او دمیدیم" (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا).

"و او و فرزندش مسیح را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم"

ص: ۴۹۳

### نکته ها:

۱- "فرج" از نظر لغت در اصل به معنی فاصله و شکاف می باشد، و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است، اما از آنجا که توجه به معنی کنایه آن در فارسی نمی شود، گاهی این سؤال پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده؟! ولی توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند.

و به تعبیر روشنتر اگر بخواهیم معنی کنایه را درست تعبیر کنیم معادل جمله "أَخَصَّنَتْ فَرْجَهَا" در فارسی این است که "دامان خود را پاک نگاه داشت" آیا این تعبیر در فارسی زنده است؟ بلکه به عقیده بعضی در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلا وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد، مثلا در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل "لمس کردن"، "داخل شدن"، "پوشانیدن" (غشیان) (۱) به سراغ همسر رفتن (۲) در آیات مختلف قرآن در این معنی به کار رفته که می بینیم همه آنها جنبه کنایه دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان بی توجه به معنی کنایه آنها هستند و بجای معادل این معانی کنایه کلمات صریح فارسی را می گذارند و این مایه تعجب و سؤال می شود.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده حتما باید به معنی اصلی و ریشه ای آنها توجه کرد تا جنبه کنایه بودنش، مشخص گردد و هر

ص: ۴۹۴

---

۱-۱) سوره اعراف آیه ۱۸۹.

۲-۲) بقره آیه ۲۲۲.

گونه ابهام برطرف شود.

ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق چنین می گوید که مریم دامن خویش را از هر گونه آلودگی به بی عفتی حفظ کرد، ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هر گونه تماس با مردی (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد (۱) همانگونه که در آیه ۲۰ سوره مریم می گوید: **وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا**: "هیچگاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده ای نبودم" (۲).

در حقیقت این مقدمه ای است برای اثبات تولد اعجاز آمیز عیسی و آیه بودن او.

\*\*\*۲- منظور از "روحنا" - (روح ما) چنان که قبلا نیز گفته ایم - اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه "اضافه تشریفیه" است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم، مانند بیت الله (خانه خدا) و شهر الله (ماه خدا).

\*\*\*۳- آیه فوق می گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم، نمیگویند دو آیه و نشانه، به خاطر اینکه آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند، تولد فرزندی بدون پدر، همان اندازه اعجاز آمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی ع در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر او است.

ص: ۴۹۵

---

۱-۱) تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث.

۲-۲) مریم-۲۰.

این امور که هر کدام خارق عادت‌ی بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیت حکایت می‌کند که در ما وراء سلسله اسباب قدرتی است که هر گاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون سازد، و به هر حال وضع مسیح و مادرش مریم در طول تاریخ بشر بی نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او دیده نشده است و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد.

### [سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۹۴]

#### اشاره

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴)

#### ترجمه:

۹۲- این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید.

۹۳- (گروهی از پیروان ناآگاه) کار خود را به تفرقه در میانشان کشاندند (ولی سرانجام) همگی به سوی ما باز می‌گردند.

۹۴- هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود).

#### تفسیر:

امت واحد

از آنجا که در آیات گذشته نام گروهی از پیامبران الهی و همچنین مریم آن بانوی نمونه و بخشی از سرگذشت آنها آمده، در آیات مورد بحث به عنوان یک

ص: ۴۹۶

جمع بندی و نتیجه گیری کلی چنین می گوید: "این پیامبران بزرگی که به آنها اشاره شد همه یک امت واحد بودند" (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است، هر چند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگیها و روشها و به اصطلاح تاکتیکهای متفاوت بودند اما همه در نهایت امر در یک خط حرکت داشتند، همه آنها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت، گام برمی داشتند.

این یگانگی و وحدت برنامه ها و هدف، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدا سرچشمه می گرفته، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می گوید:

"و من پروردگار همه شما هستم، تنها مرا پرستش کنید" (وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ).

در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء از توحید منبع وحی سرچشمه می گیرد و این سخن شبیه گفتاری است که علی ع در وصیتش به فرزندش امام مجتبی ع دارد:

و اعلم یا بنی انه لو كان لربك شريك لانتك رسله، و لعرفت افعاله و صفاته: "پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی (۱).

"امت" چنان که "راغب" در کتاب "مفردات" می گوید: به معنی هر گروه و جمعیتی است که جهت مشترکی آنها را به هم پیوند دهد: اشتراک در دین و آئین، و یا زمان و عصر واحد، یا مکان معین، خواه این وحدت، اختیاری بوده باشد و یا بدون اختیار.

بعضی از مفسران "امت واحد" را در اینجا به معنی "دین واحد" گرفته- اند، ولی همانگونه که گفتیم این تفسیر با ریشه لغوی امت، سازگار نیست.

بعضی دیگر نیز گفته اند که منظور از "امت" در این آیه همه انسانها در تمام قرون و اعصارند، یعنی ای انسانها همه شما یک امتید، پروردگار شما یکی

ص: ۴۹۷



است و مقصد نهایی همه شما یک مقصد است.

این تفسیر هر چند مناسبتر از تفسیر گذشته می باشد ولی با توجه به پیوند این آیه با آیات قبل، مناسب به نظر نمی رسد، مناسبتر از همه این است که این جمله اشاره به انبیاء و پیامبرانی بوده باشد که شرح حالشان در آیات گذشته آمده است.

\*\*\* در آیه بعد اشاره به انحراف گروه عظیمی از مردم از این اصل واحد توحیدی کرده چنین می گوید: "آنها کار خود را در میان خود به تفرقه و تجزیه کشاندند" ( وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ).

کارشان به جایی رسید که در برابر هم ایستادند، و هر گروه، گروه دیگری را لعن و نفرین می کرد و از او برائت و بیزاری می جست، به این نیز قناعت نکردند به روی همدیگر اسلحه کشیدند و خونهای زیادی را ریختند، و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آئین یگانه حق.

جمله "تقطعوا" که از ماده "قطع" می باشد به معنی جدا کردن قطعه هایی از یک موضوع به هم پیوسته است، و با توجه به اینکه از باب "تفعل" آمده که به معنی پذیرش می آید مفهوم جمله این چنین شود: آنها در برابر عوامل تفرقه و نفاق تسلیم شدند، جدایی و بیگانگی از یکدیگر را پذیرا گشتند، به یکپارچگی فطری و توحیدی خود پایان دادند و در نتیجه گرفتار آن همه شکست و ناکامی و بدبختی شدند.

و در آخر آیه اضافه می کند "اما همه آنها سرانجام به سوی ما باز می گردند" ( كُلُّ إِلَهٍ إِلَّا رَاجِعُونَ ).

این اختلاف که جنبه عارضی دارد برچیده می شود و باز در قیامت همگی به سوی وحدت می روند، در آیات مختلف قرآن، روی این مساله زیاد تاکید

شده که یکی از ویژگیهای رستاخیز برچیده شدن اختلافات و سوق به وحدت است:

در آیه ۴۸ سوره مائده می خوانیم **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**: "بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می سازد".

این مضمون در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می خورد (۱).

و به این ترتیب آفرینش انسانها از "وحدت" آغاز می شود و به "وحدت" باز می گردد.

\*\*\* در آخرین آیه مورد بحث، نتیجه هماهنگی با "امت واحده" در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان می فرماید:

"هر کس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت" (**فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ**).

و برای تاکید بیشتر اضافه می کند: "و ما اعمال صالح او را قطعاً خواهیم نوشت" (**وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ**).

قابل توجه اینکه در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسانها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه "من" که برای "تبعیض" است این مطلب را بر آن می افزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد با ایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند.

و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی

ص: ۴۹۹

اعمال صالح را ایمان می شمرد.

ذکر جمله "فَلَا كُفْرَانَ لِسَيِّغِهِ" در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است توأم با نهایت لطف و محبت و بزرگواری چرا که خداوند در اینجا در مقام تشکر و سپاسگزاری از بندگانش بر می آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر می کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹ سوره اسراء آمده است: "وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَيَّعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا": "کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد از کوشش او تشکر می شود".

\*\*\*

ص: ۵۰۰

اشاره

وَ حَرَامٌ عَلٰی قَوْمِهِ اَهْلُكُنَاهُمْۗ اِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتّٰی اِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶) وَ اقْتَرَبَ  
الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِيْ غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِيْنَ (۹۷)

ترجمه:

۹۵- حرام است بر شهرها و آبادیهایی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که باز گردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت! ۹۶- تا آن زمان که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنها از هر ارتفاعی به سرعت عبور می کنند! ۹۷- و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت باز می ماند (می گویند) ای وای بر ما که از این در غفلت بودیم بلکه ما ستمگر بودیم.

تفسیر:

کافران در آستانه رستاخیز

در آخرین آیات بحث گذشته سخن از "مؤمنان نیکوکار و صالح العمل" بود، و در نخستین آیه مورد بحث به افرادی اشاره می کند که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، آنها که تا آخرین نفس به ضلالت و فساد ادامه می دهند.

می فرماید: "و حرام است بر شهرهایی که آنها را به جرم گناهانشان نابود کردیم به دنیا باز گردند آنها هرگز باز نخواهند گشت" (وَ حَرَامٌ عَلٰی قَوْمِهِ

در حقیقت آنها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی، یا بعد از نابودی و رفتن به جهان برزخ، پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگان شان کنار می رود آرزو می کنند ای کاش برای جبران اینهمه خطاها بار دیگر به دنیا بازمی گشتند ولی قرآن با صراحت می گوید: بازگشت آنها به کلی حرام یعنی ممنوع است، و راهی برای جبران باقی نمانده است.

این شبیه همان است که در آیه ۹۹ سوره مؤمنون می خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...:

"این وضع آنها ادامه می یابد تا مرگشان فرا رسد، می گوید پروردگارا مرا به دنیا بازگردانید تا اعمال صالحی را که ترک گفتم انجام دهم، اما جز پاسخ منفی چیزی نمی شنوند."

در تفسیر این آیه بیانات دیگری نیز ذکر شده است که در ذیل صفحه به بعضی از آنها اشاره می شود (۲).

\*\*\*

ص: ۵۰۲

۱- ۱) مطابق این تفسیر، "حرام" خبر برای مبتدای محذوف است، و جمله أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ دلیل بر آن می باشد، و در تقدیر چنین بوده "حرام علی اهل قریه اهلکناها ان یرجعوا الی الدنیا انهم لا یرجعون".

۲- ۲) بعضی "حرام" را در اینجا به معنی "واجب" گرفته اند! گفته اند در لغت عرب گاه به این معنی آمده است و کلمه "لا" زائده می باشد، مفهوم آیه چنین می شود که بازگشت آنها در آخرت واجب است. بعضی دیگر گفته اند حرام به همان معنی حرام است ولی "لا" زائده است یعنی بازگشت آنها به این جهان حرام می باشد. بعضی دیگر نیز آیه را به معنی عدم بازگشت به سوی خدا و توبه گرفته اند (تفسیر مجمع البیان و فخر رازی ذیل آیه مورد بحث). بعضی دیگر نیز گفته اند که آیه از قبیل نفی در نفی است و می گوید محال است که آنها در قیامت بازگشت نکنند، یعنی بازگشت می کنند (تفسیر منهج الصادقین ذیل آیه مورد بحث) ولی آنچه در متن آوردیم از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال این بیخبران دائما در غرور و غفلتند، و این بدبختی تا پایان جهان هم چنان ادامه دارد.

چنان که قرآن می فرماید:

"این تا زمانی ادامه دارد که راه بر یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنها در سراسر زمین پخش شوند، و از هر بلندی و ارتفاعی با سرعت بگذرند" (حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ).

در باره یاجوج و ماجوج و اینکه آنها کدام طائفه بودند؟ و در کجا زندگی داشتند؟ و سرانجام چه می کنند و چه خواهند شد؟ در ذیل آیات ۹۴ به بعد سوره "کهف" بحث کرده ایم، و همچنین در مورد سدی که "ذو القرنین" برای جلوگیری از نفوذ آنها در یک تنگه کوهستانی ساخت مشروحا بحث شده.

آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه، شکسته شدن سد آنها و نفوذشان از این طریق در مناطق دیگر جهان است؟ و یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه فوق صریحا در این باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکنده شدن آنها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است.

\*\*\* و بلافاصله می گوید: "در این هنگام وعده حق خداوند نزدیک می شود" (وَ اقْتَرَبَ الوَعْدُ الحقُّ).

"و آن چنان وحشتی سراسر وجود کافران را فرا می گیرد که چشمهایشان از حرکت باز می ایستد و خیره خیره به آن صحنه نگاه می کنند" (فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا).

در این هنگام پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگان شان کنار می رود و فریادشان بلند می شود "ای وای بر ما از این صحنه در غفلت بودیم" (یا

.)

و چون نمی توانند با این عذر، گناه خویش را بپوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می گویند: "نه، ما ظالم و ستمگر بودیم!" (بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ).

اصولاً- چگونه ممکن است با وجود اینهمه پیامبران الهی و کتب آسمانی و اینهمه حوادث تکان دهنده، و همچنین درسهای عبرتی که روزگار به آنها می دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران.

\*\*\*معنی چند لغت:

"حدب" (بر وزن ادب) به معنی بلندیهایی است که میان پستیها قرار گرفته و گاهی به برآمدگی پشت انسان نیز حدب گفته می شود.

"ینسلون" از ماده "نسل" (بر وزن فضول) به معنی خروج با سرعت است.

اینکه در مورد یاجوج و ماجوج می گوید: آنها از هر بلندی به سرعت می گذرند و خارج می شوند اشاره به نفوذ فوق العاده آنها در کره زمین است.

"شاخصه" از ماده "شخص" (بر وزن خلوص) در اصل به معنی خارج شدن از منزل، یا خارج شدن از شهری به شهر دیگر است، و از آنجا که به هنگام تعجب و خیره شدن چشم گویی می خواهد چشم انسان بیرون بیاید به این حالت نیز، شخصه گفته شده است، این حالتی است که در محشر به گناه کاران دست می دهد، آن چنان خیره می شوند که گویی چشمهایشان می خواهد از حدقه بیرون بیاید.

\*\*\*

اشاره

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

ترجمه:

۹۸- شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید.

ص: ۵۰۵



۹۹- اگر اینها خدایان بودند هرگز وارد آن نمی شدند، و همه در آن جاودانه خواهند بود.

۱۰۰- آنها در آن ناله های دردناک دارند، و چیزی نمی شنوند! ۱۰۱- (اما) کسانی که وعده نیک از قبل به آنها داده ایم (یعنی مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می شوند.

۱۰۲- آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد جاودانه متنعم هستند.

۱۰۳- وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی کند، و فرشتگان به استقبالشان می روند (و می گویند) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

### تفسیر:

#### هیزم جهنم!

در تعقیب آیات گذشته که از سرنوشت مشرکان ستمگر بحث می کرد در این آیات روی سخن را به آنها کرده و آینده آنها و معبودهایشان را چنین ترسیم می کند:

"شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید آتشگیره جهنمید!" (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ).

"حصب" در اصل به معنی پرتاب کردن است، مخصوصا به قطعات هیزم که در تنور پرتاب می کنند حصب گفته می شود.

بعضی گفته اند "حطب" (بر وزن سبب) که به معنی هیزم می باشد در لغات مختلف عرب، تلفظهای متفاوتی دارد، بعضی از قبائل آن را "حصب" و بعضی دیگر "خضب" می نامند و از آنجا که قرآن برای جمع بین قبائل و طوائف و دلها بوده، گاه لغات مختلف آنها را به کار می گیرد تا از این راه، جمع قلوب شود، از جمله همین کلمه حصب است که تلفظی است از قبائل اهل یمن در واژه "حطب" (۱).

به هر حال آیه فوق به مشرکان می گوید: آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله های آن را تشکیل می دهد خود شما و خدایان ساختگی شما است، و همچون

ص: ۵۰۶

قطعه های هیزم بی ارزش یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می شوید! سپس اضافه می کند: "شما وارد بر آن می شوید" (أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ).

این جمله یا به عنوان تاکید مطلب گذشته است، و یا اشاره به نکته جدیدی است و آن اینکه اول بتها را در آتش می افکنند، سپس شما بر آنها وارد می شوید، گویی خدایاتان با آتشی که از وجودشان برمی خیزد از شما پذیرایی می کنند (۱).

اگر سؤال شود که انداختن بتها در جهنم چه فلسفه ای دارد، در پاسخ باید گفت: این خود یک نوع عذاب و مجازات است برای بت پرستان که بینند در آتشی که از بتهایشان زبانه می کشد می سوزند، از این گذشته تحقیری است برای افکار آنها که به چنین موجودات بی ارزشی پناه می بردند.

البته این در صورتی است که "مَا تَعْبُدُونَ" به معنی معبودهای بی جان و بتهای سنگی و چوبی باشد (همانگونه که از کلمه "ما" استفاده می شود، زیرا "ما" غالباً برای موجود غیر عاقل است) ولی اگر مفهوم آن را عام بگیریم و شامل شیاطینی که معبود واقع شدند بشود نکته ورود این معبودها در جهنم کاملاً واضح است چرا که خود شریک جرمند.

\*\*\* سپس به عنوان نتیجه گیری کلی می فرماید: "اگر این بتها، خدایانی بودند هرگز وارد آتش دوزخ نمی شدند" (لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوا).  
ولی بدانید نه تنها وارد دوزخ می شوند بلکه "جاودانه در آن خواهند بود" (وَ كُلُّ فِيهَا خَالِدُونَ).

ص: ۵۰۷

---

۱-۱) توجه داشته باشید در صورت اول لام "لها" به معنی "الی" است و ضمیر "ها" به جهنم برمی گردد و در تفسیر دوم، لام به معنی "الی" می باشد ولی ضمیر به بتها باز می گردد.

و این جالب است که این بت پرستان جاودانه گرفتار خدایان خود باشند همان خدایانی که همیشه آنها را پرستش می کردند و سپر بلاها می شمردند و حل مشکلاتشان را از آنها می خواستند!\*\*\* برای توضیح بیشتر پیرامون وضع دردناک، این "عابدان گمراه"، در برابر آن "معبودان بی ارزش" می گوید: "آنها در دوزخ، فریادها و ناله های دردناک دارند" (لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ).

"زفیر" در اصل به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد، و بعضی گفته اند فریاد نفرت انگیز الاغ در آغاز "زفیر" و در پایانش "شهیق" نامیده می شود، و به هر حال در اینجا اشاره به فریاد و ناله ای است که از غم و اندوه برمی خیزد (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که این زفیر و ناله غم انگیز تنها مربوط به عابدان نباشد بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریکند.

جمله بعد، یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها را بازگو می کند و آن اینکه "آنها در دوزخ چیزی نمی شنوند" (وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که آنها سخنی که مایه سرور و خوشحالیشان باشد مطلقاً نمی شنوند، و تنها مستمع ناله های جانکاه دوزخیان، و فریادهای فرشتگان عذاب هستند.

بعضی گفته اند منظور این است که اینها را در تابوتهای آتشین می گذارند آن چنان که صدای هیچکس را مطلقاً نمی شنوند گویی تنها آنها در عذابند و این خود مایه مجازات بیشتری است چرا که اگر انسان، گروهی را هم زندان خود ببیند مایه

ص: ۵۰۸

---

۱-۱) برای توضیح بیشتر به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه ۲۴۸ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره هود) مراجعه فرمائید.

تسلی خاطر او است که "البلیه اذا عمت طابت" (بلا چو عام بود دلکش است و مستحسن!).

\*\*\* آیه بعد حالات مؤمنان راستین و مردان و زنان با ایمان را بازگو می کند تا در مقایسه با یکدیگر وضع هر دو مشخص تر شود.

نخست می گوید: "کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده ایم از این آتش هولناک و وحشتناک دورند" (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ).

اشاره به اینکه ما به تمام وعده هایی که به مؤمنان در این جهان داده ایم وفا خواهیم کرد که یکی از آنها دور شدن از آتش دوزخ است.

گرچه ظاهر این جمله این است که تمام مؤمنان راستین را شامل می شود ولی بعضی احتمال داده اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح ع و مریم است که بدون خواست آنها بوسیله گروهی عبادت شدند، و از آنجا که آیات سابق می گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می شوید، و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح ع نیز شود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد.

بعضی از مفسران شان نزولی در مورد این آیه ذکر کرده اند که نشان می دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام ص کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردید.

ولی با این حال مانعی ندارد که آیه فوق هم پاسخی برای این سؤال باشد و هم یک حکم عمومی نسبت به همه مؤمنان راستین.

\*\*\* در آخرین آیات مورد بحث، چهار نعمت بزرگ الهی را که شامل حال این گروه سعادت مند است برمی شمرد:

نخست اینکه "آنها صدای آتش را نمی شنوند" (لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا).

"حسیس" چنان که ارباب لغت گفته اند به معنی صدای محسوس است، و به معنی خود حرکت یا صدایی که از حرکت برمی خیزد نیز آمده است، آتش دوزخ که دائما در آتشگیره هایش مشغول پیشروی است، دارای صدای مخصوصی است، این صدا از دو جهت وحشتناک است، از نظر اینکه صدای آتش است و از نظر اینکه صدای پیشروی است.

مؤمنان راستین چون از جهنم دورند هرگز این صداهای وحشتناک به گوششان نمی خورد.

دیگر اینکه "آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند به طور جاودان متنعمند" (وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ).

یعنی آنجا محدودیت این جهان را ندارد که انسان آرزوی بسیاری از نعمتها بکند و به آن دسترسی نداشته باشد، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهد بدون استثناء در دسترس او است، آنها نه یک روز و دو روز بلکه در یک عمر جاویدان! \*\*\* سوم اینکه "فزع اکبر" (وحشت بزرگ) را بعضی اشاره به وحشتهای روز قیامت دانسته اند که از هر وحشتی بزرگتر است، و بعضی اشاره به "نفخه صور" و دگرگونیهای پایان این جهان و تزلزل عجیبی که در ارکان این عالم می افتد آن چنان که در آیه ۸۷ سوره نحل آمده است.

ولی از آنجا که وحشت روز رستاخیز مسلما از آن هم مهمتر است تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

بالآخره آخرین لطف خدا در باره کسانی که در این آیات به آنها اشاره شده

این است که "فرشتگان رحمت به استقبال آنها می شتابند و به آنها تبریک و شادباش می گویند و بشارت می دهند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد" ( وَ تَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ).

در نهج البلاغه می خوانیم امیر مؤمنان علی ع فرمود:

فبادروا باعمالکم تکنونوا مع جیران اللّٰه فی داره، رافق بهم رسله، و ازارهم ملائکته، و اکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار جهنم ابدا: "به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید، در جایی که پیامبران را رفیق آنها قرار داده، و فرشتگان را به زیارتشان می فرستد، خدا آن چنان این گروه را گرامی داشته که حتی گوشهایشان صدای آتش دوزخ را نمی شنود" (۱).

\*\*\*

ص: ۵۱۱

اشاره

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا اِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ (۱۰۴)

ترجمه:

۱۰۴- در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می پیچیم، (سپس) همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را بازمی گردانیم، این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

تفسیر:

آن روز که آسمانها درهم پیچیده می شود

در آخرین آیه بحث گذشته خواندیم مؤمنان راستین از "فزع اکبر" (وحشت بزرگ) غمگین نمی شوند آیه مورد بحث توصیفی از آن روز وحشت بزرگ است، و در حقیقت علت عظمت این وحشت را مجسم می سازد، می گوید:

"این امر، روزی تحقق می یابد که ما آسمان را درهم می پیچیم همانگونه که طومار نامه ها درهم پیچیده می شود!" (يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ). (۱)

در زمانهای گذشته برای نوشتن نامه ها و همچنین کتابها، از اوراق طومار مانند استفاده می کردند، این طومارها را قبل از نوشتن به هم می پیچیدند و شخص کاتب تدریجاً آن را از یک طرف می گشود و مطالب مورد نظر را روی آن می نوشت

ص: ۵۱۲

۱- ۱) "سجل" (بر وزن سطل) به معنی دلو بزرگ و پر آب است، و "سجل" (با کسر سین و جیم و تشدید لام) به معنی قطعه سنگهایی است که روی آن می نوشتند سپس به تمام اوراقی که مطالب را روی آن می نگارند گفته شده است (مفردات راغب و قاموس) باید توجه داشت که در ترکیب جمله "كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ" احتمالاتی داده شده است اما مناسبتر از همه آنست که "طی" که مصدر است به "سجل" که مفعول آن است اضافه شده و لام در "للكتب" یا برای اضافه است یا برای بیان علت (دقت کنید).

و بعد از پایان کتابت نیز آن را می پیچیدند و کنار می گذاشتند و لذا هم نامه ها و هم کتابهایشان شکل طومار داشت این طومار، "سجل" نامیده می شد که برای کتابت از آن استفاده شده بود.

در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می شود و هر یک در جایی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد، این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش، در هم پیچیده خواهد شد.

البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست چنان که بعضی پنداشته اند بلکه به معنی درهم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است، و به تعبیر دیگر شکل جهان به هم می خورد اما مواد آن نابود نمی شود، این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصاً بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می شود.

سپس اضافه می کند "همانگونه که ما در آغاز آن را ایجاد کردیم باز هم برمی گردانیم" و این کار مشکل و سختی در برابر قدرت عظیم ما نیست (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ).

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه ۲۹ سوره اعراف آمده است كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ: "همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند".

و یا همانند: وَ هُوَ الَّذِي يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: "او کسی است که آفرینش را ایجاد کرد سپس آن را باز می گرداند و این بر او آسانتر است" (روم-۲۷) (۱).

ص: ۵۱۳

---

۱- ۱) البته همانگونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم در مورد قدرت بی پایان خداوند مشکل و آسان وجود ندارد، بلکه همه کاملاً یکسان است بنا بر این تعبیری که در آیه فوق به کار رفته است در واقع از دیدگاه انسانها است (دقت کنید).



اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این بازگشت، بازگشت به فناء و نیستی، یا به هم پیچیدگی همچون آغاز آفرینش است، بسیار بعید به نظر می رسد.

و در پایان آیه می فرماید: "این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد" (وَعِيداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) (۱)(۲).

از بعضی روایات استفاده می شود که منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسانها بار دیگر پا برهنه و عریان- آن گونه که در آغاز آفرینش بودند-باز می گردند، ولی بدون شك منظور این نیست که مفهوم آیه منحصر در این معنی باشد، بلکه این یکی از چهره های بازگشت آفرینش به صورت نخست است (۳).

\*\*\*

ص: ۵۱۴

---

۱-۱) "وعدا" مفعول فعل "وعدنا" است که در تقدیر می باشد.

۲-۲) این جمله در واقع چند گونه تاکید در بردارد، واژه "وعد" و سپس تعبیر به "علینا" (بر ما) و سپس تاکید با "انا" و دیگر استفاده از فعل ماضی در "کنا" و همچنین کلمه "فاعلین".

۳-۳) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

## اشاره

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶)

## ترجمه:

۱۰۵- ما در "زبور" بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

۱۰۶- در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان.

## تفسیر:

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود.

بعد از آنکه در آیات گذشته به قسمتی از پادشاهی‌های اخروی مؤمنان صالح اشاره شد در دو آیه مورد بحث به یکی از روشنترین پادشاهی‌های دنیوی آنها که حکومت روی زمین "است با بیان شیوایی اشاره کرده می‌گوید: "در "زبور" بعد از "ذکر" چنین نوشتیم که سرانجام بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد" (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).

"ارض" به مجموع کره زمین گفته می‌شود و سراسر جهان را شامل می‌گردد مگر اینکه قرینه خاصی در کار باشد، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است، ولی ظاهر کلمه "ارض" هنگامی که بطور مطلق گفته می‌شود، زمین این جهان است.

واژه "ارث" همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم به معنی چیزی است که بدون معامله و دادوستد به کسی انتقال می‌یابد، و گاهی در قرآن کریم "ارث"

به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است، چنان که در آیه ۱۳۷ سوره اعراف در باره بنی اسرائیل و پیروزیشان بر فرعونیان چنین می خوانیم: **وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا**: "ما شرق و غرب زمین را به ارث به آن قوم مستضعف دادیم" گرچه "زبور" در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشته است، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته، اشاره به زبور داود است اما بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد.

"زبور داود" یا به تعبیری که در کتب "عهد قدیم" آمده "مزامیر داود" عبارت است از مجموعه ای از مناجاتها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر.

بعضی مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از "زبور" در اینجا تمام کتب انبیای پیشین است (۱).

ولی بیشتر-با توجه به دلیلی که ذکر کردیم-به نظر می رسد که زبور همان کتاب مزامیر داود باشد، بخصوص اینکه در مزامیر موجود، عباراتی وجود دارد که عینا مطابق با آیه مورد بحث است و بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

"ذکر" در اصل به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است، و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته، گاهی نیز به کتاب آسمانی موسی یعنی تورات اطلاق شده (مانند آیه ۴۸ سوره انبیاء **وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونََ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءًا وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ**).

و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده، مانند آیه ۲۷ سوره تکویر:

ص: ۵۱۶

---

(۱-۱) این احتمال را تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی از چند نفر از مفسران پیشین نقل کرده است.

لذا بعضی گفته اند که منظور از ذکر در آیه مورد بحث قرآن است، و زبور تمام کتب انبیاء پیشین، و کلمه من بعد تقریباً معادل کلمه "علاوه بر" در فارسی خواهد بود (1) و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: "ما علاوه بر قرآن در تمام کتب انبیاء پیشین نوشتیم که سرانجام سراسر روی زمین در اختیار بندگان صالح خدا قرار خواهد گرفت".

ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته، ظاهر این است که منظور از زبور، کتاب داود، و ذکر به معنی تورات است، و با توجه به اینکه زبور بعد از تورات بوده، تعبیر "من بعد" نیز حقیقی است، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود، "ما، در زبور، بعد از تورات، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد".

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا در میان کتب آسمانی، تنها از این دو کتاب نام، برده شده است؟ این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که: داود، یکی از بزرگترین پیامبرانی بود که تشکیل حکومت حق و عدالت داد، و بنی اسرائیل نیز مصداق روشن قوم مستضعفی بودند که بر ضد مستکبران قیام کردند و دستگاه آنها را بهم پیچیدند و وارث حکومت و سرزمین آنها شدند.

سؤال دیگری که در اینجا باقی می ماند این است که بندگان صالح خدا (عِبَادِي الصَّالِحُونَ) کیانند؟ با توجه به اضافه شدن بندگان به خدا، مساله ایمان و توحید آنها روشن می شود، و با توجه به کلمه "صالحون" که معنی گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگیها به ذهن می آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی از نظر علم

ص: ۵۱۷

و آگاهی، شایستگی از نظر قدرت و قوت، و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی.

هنگامی بندگان با ایمان این شایستگیها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می کند تا آنها بینی مستکبران را به خاک بمالند، دستهای آلوده شان را از حکومت زمین کوتاه کنند، و وارث میراثهای آنها گردند.

بنا بر این تنها "مستضعف بودن" دلیل بر پیروزی بر دشمنان و حکومت روی زمین نخواهد بود، بلکه از یک سو ایمان لازم است و از سوی دیگر کسب شایستگیها، و مستضعفان جهان ما دام که این دو اصل را زنده نکنند به حکومت روی زمین نخواهند رسید.

\*\*\* و لذا در آیه بعد به عنوان تاکید بیشتر می گوید: "در این سخن ابلاغ روشنی است برای گروهی که خدا را با اخلاص پرستش می کنند" (إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ).

بعضی از مفسران "هذا" را اشاره به تمام وعد و وعیدهایی که در این سوره و یا در تمام قرآن آمده است دانسته اند که موضوع بحث ما نیز در این مفهوم کلی وارد است.

ولی ظاهر آیه این است که "هذا" اشاره به همان وعده ای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است.

\*\*\*

**نکته ها:**

**اشاره**

### **۱- روایات پیرامون قیام مهدی (ع)**

در بعضی از روایات صریحا این آیه تفسیر به یاران مهدی ع شده است:

چنان که در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر ع چنین می خوانیم:

هم

ص: ۵۱۸

اصحاب المهدی فی آخر الزمان: "بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی ع در آخر الزمان هستند".

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است: **أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**، قال القائم و اصحابه: "منظور از اینکه زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم ع و یاران او هستند".

ناگفته پیدا است مفهوم این روایات، انحصار نیست، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است، و بارها گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد.

بنا بر این در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.

علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی ع از پیامبر گرامی اسلام ص و همچنین از "ائم اهل بیت" ع نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، و مردی از خاندان پیامبر ص قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد آن چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر ص نقل شده:

**لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا - يَوْمَ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا - (صالحا) مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جُورًا:**

"اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده است".

این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل

در ذیل آیه ۳۳ سوره توبه گفتیم: که گروهی از بزرگان علمای اسلام، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتابهای خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه قیام مهدی ع در سرحد تواتر است و به هیچوجه قابل انکار نیست، حتی کتابهایی بالخصوص در این مورد نوشته اند که شرح آن را می توانید در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۳ توبه (صفحه ۳۷۴ به بعد) مطالعه فرمائید.

\*\*\*

## ۲- بشارت حکومت صالحان در مزامیر داود

جالب اینکه در کتاب "مزامیر داود" که امروز جزء کتب عهد قدیم است عین تعبیری که در آیات فوق خواندیم یا مشابه آن در چند مورد دیده می شود و نشان می دهد با تمام تحریفاتی که در این کتب به عمل آمده این قسمت هم چنان از دستبردها مصون مانده است.

۱- در مزمور ۳۷ جمله ۹ می خوانیم:

"... زیرا که شریران منقطع می شوند، و اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد، و حال اندک است که شریر نیست می شود، هر چند مکانش را استفسار نمایی ناپیدا خواهد شد!"

۲- و در جای دیگر در همین مزمور (جمله ۱۱) می خوانیم: "اما متواضعانه وارث زمین شده از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد".

۳- و نیز در همان مزمور ۳۷ جمله ۲۷ این موضوع به تعبیر دیگری دیده می شود:

"زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد..."

ص: ۵۲۰

۴- در همین مزمور جمله ۲۹ آمده است: "صدیقان وارث زمین شده، ابدا در آن ساکن خواهند بود".

۵- در جمله ۱۸ از همین مزمور آمده است: "خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد" (۱).

در اینجا بخوبی مشاهده می کنیم همان عنوان "صالحان" که در قرآن آمده با همان تعبیر در مزامیر داود به چشم می خورد، علاوه بر این تعبیرات دیگری مانند "صدیقان"، "متوکلان"، "متبرکان"، و "متواضعان" که با آن قریب الافق است نیز در جمله های دیگر ذکر شده است.

این تعبیرات، دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است و کاملا با احادیث قیام مهدی ع تطبیق می کند.

\*\*\*

### ۳- حکومت صالحان یک قانون آفرینش است

گرچه برای آنها که غالبا شاهد و ناظر حکومت طاغیان ظالم و یاغیان قلدر بوده اند، مشکل است این حقیقت را به آسانی پذیرا شوند که تمام این حکومتها بر خلاف نوامیس آفرینش و قوانین جهان خلقت است و آنچه با آن هماهنگ می باشد همان حکومت صالحان با ایمان است.

ولی تحلیلهای فلسفی به اینجا منتهی می شود که این یک واقعیت است، بنا بر این جمله "أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ" پیش از آنکه یک وعده الهی باشد یک قانون تکوینی محسوب می شود.

توضیح اینکه: جهان هستی تا آنجا که می دانیم مجموعه ای از نظامها است

ص: ۵۲۱

---

۱- ۱) این جمله ها را عموما از ترجمه فارسی کتب عهد عتیق که در سال ۱۸۷۸ زیر نظر مقامات معروف کلیسا (مجمع بریتانیایی کتب مقدسه برای خارجیان) ترجمه و انتشار یافته، نقل کرده ایم.



وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان دلیل بر یکپارچگی و بهم پیوستگی این نظام است.

مساله نظم و قانون و حساب در پهنه آفرینش یکی از اساسی ترین مسائل این عالم محسوب می شود، فی المثل اگر می بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند دست بدست هم می دهند تا با انجام محاسبات دقیق راه سفرهای فضایی را برای مسافران فضا هموار سازند، و محاسبات آنها درست از آب درمی آید و قایق ماه نشین در همان محل پیش بینی شده در کره ماه می نشیند با اینکه کره ماه و زمین هر دو به سرعت در حرکتند، باید توجه داشته باشیم که این جریان مدیون نظام دقیق منظومه شمسی و سیارات و اقمار آن است، زیرا اگر حتی یک صدم ثانیه از سیر منظم خود منحرف می شدند معلوم نبود مسافران فضا به کدام نقطه پرتاب خواهند شد.

از جهان بزرگ وارد عالم کوچک و کوچکتر و بسیار کوچک می شویم، در اینجا مخصوصا در عالم موجودات زنده نظم مفهوم زنده تری به خود می گیرد و هرج و مرج در آن هیچ محلی ندارد، مثلا بهم خوردن تنظیم یک سلول مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به گونه غم انگیزی به هم بریزد.

در اخبار جرائد آمده بود که یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی تقریبا تمام گذشته خود را فراموش کرده است! در حالی که از جهات دیگر سالم است، برادر و خواهر خود را نمی شناسد و از اینکه مادرش او را در آغوش می فشارد و می بوسد وحشت می کند که این زن بیگانه با من چه کار دارد؟ او را به زادگاهش می برند، به اطافی که در آن بزرگ شده، به کارهای دستی و تابلوهای نقاشی خودش می نگرد، ولی می گوید: این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلوی را مشاهده می کند!! شاید فکر می کند از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد.

شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را با حال پیوند می‌داده، از کار افتاده است، ولی همین بهم خوردن تنظیم جزئی چه اثر وحشتناکی به بار آورد؟! آیا جامعه انسانی می‌تواند با انتخاب "لا نظام" و هرج و مرج و ظلم و ستم و نابسامانی و ناهنجاری خود را از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه منظم پیش می‌روند کنار بکشد؟! آیا مشاهده وضع عمومی جهان ما را به این فکر نمی‌اندازد که بشریت نیز خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی سر فرود آرد و قوانین منظم و عادلانه‌ای را بپذیرد، به مسیر اصلی بازگردد، و همرنگ این نظام شود؟! نظری به ساختمان دستگاه‌های گوناگون و پیچیده بدن هر انسان که می‌افکنیم! از قلب و مغز گرفته تا چشم و گوش و زبان و حتی یک پیاز مو، می‌بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند، با اینحال چگونه جامعه بشریت بدون پیروی از ضوابط و مقررات و نظام صحیح عادلانه می‌تواند برقرار بماند؟ ما خواهان بقای بشریت هستیم و برای آن تلاش می‌کنیم منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما به آن حد نرسیده که بدانیم ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می‌شود، ولی کم‌کم بر سر عقل می‌آئیم و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می‌گردد.

ما خواهان منافع خویشتن هستیم، ولی هنوز نمی‌دانیم که ادامه وضع فعلی منافع ما را بر باد می‌دهد، اما تدریجا ارقام و آمار زنده و گویا را مثلاً در مورد مسابقه تسلیحاتی در برابر چشممان می‌گذاریم و می‌بینیم چگونه نیمی از فعالترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان و نیمی از ثروتها و سرمایه‌های بزرگ در این راه به هدر می‌رود نه تنها به هدر می‌رود بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می‌افتد!

همزمان با افزایش سطح آگاهی ما به روشنی می یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بازگردیم و با آن همصدا شویم.

و همانطور که واقعا جزئی از این کل هستیم عملا هم باید چنین باشیم تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه ها برسیم.

نتیجه اینکه: نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام "مصلح بزرگ جهانی" (مهدی ارواحنا فداه) استفاده می شود (۱).

\*\*\*

ص: ۵۲۴

---

۱ - ۱) قابل توجه اینکه این بحث در شب پانزدهم شعبان سال ۱۴۰۲ که مصادف با میلاد مسعود حضرت مهدی امام زمان (ارواحنا له الفداء) است نوشته شده، این بحث را در زمانی می نویسیم که مردم مسلمان ما از دو جهت شادند و خود را آماده برای جشنهای با شکوهی کرده اند از جهت تقارن با میلاد مسعود حضرت مهدی (ع) و از جهت پیروزیهای چشمگیری که در جبهه های جنگ نصیب لشکر اسلام شده است، و خدا را بر این تقارنها شکر می کنیم!

اشاره

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَيْلٌ لَّكُمْ مَسِيئُونَ (۱۰۸) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِن أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَإِن أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱) قَالَ رَبِّ أَعْزَمِ بِالحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

ترجمه:

۱۰۷- ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

۱۰۸- بگو تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است، آیا (با اینحال) تسلیم (حق) می شوید؟ (و بتها را کنار می گذارید؟).

۱۰۹- اگر (با اینهمه) روی گردان شوند بگو من به همه شما یکسان (از عذاب الهی) اعلام خطر می کنم، و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) به شما نزدیک است یا دور؟! ۱۱۰- او سخنان آشکار را می داند و آنچه را کتمان می کنید (نیز) می داند (و چیزی بر او مخفی نیست).

۱۱۱- و من نمی دانم شاید این ماجرا آزمایشی برای شماست، و بهره گیری تا مدتی (معین) ۱۱۲- (و پیامبر) گفت: پروردگارا! به حق داوری فرما (و این طغیانگران را کیفر ده) و از پروردگار رحمان در برابر نسبت‌های ناروای شما استمداد می طلبم.

**تفسیر:**

**اشاره**

### **پیامبر رحمت برای جهانیان**

از آنجا که آیات گذشته بشارت حکومت روی زمین را به بندگان صالح می داد و چنین حکومتی مایه رحمت برای همه مردم جهان است در نخستین آیه مورد بحث به رحمت عامه وجود پیامبر ص اشاره کرده می گوید: "ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم" (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ).

عموم مردم دنیا اعم از مؤمن و کافر همه مرهون رحمت تو هستند، چرا که نشر آئینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است، حال اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تاثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد.

این درست به آن می ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تاسیس کنند، و درهای آن را به روی همه مردم بدون تفاوت بکشایند، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تاثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت.

و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد و مسلماً فعلیت نتیجه، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد.

تعبیر به "عالمین" (جهانیان) آن چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسانها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند، چرا که وجودش برای همه انسانها آینده تا پایان جهان رحمت

است و رهبر و پیشوا و مقتدا، حتی این رحمت، از یک نظر شامل فرشتگان هم می شود:

حدیث جالبی در اینجا نقل شده که این عمومیت را تایید می کند حدیث این است هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر از جبرئیل پرسید "

هل اصابك من هذه الرحمه شیء <sup>۱</sup> آیا چیزی از این رحمت عائد تو شد؟" جبرئیل در پاسخ عرض کرد "

نعم، انی كنت اخشى عاقبه الامر، فامنت بك، لما اثنى الله علی بقوله عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ <sup>۲</sup> "من از پایان کار خویش بیمناک بودم، اما بخاطر آیه ای که در قرآن بر تو نازل شد از وضع خود مطمئن شدم آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ :

جبرئیل نزد خداوند خالق عرش بلند مقام و بلند مرتبه است <sup>(۱)</sup> به هر حال در دنیای امروز که فساد و تباهی و ظلم و بیدادگری از در و دیوار آن می بارد، آتش جنگها در هر سو شعله ور است، و چنگال زورمندان بیدادگر حلقوم مستضعفان مظلوم را می فشارد، در دنیایی که جهل و فساد اخلاق و خیانت و ظلم و استبداد و تبعیض هزار گونه نابسامانی آفریده، آری در چنین جهانی مفهوم "رحمه للعالمین" بودن پیامبر از هر زمانی آشکارتر است، چه رحمتی از این بالاتر که برنامه ای آورده که عمل به آن نقطه پایانی است بر همه این ناکامیها و بدبختیها و سیه روزیها، آری او و دستوراتش، برنامه و اخلاقش همه رحمت است رحمتی برای همگان و تداوم این رحمت سرانجامش حکومت صالحان با ایمان بر تمام معموره زمین خواهد بود.

\*\*\* و از آنجا که مهمترین مظهر رحمت و محکمترین پایه و اساس آن مساله توحید و جلوه های آن است در آیه بعد چنین می گوید: "به آنها بگو تنها چیزی که بر

ص: ۵۲۷

من وحی می شود این است که معبود شما معبود واحدی است" (قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ إِلَهِي أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

"آیا شما حاضر هستید در برابر همین اصل اساسی توحید تسلیم شوید و بتها را کنار بگذارید؟! (فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

در واقع در این آیه سه نکته بنیادی مطرح شده است، نخست اینکه پایه اصلی رحمت توحید است و به راستی هر چه بیشتر بیندیشیم وجود این رابطه نیرومند روشنتر می شود، توحید در اعتقاد، در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف، و توحید در قانون و در همه چیز.

نکته دیگر اینکه به مقتضای کلمه "انما" که دلیل بر حصر است تمام دعوت پیامبران اسلام ص در اصل توحید خلاصه می شود مطالعات دقیق نیز نشان می دهد که اصول و حتی فروع و احکام نیز در پایان به اصل توحید بازمی گردد، و به همین دلیل همانگونه که سابقا هم گفته ایم توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست، بلکه همچون رشته محکمی است که دانه های یک تسبیح را بهم پیوند می دهد و یا صحیحتر روحی است که در کالبد دین دمیده شده.

و آخرین نکته اینکه مشکل اصلی تمام جوامع و ملل، آلودگی به شرک در اشکال مختلف است، زیرا جمله "فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" (آیا تسلیم در برابر این اصل می شوید) می رساند که مشکل اصلی بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن آستین برای شکستن بتها است، نه فقط بتهای سنگی و چوبی، که بتها از هر نوع مخصوصا طاغوتهای انسانی! \*\*\* آیه بعد می گوید اگر با اینهمه به دعوت و پیام ما توجه نکردند "اگر روی برتابند، به آنها بگو من به همه شما بطور یکسان از عذاب الهی اعلام خطر می کنم" (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ آذَنُكُمْ عَلَيَّ سِوَاءٍ).

"آذنت" از ماده "ایذان" به معنی اعلام کردن توأم با تهدید است، و گاه به معنی اعلان جنگ نیز آمده اما از آنجا که این سوره در مکه نازل شده، و در آنجا نه زمینه جهاد بود، و نه حکم جهاد نازل شده بود، بسیار بعید به نظر می رسد که این جمله در اینجا به معنی "اعلان جنگ" باشد، بلکه ظاهر این است که پیامبر با این سخن می خواهد اعلام نفرت و جدایی از آنها کند و نشان دهد که از آنان به کلی دست شسته است.

تعبیر "عَلَى سَوَاءٍ" یا اشاره به این است که من نسبت به مجازات الهی به همه شما بطور یکسان اعلام خطر می کنم، مبادا چنین تصور کنند که اهل مکه یا قریش با دیگران تفاوت دارند و در پیشگاه خدا برای آنها مزیت و برتری است و یا اشاره به این است که من ندایم را به گوش همه شما بدون استثناء رساندم.

سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان می کند و می گوید: "من نمی دانم آیا وعده عذاب که به شما داده شده است نزدیک است یا دور؟! (وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ)." .

فکر نکنید این وعده دور است، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد.

این عذاب و مجازاتی که در اینجا به آن تهدید شده اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد، در صورت اول علم آن مخصوص خدا است و هیچکس به درستی از تاریخ وقوع رستاخیز آگاه نیست حتی پیامبران خدا، و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد که من از جزئیات آن آگاه نیستم، چرا که علم پیامبر ص نسبت به اینگونه حوادث همیشه جنبه فعلی ندارد بلکه گاه جنبه ارادی دارد یعنی تا اراده نکند نمی داند (۱).

\*\*\*

ص: ۵۲۹

---

۱-۱) توضیح بیشتر پیرامون علم پیامبر و جانشینان معصوم او را در کتاب رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر مطالعه فرمائید.



این تصور را نیز به مغز خود راه مدهید که اگر تاخیری در مجازات شما شود به خاطر این است که خدا از اعمال و سخنان شما آگاه نیست، نه، او همه را می داند" او هم سخنان آشکارتان را و هم آنچه را کتمان می کنید می داند" (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ).

اصولاً پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد، اما برای آن کس که علمش بی پایان است غیب و شهود یکی است و سر و علن در آنجا یکسان می باشد.

\*\*\* و نیز اگر می بینید مجازات الهی فوراً دامن شما را نمی گیرد بواسطه آن نیست که او از کار شما آگاه نباشد" من چه می دانم شاید این آزمونی برای شما باشد" (وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةً لَكُمْ).

"و می خواهد شما را تا مدتی از لذائذ این جهان بهره مند سازد" سپس با شدت هر چه تمامتر شما را بگیرد و مجازات کند (وَ مَتَاعٍ إِلَىٰ حِينٍ).

در واقع برای تاخیر مجازات الهی در اینجا دو فلسفه بیان شده است: نخست مساله امتحان و آزمایش است، خدا هرگز در عذاب عجله نمی کند، تا خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید.

دوم اینکه افرادی هستند که آزمایش آنها تمام شده و کلمه مجازاتشان قطعی گردیده است، اما برای اینکه سخت کیفر ببینند نعمت را بر آنها گسترده می سازد تا کاملاً غرق نعمت شوند، و درست در همان حال که سخت در لذائذ غوطه ورنند تازیانه عذاب را بر آنها می کوبد تا دردناکتر باشد، و رنج محرومان و ستمدیدگان را بخوبی احساس کنند.

\*\*\* آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره انبیاء است همچون نخستین

آیه این سوره سخن از غفلت مردم بیخبر می گوید، و به عنوان نقل قول از پیامبر ص در یک عبارت نفرین مانند ناراحتی او را از اینهمه غرور و غفلت منعکس می کند و می گوید: پیامبر بعد از مشاهده اینهمه اعراض و رویگردانی "عرض کرد پروردگار من! به حق داوری فرما، و این گروه طغیانگر را طبق قانون عدالتت کیفر ده!" (قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ) (۱).

در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده و می گوید: "پروردگار همه ما خداوند رحمان است، و ما از پیشگاه مقدسش در برابر نسبتهای ناروایی که شما به او می دهید استمداد می طلبیم" (و رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ).

در حقیقت با کلمه "ربنا" آنها را به این واقعیت توجه می دهد که ما همه مربوب و مخلوقیم و او خالق و پروردگار همه ما است.

تعبیر به "الرحمن" که اشاره به رحمت عامه پروردگار است به آنها گوشزد می کند که سر تا پای وجود شما را رحمت الهی فرا گرفته چرا لحظه ای در آفریننده اینهمه نعمت و رحمت نمی اندیشید؟ و تعبیر "الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ" به آنها اخطار می کند که گمان نکنید ما در برابر انبوه جمعیت شما تنها هستیم، و تصور نکنید اینهمه تهمت و دروغ و نسبتهای ناروای شما چه در مورد ذات پاک خدا، و چه در برابر ما، بدون پاسخ خواهد ماند، نه، هرگز که تکیه گاه همه ما او است، و او قادر است از بندگان مؤمن خود در برابر هر گونه دروغ و تهمت دفاع کند.

"پایان سوره انبیاء" \*\*\*

ص: ۵۳۱

---

۱-۱) بدون شک، حکم خداوند همه بر طبق حق است، بنا بر این ذکر کلمه "بالحق" در اینجا جنبه توضیح دارد.

پروردگارا! همانگونه که پیامبر گرامیت و یاران اندکش را در برابر انبوه دشمنان تنها نگذاشتی ما را نیز در برابر دشمنانی که در شرق و غرب تصمیم به نابودی ما گرفته اند تنها مگذار!.

خداوندا! تو در این سوره پربرکت مخصوصاً رحمت ویژه ات را نسبت به پیامبران در مواقع سخت و بحرانی و در برابر طوفانهای زندگی بازگو کردی بار الها! ما نیز در این عصر و زمان گرفتار همان طوفانها هستیم و انتظار همان رحمت و فرج مخصوص را داریم آمین یا رب العالمین.

پایان جلد ۱۳ تفسیر نمونه در مزرعه علی آباد قم ۱۳۶۱/۵/۲۹ جمعه ۳۰/شوال/۱۴۰۲

ص: ۵۳۲





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹